

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[یگدنز و ملغ، ilm va Zindagī (۴), ilm va Zindagi (4)]

Source: *University of Manchester*

Contributed by: ناهیک تاراشتنا و پاچ نامزاس

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28164204>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

JSTOR

علم و زندگی

نلی و مندی فرانس و تشکیل
جبهه واحد با کمونیستها

پیام بزنان جهان

تحلیل انتقادی از فرضیه اصلاحات ارضی هیئت
حاکمه و سخنرانی رهبر حزب مردم.

مادام که پست های فرماندهی در قانونگزاری و قوه
مجریه در دست فتودالها است اصلاحات ارضی غیر
ممکن است . پیام عراق !

ولادت مکتب سوسیالیسم ایران

آنقسمت از زمان معاصر که موسوم بدوره بیست ساله است درعین انجام یکسلسله
اقدامات عمرانی مفید و موثر ، سدی در مقابل امیال و آرزوهای سیاسی مات ایران
کشیده بود . شکسته شدن این سد بیشتر از همه به نفع کمونیستها تمام شد . در آن
زمان و متاسفانه در اغلب موارد پس از آزمون نیز تنها کمونیستها با تکیه بیک
مکتب اجتماعی از لحاظ تئوری-جامعه‌شناسی مجهز بودند و توانستند از شکسته شدن
این سد استفاده کنند وسیل خروشان روشنفکران و کارگران را که تشنه فعالیت
اجتماعی و شرکت در تعیین سرنوشت خود بودند در سازمان حزب توده مشکل
سازند . علاوه بر این ضرورت اجتماعی داخلی که مورد استفاده و بساوء استفاده
رهبران کمونیست گردید ، قدرت دولت شوروی و احساسات ناشی از حمله فاشیسم
بر آن کشور نیز جاذبه بزرگی به حزب توده بخشید . متاسفانه آنها تکیه خود را
دشمن شماره یک کمونیسم میدانند و واقعا هم هستند امروز از نو تاریخ را در سطح
دیگری تکرار میکنند و باستن سدی محکم در مقابل امیال و آرزوهای نسل جوان
وروشنفکران و زحمتکشان بازم زمین بی اندازه مساعدی برای شنیدن رادیومسکو
و برای پیروی از توطئه‌های بعدی آنان آماده میسازند . باری رهبری مجهز
با ایدئولوژی کمونیسم و قدرت شوروی مانع از این شد که پس از شکستن سد دوره
بیستساله یک جریان اجتماعی جدی دیگری نشو و نما کند . باین ترتیب بود که
حزب توده در دوره اول فعالیت خود عدهای از مومن ترین و باارزشتین عناصر را
که مدتتها در انتظار بودند جلب و جذب کرد . حوادث و پیش آمدهای زیادی در داخل
و خارج از حزب توده و بخصوص تقاضای امتیاز نفت شمال از ایران سعی و کوشش
برای تجزیه آذربایجان چشمها و گوشهائی را در بین روشنفکران و جوانان حزب
توده باز کرد . آنها تکیه باید به آل اعلام شده حزب وفادار بودند و در حقیقت هدف
و مکتب را به قدرت دولت شوروی ترجیح می دادند نتوانستند این حوادث را با اصول
کمونیسم تئوریک و سوسیالیسم تطبیق دهند. ناچار اشعابی پیش آمد وسیله تهمت و
افترا بطرف انشاعیون سرازیر شد .

بقیه در صفحه ۸۹

از ... کنونی
... حرف میزنند
... مقررات ناحیه
... زندگی
... شود
... مصوبات ایران -
... سیرات جهان
... سوسیالیسم
... سوسیالیستی برای
... رشد . کتاب
... عملی از نظر
... انشاء
... صفحه
... سوسیالیسم مدرن
... تحلیل شخصیت
... برود .
... جامعه شناسی
... قدرت در تاریخ .
... شعر و ادبیات
... فلسفه معماری
... تولیدات ادبی و متفرقه

خرداد ماه ۱۳۴۸

بها ۱۵ ریال

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.

کوشش ما در راه گشایش مشکلات، عقده‌ها و ابهام‌ها نیست که انسان قرن ما در کلیه مظاهر فکر انسانی، در علم و هنر و اجتماعات و فرهنگ با آن روبروست. در جریان تاریخ، انسان آزاد و متفکر هرگز مانند امروز در معرض برخورد عقاید، و بحران‌های فکری و روحی قرار نگرفته بود.

امروز بخت گذشته فکر و روح، انسان قرن حاضر، در معرض حمله و هجوم و تسخیر قرار گرفته. امید و ایمان و آرزوه‌های صدها هزار نویسنده و هنرمند و دانشمند و روشنفکر و نسل‌های جوان، بر باد رفته است. فکر و مفردان عصر ما شکافی برداشته، دچار انشقاق گردیده. دلهره و بحران فکری از مختصات انسان‌ها نیست که پرسوناژهای بزرگترین تراژدی تمام ادوار تاریخی هستند. هر چند روشنفکران و هنرمندان واقعی و نسل جوان کشور ما از مزایای دنیای متمدن امروز محروم مانده‌اند اما از این امراض قرن و بحران‌های فکری و روحی سهم بسزائی برده‌اند. کوشش ما این خواهد بود که با کمک خود راهروانی که از راه رفتن باز ایستاده‌اند و یا در تلاشند که راهی پیدا کنند، راهنمایی را بعهده گرفته و نسل جوان و روشنفکران را با کتفه و عمق زندگی و فکر انسان امروز بهتر آشنا سازیم.

ما مدعی پیشوائی نیستیم و سنن تغییر ناپذیر و جامدی را نیز پیشنهاد نمی‌کنیم. ما خود راهروانی هستیم که بیش از همه خود در صدد کشف حقیقتیم. شما هم چه با ما باشید، چه نباشید می‌توانید در راه سازمان دادن علمی زندگی در میدان نبرد زندگی با نشریات ما باشید.

علم و زندگی

راه حل رژیم حاضر برای اصلاحات

ارضی چیست؟ و چه باید باشد؟

تا زمانیکه کارگردانی قانونگزاری و اجرای آن در دست ملاکین بزرگ است اصلاحات ارضی غیر ممکن است

کسب افتخار در فرهنگ حزب مردم - منشاء مالکیت های بزرگ -
سخنرانی قابل توجه رهبر حزب مردم درباره اصلاحات ارضی یکصد و پنجاه ساله
دردنیا - علت عدم رضایت : اطلاع دهقانان آسیا از وضع دنیای امروز -
توصیه سازمان اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل - نیروی شگرفی که هم بدر
انفجار وهم بدر آبادانی میخورد - شاه دانمارک در یکصد و اندی سال پیش رفورم
ارضی جدی را آغاز کرد - اصلاحات کشاورزی در دانمارک ، انگلستان ، مکزیک ،
ژاپن و فرمان ژنرال ماک ارتور و روسیه و پاکستان و هند - بزرگترین برنامه
اصلاح و احیای اراضی در هند - گزارش قابل توجه آقای مهندس زاهدی و
هیئت امریکائی درباره پیروزی بی نظیر رفورم ارضی در هند - «درس بزرگ»
که جناب آقای علم نگرفته اند - تاریخ با ارزش خانم لمیتون و منشاء مالکیت -
انقلاب مشروطه و سرنوشت نسل بعد از نسل - مهندس کشاورزی فضول و عوامل
پنجگانه زراعت - بعقیده رهبر حزب مردم «گاو بند» استعمار کننده است اما مالک

حمایت کننده - رهبر حزب مردم چگونه مهمترین عامل بدبختی رعیت رافرا موش کرده اند! - تعریف «واسطه» قابل حذف از نظر ما و آقای علم - تقسیم املاک پهلوی - بانک عمران - نظریه یک سناتور و یک مقام عالی رتبه درباره اصلاح ارضی - سوالات ۶ گانه بانک عمران جواب سناتور و جواب فتوای ما - بقیه سناتور محترم زراعت اشتراکی همان روش مالک و رعیت است! تقسیم املاک ارتجاعی است فقط مال شاه مرفی است و مخترع تقسیم املاک بلشویکها بوده اند! - ارزیابی تقسیم املاک سلطنتی - مسافرت وزیر کشور به ژاپن و اظهار نظر راجع به روابط «مالک و رعیت» - راه حل کمونیستها، راه حل سوسیالیستهای دمکرات و حل بورژوا لیبرال، راه حل کمونیستها، راه حل سوسیالیستهای دمکرات و یک راه دیگری که راه حل نیست: راه حل اربابی - پیام عراق!

در مطالعه ای که در کتاب اول این نشریات راجع به سازمان برنامه شد یادآوری کردید که برنامه هفت ساله درباره رفورم و یا اصلاح ارضی هیچگونه برنامه ندارد و اگر اعتباراتی نیز درباره مسائل مربوط به کشاورزی پیشبینی شده تنها برای ازدیاد تولید در چارچوب رژیم کهنه تولید کشاورزی قرون وسطائی بوده و همچنین عوض اینکه توجهی نیز بخود تولیدکنندگان بشود تمام توجه به امر تولید بوده و بفرض اینکه اصول سد سازی و اصلاح بندر و امثال آنها نفعی داشته باشد این سود به جیب ملاکین بزرگ و زمینداران میرود و اختلاف طبقاتی را وسیعتر میسازد. در صورتیکه فقط مسئله ازدیاد تولید را نیز در نظر بگیریم و به جنبه عدالت اجتماعی یعنی برافاء حال تولیدکنندگان توجهی نکنیم باز هم بزرگترین مانع و رادع در مقابل ازدیاد تولید کشاورزی همان رژیم کهنه دهداری یعنی اصول «ارباب و رعیتی» است و در تمام دنیای مرفقی مادامی که نتوانستند باین اصول جدا پشت پا زنند موفق به ازدیاد تولیدات کشاورزی و تربیت دهقانان برای درجه کاملتری از اصول فنی کشاورزی نگردیدند.

حالا که برنامه هفتساله این موضوع حیاتی را مسکوت گذاشته در ضمن این مطالعه می خواهیم ببینیم که آیا رژیم کنونی حاکمه و مسئولین امور جامعه ما در این باره فکری کرده اند و یک راه حلی اعم از فرضی و یا عملی پیشنهاد میکنند یا نه و در صورتی که راه حلی پیشنهاد میشود آن راه حل چیست و تا چه حدودی با مقتضیات زمان منطبق است و در هر حال این راه حل اصلاحات ارضی و یا صحیح تر است بگوئیم، راه حل اصلاحات مربوط به کشاورزان چه باید باشد؟

حزب مردم و تئوری اصلاحات ارضی و تقسیم املاک سلطنتی

رژیم حاضر نه تنها یک فرضیه اصلاحات ارضی دارد بلکه یک سازمان سیاسی نیز در حزب مردم برای اجرای این نظریه بوجود آمده و چون رهبر حزب مردم آقای علم در تقسیم املاک سلطنتی دست داشتند علاوه بر تئوری اصلاحات ارضی آزمایشهایی نیز در حدود املاک تقسیم شده پهلوی بعمل آمده است.

اگر در دنیای حاضر، جنگ جهانی پیش نیاید، سابقه ای که بین کشورهای بزرگ و کوچک و بلوک های با طرف و بی طرف درباره ترقیات علمی و صنعتی و اجتماعی پیش آمده سرنوشت آینده ملل را تعیین خواهد کرد. با آزمایشها و اقدامات بزرگ و موثری که در

همایگی ما شوروی شده و هم اکنون با شدت و حدت تمام و کمال جریان دارد و همچنین با آزمایشهای بزرگتری که در چین میشود و با وجود جنبه های غیر انسانی و وحشیانه اش از لحاظ سرعت و امکان بیار آوردن نتایج خیلی موثرتر از مال شوروی بوده و در تاریخ بی نظیر است ، اگر کشور های مانند ایران نتوانند با این آزمایشهای بزرگ با راه ورسم مخصوص خودشان هم آهنگی کنند علی رغم تمام بلند پروازیها و جمله پردازیهای رادیو ایران محکوم بزوال خواهند بود .

منظور ما مطالعه در این باره است که آیا برنامه اصلاحات ارضی رژیم حاکمه که همان برنامه حزب مردم است و همچنین نمونه تقسیم املاک سلطنتی از لحاظ کمیت و کیفیت و سرعت مارا به هدف نزدیک میکند ، و در مقابل وظائف حیاتی و مماتی که در مقابلمان هست این نفته ها اقالا در مقام فرض و تئوری کافی میباشد یا نه ؟

روحیه حزبی در حزب مردم ؟

با کمال تاسف باید اعتراف کنم که اینجانب حزب مردم را هرگز بطور جدی حزب فرض نکرده بودم و طبیعتا با ارگان مرکزی «اندیشه مردم» نیز آشنائی نداشتم تا اینکه در جرائد روزانه خلاصه سخنرانی آقای علم را درباره رفورم ارضی مطالعه کردم و بمناسبت اطلاعات ذقیمت و اسنادی که بدست آورده و در سخنرانی بکار برده بودند شماره های اندیشه مردم را برای اطلاع از متن سخنرانی و موضوع و محتوی آن تهیه و مطالعه کردم . وقتی عکسهای مربوط به اجتماعات حزبی و محتویات روزنامه اندیشه مردم را تا حدی مطالعه کردم خیلی خوشوقت شدم که لااقل در افراد و توده حزبی يك روحیه حزبی از نو بوجود آمده و اغلب از «حزب ما» سخن میگویند و مفتخر هستند که بطور دسته جمعی هدفی را از روی نظم و برنامه تعقیب میکنند اما از طرف دیگر بعضی نکات درباره رهبری حزب مردم در همان روزنامه ارکان مطالعه شد که با اصول حزبی منافات دارد . باوجود اینکه مادر این مطالعه ایدا درصدد قضاوت در سازمان اصول حزب مردم نیستیم فقط به برنامه اصلاحات ارضی آنهم از روی سخنرانی رهبر حزب و همچنین از روی اظهارات دیگر ایشان نظر داریم معذک بی مناسبت نیست که فقط به نکته ای اشاره کنیم :

فداکاری و کسب افتخار حزبی : در شماره ۱۲۱ روزنامه اندیشه مردم ارکان مرکزی حزب مردم زیر عنوان «ایرازشکر» با حروف دوازده سیاه اینطور اعلام شده است : «...آقای... لیدر فراکسیون پارلمانی حزب مردم که این هفته از سمت نمایندگی استعفا کرده اند حضور داشتند و آقای اسدالله علم دبیر کل حزب مردم رسما از ایشان بمناسبت این فداکاری که برای اجرای منویات ملوکانه و احترام بقانون از خود نشان داده اند تشکر نمودند .»

از قرار معلوم واحد مقیاسهای حزبی کاملا متفاوت و متضاد است . اگر اینجانب بجای رهبر حزب و یا اعضاء ساده حزب مردم بودم شخصی را که مقاطعه کاری و تحصیل سود شخصی بیشتر را به لیدری فراکسیون پارلمانی ترجیح داده باشد نه تنها نمیتوادم بلکه اوراجدا مورد انتقاد حزبی قرار میدادم . حقیقتا معلوم نیست که این ترجیح بلامرجح و یا بامرجح چگونه

«فداکاری» است. اگر يك نماینده حزب «مردم» به حقوق نمایندگی ماهیانه مجلس که اقلای بیست برابر عایدی متوسط سالیانه فرد عادی کشور است قناعت نکند و اینگونه حقوقها را در مقابل عایدات سرشار مقطعه کاری قابل تمسخر بداند و خدمت به خلق و حزب را فدای سود خصوصی خویش سازد، اسم اینرا به چه مناسبت باید فداکاری گذاشت؟ اگر لیدر فراکسیونی حزب مردم عملی مخالف این عمل که مورد ستایش قرار گرفته انجام میداد و بقرض محال از مقطعه کاری دست کشیده و به سرمایه هنگفت همان شرکت و حقوق نمایندگی قناعت میکرد و خدمت به حزب مردم را در راس فراکسیون انجام میداد قاعدتاً می‌بایست مورد توییح قرار گیرد زیرا عکس آن عملی را انجام داده بود که مورد ستایش دبیرکل حزب قرار گرفته و عنوان فداکاری بآن داده شده و حتی در يك مجلس جشن بخصوص بمناسبت این فداکاری و خدمات دیگر (که امیدوارم از نوع این افتخار نباشد) باخذ گلدان مملو از دسته گل مفتخر گردیده‌اند و در ضمن تشکر آقای رئیس فراکسیون پارلمانی سابق خیلی «حزبی مآبانه» اظهار امیدواری کرده‌اند که بتوانند «این گلدان راه‌مواره مملو از گل‌های قشنگ نگاه» دارند. ما مطمئن داریم که امیدواری ایشان درباره پرنگاهداشتن آن گلدان و حتی باغهای بزرگ مملو از گل و ریاحین کاملاً مورد است.

ایکاش ایشان لیدری فراکسیون حزب «مردم» را ترجیح می‌دادند و عوض آن گلها کلی بینه حزب مردم برای خاطر ملت ایران میزدند. شاید این ستایش و توصیف برای استعفا از نمایندگی «ملت» بعنوان افتخار از این لحاظ باشد که لیدر فراکسیونی از قانون تبعیت کرده و شرکت در مقطعه کاری و اعمال نفوذ پارلمانی را بآن توأم نساخته است! در این صورت العیاذبالله باید مثلاً به رهبر حزب نیز دسته‌گلی تقدیم کرد و ستود که تاحالا مثلاً از دیوار مردم بالا ترفته و بانک را زرده و موقع تصدی وزارت کشور اموال دولتی را اختلاس نکرده است. تبعیت از قانون بخصوص برای لیدر فراکسیونی حزبی افتخاری نیست که مستوجب تقدیم دسته‌گلی باشد. باید قبول کنند که این عمل در حقیقت دسته‌گل به آب دادن است. اینگونه تعارفات مبتذل به تعارفات بی‌معنی سالتهای اشرافی بیشتر شباهت دارد تا به قضاوت‌های حزبی که عنوان «مردم» را نیز بدنبال خود بسته باشد. دنیای امروز دنیای شعارهای سیاسی و مبتذل نیست، دنیای کارشناسان و عصر کارمطابق نقشه و برنامه است، مجالس مقننه را تاجد زیادی باید مهندسین و کارشناسان اداره کنند و خدمات فنی و صنعتی را نه بعنوان کالای تجارتمی بلکه بعنوان سرویس اجتماعی در خدمت خلق قرار دهند. وقتی صحبت از «اجرای منویات ملوکانه» میکنند خوب است توجه کنند که این منویات فداکردن منافع و خدمات اجتماعی برای سودجویی خصوصی است و عکس آن، و اگر منظور از «منویات» اجرای قانون و عدم استفاده از نفوذ پارلمانی برای منافع شخصی باشد همانطور که گفته شد افتخاری نمیباشد.

پس از ذکر این نکته که برای توجه رهبران حزب مردم تذکر داده شد و از تشریح نکات دیگر صرف نظر شد، خلاصه هر کدام از قسمت‌های سخنرانی جناب آقای علم را علیحده در اینجا آورده و ملاحظاتی درباره هر کدام عرضه میداریم و پس از آن راه حل‌های مختلفی را که دنیای امروز برای حل مسئله کشاورزی بکار می‌برد، مختصراً تشریح کرده و پس از آن تحقیق خواهیم کرد که راه حل عرضه شده توسط لیدر حزب مردم با کدام آن‌ها تطبیق دارد و یاندازد و بالاخره وضع ایران چیست و چه باید کرد؟

آنها از یکصد و پنجاه سال باینطرف

در کشاورزی چه کار کرده اند ؟

سخنران پس از ذکر مقدمه ای راجع به ایران به اصلاحات کشاورزی که از یکصد و پنجاه سال قبل در دنیا معمول گردیده اشاره میکند و پس از آن در قسمت دوم سخنرانی وضع ایران را مورد مطالعه قرار داده و در قسمت سوم تقسیم املاک پهلوی را که آزمایشی ترین مورد است مورد توجه قرار میدهد. ما در اینجا فعلا خلاصه قسمت اول را می آوریم و بدون دخل و تصرف در عبارات عین اظهارات ایشان را با حذف قسمت هائی نقل میکنیم :

« شاهنشاه دوم بهمن سال ۳۳ نیز فرمودند : «خوبست قرار بگذاریم از این پس وارد عمل شویم»

بسیاری از صاحبان نفوذ شاید اینگونه اصلاحات (ارضی) را بزبان خود میپندارند و چون چنین میپندارند بمخالفت برمیخیزند و برای آنکه اصلاحی صورت نگیرد به هر حربی ای دست میزنند اکثریت مردم ایران یعنی قریب چهار پنجم از هم و وطنان ماکشاورزند و یا زندگی آنها بسته بکار کشاورزی است غفلت از حال کشاورزان و مسائل مربوط بآنها غفلت از حال اکثریت مردم است اصلاحات ارضی و تقسیم اراضی ممکن است با اقدامات شدید و انقلابی توأم باشد ، چنانکه غالباً هم همینطور بوده است ولی نتیجه ای که از این راه عاید میگردد مفید و پسنیدیده نیست (برای کدام طرف مفید نیست ؟ - علم زندگی) ... شاید تذکار این نکته ضروری نباشد که صریحاً اقرار نمایم اینچنان با مصادره املاک و سلب مالکیت بیهیچوجه موافق نیستیم با اصلاحاتی که مالکین روشنگر در روابط خود با زارعین بضع خویش و بسود کشور و کشاورزانی که زمین درید آنهاست بعمل می آورند کاملاً موافقم چون خودم مالک هستم و پدرانم صاحب املاک وسیع بوده اند»

این بود مقدمه قسمت اول سخنرانی آقای علم . در این مورد بطور مختصر یادآوری میکنیم که ما نیز اصولاً سلب مالکیت بدون پرداخت غرامت را توصیه نمیکنیم زیرا بقول آقای آزو کامتها سوسیالیست هندی « پدران سوسیالیسم هم با پرداخت غرامت مخالفت نکرده اند » انگلس گفته است « درهیچ شرایطی ما پرداخت غرامت را غیر قابل قبول نمیدانیم . مارکس غالباً این عقیده را با من در میان میگذاشت که ارزاترین راه ، خریدن تاپای جریان است . « ما هم با گفته مارکس هم آوازیم اما بیک شرط . این باز خرید باید پایبای افزایش تدریجی مالیات بر سرمایه انجام گیرد » (صفحه ۶۱ سوسیالیسم و مسئله هقانی تالیف مولف مذکور از انتشارات نبرد زندگی) . اما باوجود این برای توجه جناب آقای علم و همقطاران ملاک ایشان خوبست باین نکته توجه شود که اگر سلب مالکیت امروز صحیح نیست در گذشته نیز صحیح نبوده است . تحقیق تاریخی نشان میدهد که منشاء مالکیت بزرگ همواره در طی تاریخ توأم با سلب مالکیت از کشاورزان و یا بمناسبت غارت و غصب املاک عمومی و دولتی بوده است . منظور ما از جلب توجه باین گونه سلب مالکیت های تاریخی اینست که آقای علم و امثال ایشان که « بازماندگان پدران صاحب املاک وسیع » اند در نحوه پرداخت غرامت خیلی سخت نگیرند . در این مورد درآینده بحث خواهیم کرد .

سخنران اینطور ادامه میدهد :

« آقایان اگر ما ترقیبی بدهیم که یک نفر روستائی فقط در سال یک جفت کفش بتواند زیادتر بخرد

در هر سال بیست میلیون کفش اضافه باید بسازیم و همین ساختن و پرداختن بیست میلیون کفش چه صنعت بزرگ و نیروی عظیم را در کشور ما بکار می‌اندازد .

.... البته این مثل در همه شئون صدق میکند چنانکه مثلا اگر هر روستائی در روز ده گرم قند زیادتر بخورد در سال هفتاد هزار تن می‌شود در سال ۱۹۵۱ در کنفرانس بین‌المللی که در باره ملک‌داری و مسائل مربوط به آن در جهان در و سکونین امریکا تشکیل شد شرکت کردم... آقای ویلارد ترپ معاون وزارت امور خارجه امریکا در آغاز یکی از سخنرانیهای خود در کنفرانس مذکور گفت : « با احتمال قریب به یقین می‌توان گفت که در گذشته هیچگاه اینها افراد ناراضی در دنیا وجود نداشته است . علت این عدم رضایت گرسنگی ، درد و بدبختی بیشتر از دوران گذشته نیست . حقیقت امر درست برخلاف آست. افزایش عدم رضایت در نتیجه اطلاعات بیشتری است که مردم از وضع زندگی دیگران کسب نموده‌اند عدم رضایت حاصله نیز بخودی خود سبب ناپایداری وضع سیاسی و تزلزل اقتصادی امروزه می‌باشد .

در سال ۱۹۵۰ مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه‌ای تصویب نمود که بموجب آن پیشنهاد شد منشی‌کل با همکاری سازمان خواربار جهانی تحلیلی از میزان عدم رضایت که از لحاظ تقسیم اراضی و مخصوصا سیستمهای موجود زمین‌داری در کشورهای عقب‌مانده می‌باشد و موجب رکود پیشرفتهای اقتصادی و پائین نگاهداشتن سطح زندگی کشاورزان و اجاره دادن مزارع کوچک و متوسط می‌شود تهیه نماید و در سال ۱۹۵۱ شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد پس از بررسی قطعنامه مذکور پیشنهادات مهمی به مجمع عمومی نمود : شایسته است دولتها مقررات شایسته‌ای بنفع کشاورزان بی زمین و خرده مالکین وضع نمایند.... الف - ادامه کشت و کار را در زمین یعنی بنفع زارع تضمین نموده و بدین وسیله اطمینان خاطر برای او ایجاد نماید تا وی بمیل و رغبت در پیشرفت و ازدیاد محصول خود بکوشد ب - وضعی فراهم کنند که کشاورزان بتوانند مالک زمین مزروعی خود بشوند ه - در مورد ایجاد و توسعه موسسات اعتباری تصمیماتی اتخاذ نمایند که وامهای کشاورزی با نرخهای عادلانه در دسترس کشاورزان قرار گیرد و ضمنا قوانین مناسبی وضع نمایند که موجب تقلیل بدهکاری کشاورزان گردد» بعد سخنران اینطور ادامه میدهد :

« کشاورزی را در نظر بیاورید که ناچار است خانواده‌ش نقری خود را اداره کند در حالیکه برای تولید محصول فقط يك هکتار زمین در اختیار دارد و شخصا نیز مالک آن نیست و دو سوم محصول را بمنوان اجاره زمین برداشت مینماید (مالک) این کشاورز ناچار است که از يك طرف مبلغی وام بگیرد و چهل درصد منفعت بدهد . طبعا میزان قرض امسال او از سال گذشته بیشتر شده شما روستائینی را میبینید که شصت و حتی ۸۰ درصد سود پول میبرند . این زارع بیچاره که خسته و ناامید باید در زمین بی‌قوت با وسائل قدیمی و ابتدائی زراعت کند نمیتواند زمین را در حال آیش بگذارد و حتی اسم کود شیمیائی بگوشش نخورده است بذری هم که بکار میبرد از برداشت سال قبلی ذخیره نموده ، يك هکتار زمین او هم سه قطعه مجزاست که از هم فاصله دارند و اقلاد و ساعت طول میکشد که از منزلش به نزدیکترین زمین خود برود.... آقای دکتر فرد رئیس دانشگاه ویس کانسن در پایان سخنرانی خود چنین اظهار داشتند : اگر اقدامی بعمل نیاید که با صلح و صفا تحول ایجاد نمایند این فشارها رویم انباشته شده و نیروی منتفجر کننده‌ای ببار خواهد آورد . فراموش نکنید در پشت این عقده بزرگ که بی‌عدالتی

وجود دارد نيروي شگرفي هست که ميتوان آنرا براي آباداني و بهبود اوضاع بکاربرد و گر نه مثل هرقدرت بزرگ ديگر ممکن است باعث هلاکت و نابودي شده خرمن هستي را بسوزاند .

جزاير بریتانیا و کشورهای باختری اروپا مراحل برجسته و مختلفی را در اصلاح وضع اراضي گذرانيدند که بالاخره بتجزیه و از بين رفتن سيستم فئوداليتته منجر شد . اشخاصيکه از انگلستان وويلز و اسکاتلند و فرانسه و بلژیک و هلند و دانمارک ديدن کرده اند ميدانند که سطح زندگي روستائيان اين نقاط بمراتب بالاتراز زندگي کشاورزان ماست (وبهتر از زندگي شهر نشينان ما- علم و زندگي) امروز ما ميتوانيم نتيجه اصلاحات ارضي را که در يك قرن پيش در اين کشور ها آغاز شده مشاهده کنيم. کشور دانمارک از اين لحاظ مثال بسيار برجسته و شاهد زنده است . در حدود يکصد و اندسال پيش پادشاه دانمارک با طرفايان خود دستور داد که املاک خود را بين کشاورزان تقسيم نمايند. طبعاً نزاع و کشمکش ممتدي در گرفت ولی بتدریج کشاورز دانمارکی مالک زمين شد و امروز دانمارک شاهد زنده و نمونه بارز.... يکی از نتايج مهم انقلاب کبير فرانسه در ۱۵۰ سال پيش انتقال زمين بدهقانان بود ... انگلستان : سه پنجم مزارع انگلستان وويلز توسط زارعين اداره ميشود... سيستم مالکيت زمين داری که در انگلستان اجرا ميشود وجه تشابهی با آنچه در ايران مرسوم است ندارد آنچه انگلستان توانسته است باين خوبی بمرحله عمل درآورد براي ايران درس و سرمشق مناسبی است و آن اينکه منافع عمومي بمراتب بمنافع فردی مالک ... مقدم است . مکزیک : براي کشوری مانند ايران که از عقب ماندگي رنج ميبرد و تنها منبع مولد ثروت آن کشاورزی است تجربيات کشور مکزیک جالب و قابل ملاحظه است: در عرض چهل سال گذشته اصلاحات اساسی زيادی در وضع زمين داری در اين کشور انجام گرفت . ادموند فلورنس در کنفرانس ويسکانتين اينطور گفت: «در عرض پانزده سال گذشته مکزیک شاهد مهاجرت زيادی.... توسعه شهرها بيسابقه و حيرت انگيز است. آماريکه از ميزان جمعيت کشاورز کشور نشان ميدهد که در سال ۱۹۴۰ شصت و پنج درصد مردم با مور کشاورزی اشتغال داشته اند و حال آنکه در سال ۱۹۵۰ اين ميزان به ۵۵ درصد تقليل يافته اما در عين حال ميزان درآمد کشاورزی از ۱۷ درصد مجموع کل درآمد کشور در سال ۳۸ به ۲۰ درصد در سال ۱۹۴۸ بالا رفته است علاوه بر اين درآمد کشور در عرض نهمال برابر شده است. درآمد کشاورزان ۵۷ بار فزوني يافته است. اين پيشرفت طبق تجزيه و تحليل اخير ميبين و معرف روش و سياستی است که دولت در عرض ۴۰ سال اخير پيش گرفته است : مالکيت املاک بزرگ و وسيع از بين رفته و اشتياق و آرزوی داشتن زمين براي کشاورزان کاملاً بر آورده شده «.... امیدواريم که ما ده يايست سال ديگر بتوانيم چنين اظهاراتي راجع بايران بکنيم (اوليايست سال ديرست و تانيا با سرعت کتوني آتپور يکه نشان خواهيم داد تا يکصد سال ديگر نيز نميتواند چنين اظهاراتي بکنيد اما متاسفانه تا يکصدسال ديگر کاراز کار ميگذرد و اگر فکر چدي نشود آب از سرمان رد ميشود - علم و زندگي ژاپن : در گزارش زير عنوان «اصلاحات زمين داری» ژاپن توسط آقای وزير کشاورزی و جنگلداری ژاپن در اين کنفرانس خوانده شد : «..... ولی اقدام قطعی ونهائی که کيفيت بسيار برجسته داشت در فرمانی که ژنرال دوکلاس مک ارتور در نهم دسامبر ۱۹۴۵ صادر نمود باعث تسريع کار شد .

بموجب اين فرمان يدولت ژاپون دستور داده شد که اقدامات مقتضی بعمل آورد تا آن افرادی که شخصاً زمين های ژاپون را شخم مي زنند فرصت بيشتر و عادلانه تری داشته باشند که از محصول کار و مشقت خود برخوردار و بهره مند گردند. در نتيجه قانون جديدي بموقع

اجرا گذارده شد که بامفاد فرمان ژنرال مالک‌آرتور کاملاً مطابقت داشت . دولت ژاپن زمینهای مالکین غایب را کلاً و مازاد يك حداقل معين یعنی مازاد درحدود يك هكتار زمین های سایر مالکین را خریداری کرد. بهای املاک خریداری طی مدت بیست سال بااسناد قرضه که بآنها سود تعلق میگیرد پرداخت خواهد شد. دولت سپس این زمین‌ها را باسود ۲.۵ درصد به کشاورزان فروخت و موافقت نمود که خریداران جدید بدهی خود را طی مدت سی سال پرداخت نمایند کشاورزان هم اکنون ۷۶ درصد بهای زمین خود را نقداً پرداخته‌اند ، مالکین نیز هشتاد درصد بهای اسناد قرضه خود را دریافت داشته‌اند . بدین ترتیب در حال حاضر کشاورزان فاقد زمین فقط در ۱۱ درصد جمع کل زمین زیرکشت کشور ژاپن کار میکنند اکنون ۶۷ درصد کشاورزان مالک زمین مزروعی خود هستند ۲۶ درصد آنها هم مالک‌اند وهم اجاره دارند ، ۷ درصد نیز از مردم جزو خرده‌مالکین درآمدند و اجاره داری میکنند. آنهایی که اجاره‌داری میکنند فقط ۵ درصد کل کشاورزان کشور ژاپن را تشکیل میدهند ... با تقویت اصل مالکیت فردی (صحیح تر است بگوئیم - کشتکار - علم و زندگی) آنها نسبت به طبقه محرومیکه در پائین ترین مراحل اجتماعی قرار دارند، مخالفین سرسخت و ثابت قدمی علیه ایدئولوژی کمونیسم بوجود آمده‌اند چنانچه نتیجه انتخابات اخیر نشان میدهد از مجموع آراء فقط سدهم درصد بنفع کمونیست‌ها بوده‌است»

روسیه : آقای علم درباره شوروی اطلاعات ناقص و مغرضانه‌ای داده‌اند که باحقیق امور وفق نمیدهد . هرچند مارژیم حاکمه شوروی را مردود و مطرود میدانیم اما این موقعیت‌منفی نسبت به رژیم حاکمه که جنبه اجتماعی دارد دلیل نمی‌شود که جنبه مترقی آنرا از لحاظ فنی و صنعتی نیز منکر باشیم. سرمایه‌داری دو قرن اخیر از لحاظ سوسیالیسم مطرود است اما جنبه مترقی آنرا حتی مارکس و انگلس باجملات حماسی ستوده‌اند . سرمایه داری دولتی شوروی از لحاظ استثمار کارگران و استعمار کردن اروپای شرقی دست سرمایه‌داری خصوصی را از پشت بسته است، اما از لحاظ ایجاد جامعه نوین مترقی که در مدت کم سطح تولید را بدکتر برساند در تاریخ بی‌نظیر است. اگر شوروی از لحاظ تولیدات کشاورزی هنوز بامشکلاتی روبروست نه برای اینست که بقول آقای علم موفقیت در این رشته نداشته‌اند بلکه برای اینست که رژیم شوروی کالاهای مصرفی را فدای اندوختن سرمایه برای بالا بردن صنایع کرده است. در هر حال چون ما براه حل کمونیسم در مسئله دهقانی علاقه نداریم و راجع به راه حل آنان بحث خواهیم کرد ، از تکمیل این قسمت فعلاً صرف‌نظر میکنیم. سخنران محترم باتکیه بگزارش سازمان ملل متحد که زیر عنوان «رفورم کشاورزی» منتشر شده از فصل «پیشرفت در وضع مالکیت اراضی مزروعی» اینطور ادامه میدهد :

پاکستان : «درحدود یکصد سال پیش روش بااصطلاح «اقامت‌دائمی» معمول شد که بموجب آن قطعات وسیعی از زمین های کشاورزی در اختیار معدودی از کشاورزان گذارده شد که باپرداخت اجاره بسیار کمی میتوانستند برای همیشه در آنهاجا اقامت نمایند .

بمرور زمان این اقدام برگراری به تیول و واگذاری مجدد منتهی شده و اجاره داران دستخوش امیال مالکین خود شدند ولی مقامات مربوطه حتی باوضع قوانین هم نتوانستند اقامت دائمی را منسوخ نمایند . پس‌ازوجود آمدن پاکستان مستقل دولت‌بنگال شرقی قانونی بتصویب رسانید که بموجب آن مالکیت فردی مزارع منسوخ و کلیه مزارع کشاورزی جزء اموال عمومی درآمد (اگر باین قانون عمل میشد پس‌از یکصد سال حق بحق‌دار میرسید - علم و زندگی) دولت جدا مصمم گردید که نقشه اصلاح اراضی فوق را بنفع زارعین و

کشاورزانی که مستقیماً از راه کشت و کار تأمین معاش می‌نمایند دنبال نماید.» باید توجه داشت که پس از استقرار حکومت ژنرال ایوب خان مساعی بیشتری بنفع کشاورزان و خاتمه دادن باسول ملوک‌الطوایفی باشد و سرعت به عمل آمده است. آقای علم سخنرانی خود را درباره هندوستان: چنین ادامه داده‌اند: «بجرات میتوان گفت که هندوستان بزرگترین برنامه احیاء اراضی باثرا در دنیا انجام میدهد... آقای مهندس زاهدی مشاهدات خود را (از وضع کشاورزی هند که به معیت چند کارشناس امریکائی با نجا سفر کرده بودند) اینطور گزارش دادند: «ما جزئی از نقشه وسیع و عمیقی را که در دست اجرا بود دیدیم، که در تهیه این طرح دقت زیادی شده و عده زیادی از مردم از روی صمیمیت و آگاهی و بصیرت تمام با هم کار میکنند تا بهدفعهای بزرگی که در این برنامه پیش بینی شده برسند. آنچه بیش از هر چیز در من اثر کرد: رهبران هند در استانها و در کلیه واحدهای دیگر کشور نقشه‌های بسیار عاقلانه‌ای طرح نموده و بمورد اجرا گذارده‌اند که به بیچارگان کمک شود، وضع گرسنگان، بیماران و مصیبت زدگان روستائی هند را اصلاح نمایند. من با هر یک از این رهبران در هر رتبه و مقامی که بودند تماس گرفتم حس کردم که این برنامه را آن خود می‌دانند و خود را نیز جزئی از آن می‌پندارند کاملاً معلوم بود که روستائیان نیز برنامه را از آن خود میدانستند و با میل و رغبت در اجرای آن میکوشیدند. آقای دکتر راسکلی رئیس کشاورزی هیئت امریکائی در ایران) بسیار خوشنود بود که هندوستان چنین برنامه بزرگ و وسیعی برای اصلاح دهات خود طرح کرده و با دقت هر چه بیشتر مشغول اجرای آنست. دکتر تایلر (یکی دیگر از هیئت امریکائی) میگفت یک نیروی نامرئی بکار افتاده بود که هدفش اصلاح بهبود وضع اجتماعی روستائیان بود» بدون تردید این بزرگترین اقدام عمرانی است که تا حالا یک کشور دمکرات توانسته است (و خواسته است - علم‌وزندگی) انجام دهد..... با کمک بنیاد فرد سی و چهار مرکز آموزشی در نواحی مختلف هندوستان زیر نظر و با همکاری هیئتی که کمیسیون تنظیم برنامه نامیده میشود انجام میگردد این کمیسیون اداره امور را بهمه ندارد ادارات مختلف دولتی را (که مدت‌هاست از فساد تصفیه شده‌اند - علم‌وزندگی) در انجام این برنامه بزرگ متحدینمایند که اصلاح امور ارضی و کشاورزی یک جنبش جهانی بوده و ایران نمیتواند در مورد این اقدام بزرگ حیاتی (که در حدود دو قرن پیش در دنیای متقدم و حالا در کشور های عقب مانده در شرف اتمام است - علم و زندگی) که بنفع افراد بشری است خونسرد و بی‌اعتنا باشد و باز امیدوارم که از آنچه که سایر کشورها انجام داده و میدهند درس بزرگی یاد بگیریم»

این بود پایان قسمت اول سخنرانی، اما مسئله قابل توجه اینجاست که آیا جناب آقای علم و هم‌طبقه‌های ملاک و فتودال ایشان همانطور که در خاتمه قسمت اول سخنرانی ادعا فرموده‌اند «درس بزرگ» نباشد لااقل «درس کوچکی» از این مطالعات قابل توجه بدست آورده‌اند یا نه؟ جواب این سؤال را باتکیه به اسناد و شواهد زنده و اعداد و آمار در قسمت اخیر این مطالعه خواهیم داد حالا توجه خوانندگان و آن قسمت از مسئولین امور کشوری را که حس مسئولیت دارند و شنوائی و بینائی خود را از دست نداده‌اند متوجه این حقیقت میکنیم که منظور ما از نقل این مطالب از قول جناب آقای علم این بود که مسئولین رادیو و تبلیغات بهتر توجه فرموده و از قول آقای علم باین حقیقت ایمان بیاورند که کشور ما از لحاظ رفورم ارضی کم‌ا و کیفیاً نه تنها از دنیای متقدم بلکه از کشور های مشابه عقب مانده و فقیر مانند هند، خیلی

عقب‌تر می‌باشد. وقتی گویندگان رادیو تهران از روی بلندپروازی بیهوده ادعا می‌کنند که مثلا «اصلاحات ارضی میهن ما در تمام خاورمیانه و دنیا بی‌ظنیر است» فقط و فقط يك ادعای پوچ و باطلی است و این گونه تبلیغات غیر واقع بینانه موجب می‌شود که «شوندگان عزیز» رادیو ایران حتی حرفهای راستی هم که زده شود باور نکنند. اینگونه تبلیغات و عبارات پردازیه‌ها درست بشنر مقاماتی است که رادیو محض تملق و یا عرضه داشتن حسن خدمت نسبت بآن مقامات این‌مبالغه هارا بعمل می‌آورد. بالاخره اداره تبلیغات، باین حقیقت باید ایمان بیاورد که خبرگزاری و تبلیغات لااقل در کشور هائی که با اصول توتالیتر اداره نمی‌شوند باید متکی به واقعیات باشد و حتی تبلیغات نباید از حدود مسائل عینی خیلی دور گردد. بقدر کافی درباره تبلیغات پوچ و حماسه سرائیها تجربیات داشته‌ایم و امروز دیگر این نوع تبلیغات نه تنها اثر مثبت ندارد بلکه درست درجهت عکس تاثیر می‌کند.

ارزیابی «درس بزرگ» که آقای علم از مطالعه اوضاع جهانی گرفته‌اند :

هرچند ما در باره این «درس بزرگ» بعد صحبت بیشتری خواهیم کرد معذک در خاتمه قسمت اول سخنرانی ایشان باین نکته باید توجه کرد که بعضی نکات و مطالب را آقای علم ناگفته گذارده‌اند و یا شاید مطابق يك قانونی در روانشناسی که آنرا قانون «سود» می‌نامند ندانسته غفلت فرموده‌اند. مثلا درباره تادیه غرامت زمین‌های خلع ید شده مطلبی بیان فرموده‌اند مثلا درباره ژاپون به قسمتی از حقایق اکتفا فرموده‌اند: «دولت ژاپن زمین‌های مالکین را خریداری کرد. بهای املاک خریداری طی مدت بیست‌سال با اسناد قرضه که بآنها سود تعلق می‌گیرد پرداخت خواهد شد» لایندرسی که ایشان گرفته‌اند اینستکه آنطوری که اخیرا فرموده‌اند املاک خودشان را «بقیمت عادلانه» بفروشد و «قیمت آنرا در ۵ سال وصول» فرمایند. حالا محض جبران فراموش کاری ایشان، قیمت بعضی از زمینهای ژاپون را محض اطلاع هم طبقه‌های ایشان و افراد حزب مردم می‌آوریم. آقای ازوکامتها مؤلف هندی کتاب «سوسیالیسم و مسائل دهقانی» از صفحه ۵۳ به بعد ترجمه فارسی کتاب اینطور می‌نویسند: «خواسته اصلی دهقان زمین است. پس از اصلاحات ارضی اخیر در ژاپن که حد اکثر تملك ملك در ۲۵۰ جریب تثبیت شد ۴۰۰ میلیون جریب از زمینها بین تقریبا سه میلیون کشاورز و مستاجر جزء مجددا تقسیم شد. بهای زمینهای تقسیمی خیلی نازل بود یعنی ۴۰٪ قیمت محصول يك سال تعیین شد..... درهنگد ویرمه دست با اصلاحات مشابهی زده‌اند، اگر جناب آقای علم عوض «درس بزرگ» درس کوچکی از مطالعات خودشان می‌گرفتند تصدیق می‌فرمودند که مسئله پرداخت غرامت آنطوری که ایشان جدی گرفته‌اند نبوده است. درهنگد نیز غرامت پرداخت‌شده ضریب بهای چندساله محصول زمین بوده که برحسب بزرگ و یا کوچکی املاک خلع ید شده فرق میکرد بنوعی که برای املاک بزرگ نصف و یا کمتر از املاک کوچک غرامت پرداخت‌شده است. این نوع تقسیم املاک بآنچه که لیدر حزب «مردم» در نظر دارند زمین تا آسمان فرق دارد. فلذا در این مورد بهمین اکتفا می‌کنیم.

آنطوری که آقای علم می‌فرماید:

آیا انقلاب مشروطه اغلب املاک را از دست صاحبان نفوذ محلی

خارج ساخت و قانون اساسی حاکم بر روابط مالک و زارع گردید؟

در قسمت اول سخنرانی، رهبر حزب مردم مطالعات جالب و باارزشی (هرچند از بعضی

لاحظه ناقص) درباره اصلاحات کشاورزی در یک قرن و نیم اخیر کرده است شنیدن و یا خواندن این قسمت از مطالعات انسان را امیدوار میکند که که سخنان همانطور که خود نیز در خاتمه صحبت اول اعلام داشته «درس بزرگی» از این آزمایشهای بزرگ دوقرن اخیر و بخصوص از تجربیات عصر حاضر خواهد گرفت. اما با خواندن قسمت دوم سخنانی می بینم حتی «درس کوچکی» نیز از اینهمه آزمایشهای تاریخی بزرگ نگرفته اند. پیش از بحث درباره آن خلاصه قسمت دوم سخنانی را در اینجا می آوریم و باز هم توجه خواننده را به مقدمات قابل توجه و بزرگ جلب می کنیم تا ببینند که سخنان محترم چگونه از مقدمات خیلی خیلی بزرگ یک نتیجه خیلی خیلی کوچک گرفته اند: کوه بزرگی لرزید و غرید و زلزله براندام زمین افکند اما بالاخره فقط موشی زائید:

«دبیر کل حزب ما گفتند: انقلاب مشروطیت ایران باعث گردید که تغییر کلی در اوضاع اجتماعی زارعین بوجود آید باین معنی که اغلب املاک از دست صاحبان نفوذ محلی خارج شد و کم کم قانون اساسی حاکم بر روابط مالک و زارع حقیقی گردید (۱) چند سال پیش خان لمیتون کتابی تحت عنوان «ارباب و کشاورزان» تالیف کرده و در سابقه تاریخی وضع مالک و کشاورز مطالعه بسیار عمیق کرده است: املاک عمده متعلق با شرف بود و خود مباشر امر زراعت نبودند. کار زراعت بعهده برزگران بود که خدمت و اطاعت اشراف و مالکان را وظیفه داشتند . . . در مواقع ضرورت می بایست بعنوان سپاه پیغام خدمت کنند . . . یا عایدات زمین را بدستهای از سپاهیان برای مخارج زندگی ایشان واگذار کنند و یا زمین را بتصرف امیری یا بزرگی بدهند و او موظف باشد در موقع ضرورت عدهای سپاهی در اختیار سلطان قرار دهد (اما امروز املاک از تیول بملکیت آنها درآمده و از دادن سپاهی نیز معاف شده اند - علم و زندگی) . . . بتدریج که دولت ضعیف شد این حکام امور لشگری راهم بدست گرفتند و املاک خاصه نیز دست یافتند و قدرت آنها افزوده شد. این ترتیب اساس ملوک الطوائفی را تقویت کرد در دوره سلوکیها نیز همین روش معمول بود . . . املاک بسیار بدست فاتحین عرب افتاد و از این املاک قسمتی در تصرف فاتحین درآمد و قسمتی بنام خلیفه قبالتش . . . املاک عمومی، متعلق به جامعه خاص هر محل بود و اداره آنرا امام بعهده داشت

سلطان مغول اصولاً مالک تمام زمینهای محسوب میشد که بدست سپاهیان مغول مفتوح می گردید معمولاً این املاک را سلطان مغول بعنوان «یورت» بفاتحین سرزمین یعنی سران سپاه . . . و گذار میکرد. ساکنین زمین باید در زمین خدمت کنند . . . صفویان نیز رسم پیشین را که واگذاری زمین باشخاص برای اداره قشون باشد تعقیب نمودند . . . زمین و وضع کار معمولاً از یک چهارم تا یک دوم سهم می برد. اگر آب و گاو و بز در مالک می داد سهم کشاورز قریب یک چهارم بود. (امروزی از گذشت قرون همان اوضاع حاکم است نه روح انقلاب مشروطه - علم و زندگی)

. . . نادر شاه دست به بعضی اصلاحات ارضی زد . . . املاک و قدر ضمیمه املاک خالصه کرد که بنام «رقبات نادری» معروف شد . . . فتحعلیشاه برای پرداختن مخارج معاش سپاهیان ناچار بواگذاری تیول آغاز کرد و املاک عمده را بروسای قبائل و منتفذین لشگری داد تا از عایدات آن لشکرهای محلی را نگاهدارند. این خود وسیله تقویت امرا و شاهزادگان محلی شد. کم کم فائده ملکداری بر اثر تمندان دیگر نیز آشکار شد و عدهای بکسب زمین بوسائل مختلف یا خرید آن شروع کردند . . . در دوره قاجاریه زمینهای بسیاری از ولایات مانند کردستان و بختیاری و خوزستان و فارس و قسمتی از خراسان بروسای ایلات سپرده شده بود و

تحصیل مالیات و پرداخت سهم دولت باروسای قبائل بود. این روستا زمین را برای زراعت یکسانیکه مصلحت میدانستند و می گذاشتند.

.....سپاهیانیکه حکام محلی یا صاحبان تیول اجیر میکردند نیز بلای جان رعیت بودند و بگفته فریزر یکی از سیاحان این دوره این سپاهیان مایه وحشت کشاورزان بودند و بعنوان مختلف بر رعیت تحمیل می شدند و بنام روسای خود پول و جنس می گرفتند و رعایا را بخدمت خود و می داشتند البته انقلاب مشروطیت ایران مثل انقلاب صدر اسلام تغییر کلی در اوضاع اجتماعی زارعین بوجود آورد. باین معنی که اغلب املاک از دست صاحبان نفوذ محلی خارج شد و کم کم قانون اساسی حاکم بر روابط مالک و زارع حقیقی گردید ... «

انقلاب مشروطه نه از لحاظ اقتصادی و نه سیاسی در دهات نفوذ

نکرد منشاء مالکیت های بزرگ و خانواده زحمتکشان نسل

بعد از نسل.

پیش از اتمام قسمت دوم سخنرانی رهبر حزب مردم باین نکته توجه می کنیم که پس از انقلاب مشروطه کجا قانون اساسی «حاکم بر روابط مالک و زارع گردید» خوبست اعضاء حزب مردم از رهبر محترم خود این سؤال را بکنند و جواب آنرا در روزنامه ارگان منتشر فرمایند. توجه ساده به تاریخچه مختصر مالکیت در ایران که از قول خانم لمپتون در سخنرانی مزبور منتشر شده و ما خلاصه تر آنرا اینجا آوردیم بطور صریح نشان میدهد که حالا پس از قرنهای همان روابط کهنه و پوسیده بر روابط «مالک و زارع» بقول آقای علم و بر روابط «ارباب و رعیت» بقول ما صادق بوده و هست، باکمال تأسف باید این مسئله را محرز دانست که امواج انقلاب مشروطه هرگز از حدود املاک اربابی خانها و اربابان نگذشت و در مقابل قدرت فئودالها متوقف گردید. بعد از دوران بیست ساله نیز که قدرت حکومت مرکزی بر اطراف و اکناف کشور بسط یافت هر چند از لحاظ سیاسی تمرکز بوجود آمد، اما از لحاظ اقتصادی روابط ارباب و رعیت همان که بود ماند بوسیله سطحی ترین اصلاحات از نوع الغای عوارض پوسیده قرون وسطایی که ابادا ساختمان اصول ملوک الطوائفی را مورد حمله قرار نمیداد و مختصر تعدیلی که حتی خود صاحبان قدرت قرون وسطایی بآن قائل بودند عملا نتیجه ای نداد. باین دلیل که با وجود بودن قانون مخصوص بعنوان عوارض در این اواخر دولت با زهم سعی و کوشش برای الغاء آنها بعمل آورد که نتیجه عملی آن معلوم نیست. در دوره بیست ساله هر چند قدرت سیاسی در کلیه نواحی کشور بسط یافت معذک این تمرکز نه تنها بهبود روابط اقتصادی ارباب و رعیت را تأمین نکرد حتی لاقلا آن حق سیاسی را که قانون اساسی برای هر فرد بالغ و عاقل ایرانی تصویب کرده یعنی حق انتخاب نماینده را تأمین ساخت.

بالعکس رای دادن بفتح ارباب در دوران مشروطه يك تحمیل جدیدتری بر رعایا گردید که در اغلب موارد موجب معطلی چندروزه او از کار میگردد.

درباره این ادعا که «انقلاب مشروطه اغلب املاک را از دست صاحبان نفوذ محلی ساخت» باید دید که اولاً این ادعا تا چه حد صحیح است و در حدودی نیز که اینطور بوده آیا خارج شدن املاک از دست صاحبان نفوذ محلی بسود زارع یا رعیت بوده یا بسود ملاکین بزرگتر و نیرومندتر دیگر. اگر منظور جناب آقای علم متمرکز شدن دهات در اداره املاک سلطنتی

است این املاک در قسمت شش دانگی در حدود دوهزار ده از ۴۰ تا ۵۰ هزار ده کشور است و اکثریت آنها نیست و تازه پس از ده سال تأعید گذشته در حدود ۱۲۰ ده از این دوهزار و خرده ده تقسیم شده است و بفرض اینکه در حدود دوهزار ده دیگر نیز نصیب افران ارتش شده باشد و از زیر نفوذ خانهای محلی خارج شده باشد، این تغییر و تحول چه نفعی برای زارع داشته است.

همین تاریخچه مختصر که گذشت نشان میدهد که در طول تاریخ مالک و ارباب و فواید گاه بگاه عوض شده و دست بدست گردیده اما سرنوشت دهقان رنج کشیده و رعیت داغ باطله دیده در طی قرون نسل بعد از نسل سعی و کوشش و زحمت برای بار آوردن حاصل و درو کردن آن بود دیگران و برای فرمانفرمایان و من تبع آنها بوده است. اگر در دوره خان خانی اربابان خود را موظف به سیر کردن شکم رعایا و عائله‌شان میدانستند در دوران مشروطیت این مسئولیت اخلاقی را نیز از خود سلب کرده‌اند و بخصوص پس از باز شدن پای بورژواهای بازاری به دهات و باز شدن پای خانزاده‌ها بشهرها رابطه صرف پولی، روابط نسبتاً انسانی دوران فئودالیته را نیز از بین برده است.

جناب آقای علم اعلام فرموده‌اند که ایشان با سلب «مالکیت» مخالفاند و با پرداخت غرامت موافق. هر چند همانطور که گذشت ما هم فعلاً مخالفتی با تادیبه غرامت نداریم معذک برای توجه ایشان وهم طبقه‌هایشان برای تعدیل نظر در مورد تادیبه غرامت سؤال می‌کنیم که آیا «سلب مالکیت» از ملاکین بزرگ فقط در این عصر نامطلوب است و یا دیروز و به‌روز و پس - برویروز نیز مشروع بوده است؟ مگر همین تاریخچه مختصر که خود آقای علم قسمتی از آنرا قرائت فرموده‌اند نشان نمیدهد که منشاء مالکیت‌های بزرگ نهب و غارت و غصب اموال خصوصی و عمومی بدست فرمانروایان و فاتحین گذشته بوده است. با این فرق که صاحبان تیول و زمینداران قرون گذشته در ازاء تملک این املاک سرباز و غیر آن برای حکومت مرکزی می‌دادند اما امروز نظام وظیفه این بار را از دوش آنها برداشته و انقلاب مشروطیت مالکیت آنها را با اسناد رسمی تثبیت کرده است. اگر از قرون گذشته صرف نظر کرده و آنچه را در زیر چشم خود ما واقع شده بخاطر آوریم منشاء مشروع! مالکیت‌های بزرگ بخوبی روشن میشود. مثلاً در شهر اراک اشخاص من هنوز خوب بخاطر دارند که بزرگترین ملاک روحانی و آیه‌الله آن حدود چگونه از صدها دهشدانگی سلب مالکیت کرده و آن هارا وقف اولاد می‌کرده است نه تنها در ایران بلکه در تمام جهان تاریخ مالکیت بزرگ تاریخ نهب و غارت و جور و ستم و خونریزیهای بی‌رحمانه و سلب مالکیت از دهقانان و غصب اموال عمومی و خصوصی آنان بوده است. چنانچه میدانیم مارکس مطابق فرضیه ارزش اضافی و تراکم و تمرکز سرمایه روی اصول انحصارات با دقت علوم ریاضی نشان میدهد که منشاء سرمایه‌های جاری دزدی مشروع (مطابق حقوق بورژوازی) است. یعنی بگفته‌او سرمایه‌داری غیر از «سرمایه اولیه» که داشته ثروتی تازه بوجود نیامده بلکه هر روز چند ساعت از کار هر کارگر بخود تخصیص داده و ثروت‌های عظیم کشورهای صنعتی اروپا را اینطور بوجود آورده است. مارکس در فصل آخر کتاب کاپیتال به «سرمایه اولیه» برگشته و سعی کرده است منشاء مالکیت‌های بزرگ را در عمق قرون و تاریخ کشف کند. او یک تحقیق دقیق تاریخی در منشاء مالکیت‌های بزرگ انگلستان بعمل آورده و با اسناد محکم نشان داده است که این سرمایه‌های اولیه سلب مالکیت از اموال عمومی و خصوصی و توأم با بزرگترین ظلم و جور و ستم نسبت به کشاورزان بوده است که بعدها تبدیل به رعیت گردیده و بالاخره در محلات کارگری و بیکارنندن در فقر و بدبختی و بی‌نوائی غوطه‌ور شدند.

آقای علم در این قسمت فرموده‌اند در دوره‌های گذشته «زمین و وضع کار معمولاً از یک چهارم تا یک دوم سهم می‌برد. اگر آب و بذر را مالک می‌داد سهم کشاورز قریب یک چهارم بود» حالا ما سؤال می‌کنیم پس از انقلاب مشروطیت که بعقیده جنابمآلی قانون اساسی حاکم بر روابط شده چه تغییری پیدا شده؟ مگر الان در اغلب موارد همین ۵ عامل کار، زمین، آب، بذر، و گاو و ملاک عمل نیست؟ دهقانی که غیر از کار خود مالک هیچ چیز نیست چه سهمی می‌برد. در موقع جنگ دوم جهانی که شورویها آذربایجان را اشغال کرده بودند وضعی پیش آمد که از لحاظ توضیح این ۵ عامل خالی از لطف نیست. در آترمان در دهات معروف شد که شوروی‌ها مهاجرین ایرانی را می‌پذیرند. در عرض مدت ۲۴ ساعت در نتیجه این شایعه اغلب دهات سرحدی خالی از سکنه شد این دهقانان با امید بهشت موعود به آنطرف سرحد رفته بودند از مفاهیمی شبیه این شاعر هنرمند ملهم شده بودند که می‌گوید: «دویدم و دویدم بالای کوه رسیدم آنور کوه سازمیزدن: «دلنگ دلنگ شاد شدیم ازستم آزاد شدیم... ما ظلم و نطفه کردیم آزادی رو قبله کردیم از وقتی توده باشد، شهر مال توده‌ها شد، از شادی سیر نمیشیم، دیگه اسیر نمیشیم، هاجستیم و واجستیم... میوه فتحو چیدیم بخونمون رسیدیم...» اما واقعیت غیر از شعر بود. بوی کباب شنیده بودند اما... شوروی‌ها این دهقانان را بازداشت کردند و بعدها بجای اینکه اقلاً آنها را در حدود سرحد آزاد بگذارند تحویل شهربانی دادند و لزومی ندارد بگویم شهربانی آترمان تبریز چه معامله با آنها کرد. در هر حال حکایت می‌کردند یکی از مالکین اتفاقاً در ده خود بود که بکلی خالی از سکنه شده بود یک مهندس کشاورزی فصول که این واقعه را شنید گفت خیلی خوب مسئله ۵ عامل کار و بذر و زمین و گاو و آب حل شد حالا که رعیت این ارباب رفته ۴ عامل دیگر سرچایش هست بهینیم ارباب با این ۴ عامل چکار میکند. منظور این مهندس فصول این بود که ارزش کار بیشتر از ارزش گاواست بذر را نیز مال خود کشاورز و آب و زمین را نیز مال خدا تلقی می‌کرد. یک شاعر ترکی زبان فصول نیز در ۵۰ سال پیش این مفهوم را با زبان خیلی ساده اینطور سروده است:

«بارالها کار از آن کشاورز، زور مال گاو، زمین و آب مال خودت. این خاترا ده‌ها و اعیانها را برای چه آفریدی؟»

اگر خدای نکرده من هم مانند این مهندس کشاورزی و آن شاعر فصول بودم از خود سؤال می‌کردم اگر در یک جامعه خاترا ده و ارباب و سفته‌باز و بطور کلی واسطه‌ها را حذف می‌کردند چه میشد؟ اگر در یک جامعه فقط تولیدکنندگان و توزیع کنندگان از طرفی و مصرف کنندگان که یا تولید و یا توزیع می‌کنند و یا از لحاظ فنی و تربیتی با آنها کمک می‌کنند باقی بمانند و بقیه طبقات واسطه را از جامعه حذف کنند خوب میشود و یا بد؟ مثلاً در آینده که رعایا فرار کرده بودند، اگر عوض آنها ارباب فرار میکرد و هرگز بر نمیگشت نقصی در عمل تولید ایجاد میشد. یا اینکه بزرگترین مانع تولید و توزیع عادلانه از بین میرفت؟

راه حل رهبر حزب مردم برای رفورم ارضی

در مقدمه قسمت دوم سخنرانی جناب آقای علم با استفاده از تحقیق خانم لمپتون از سرنوشت تاریخی دهقانان و اربابانش بحث کرد و بالاخره نتیجه گرفت که الحمدالله با ظهور انقلاب مشروطیت کارها درست شد و قانون اساسی حاکم بر روابط مالک و زارع گردید فقط گویا مختصر نواقصی باقی است که آنها هم در قسمت بعدی سخنرانی تشریح شده و راه حل

مشکلات شان داده شده. سخنران اینطور ادامه میدهد:

«.... اراضی مزروعی فعلی را میتوان به چند طبقه تقسیم بندی نمود باین شرح: خالصجات، وقف، زمین عمده مالکین، زمین متعلق به خرده مالکین و مراتع... اراضی زراعی ایران بالغ بر ۱۷ میلیون هکتار است بین ۴ طبقه فوق طبق جدول زیر تقسیم بندی شده: البته نباید فراموش کرد که تقریباً سه ربع اراضی زراعی ایران دیم و فقط یک چهارم آن آبی کار است. در این اراضی باستانی آنچه در دست خرده مالکین است محصول زراعی کم و بیش به نسبت ۵ عامل آب، زمین، بذر، کار، قوه کشی یعنی «گاو» تقسیم میشود..... حصه مالکین از محصول بین صدی بیست تا صدی ده میباشد و در نقاط مرکزی و جنوبی ایران بین صدی سی و صدی چهل و گاهی صدی شصت که البته در نقاط مختلف بسته به قراردادیست که بین زارع و مالک (ارباب و رعیت - علم و زندگی) منعقد میشود که بذر و وسائل زراعت رازارع یا مالک تامین کند..... در بعضی نقاط هم عامل واسطه ای بین مالک و زارع پیدا شده که در بعضی نقاط به «گاو بند» و در بعضی نقاط به صاحب کارانه و در بعضی نقاط زمیندار نامیده میشود: گاو بند یا هر واسطه دیگری که بین زارع و مالک دلالی کند یکی از طبقات حقیقی استعمار کننده کشور بمعنی واقعی کلمه است. زیرا از بی اعتنائی مالک بملک و زمین از طرفی و از بی اطلاعی زارع از طرف دیگر حداکثر استفاده را بنفع خود میکند..... اغلب طبقه زارعین.... در نتیجه وجود همین طبقه سوء استفاده گر از حداقل شرائط معیشت هم برخوردار نمیشوند.... نتیجه ای که بنده میخواهم از تمام این مقدمات بگیرم اینستکه روشن شود وضع اجتماعی زارع ایرانی... چه گونه است؟ آیا این اکثریت اکثریتی است که مملکت میتواند بوجود او متکی و امیدوار باشد؟ یا وجود و عدم او از لحاظ اجتماعی علی السویه است؟

(واقعا سؤال قابل توجهی است. وجود و عدم چهار پنجم ملت ایران از لحاظ اجتماعی علی السویه است! - علم و زندگی)..... حقیقت قضیه اینست که با کمال تأسف بادلای که ذیلاً بعرض آقایان خواهم رسانید طبقه فعلی زارعین کشور ما بشرائط کنونی این امیدواری را بمانمیدهند (البته رهبر حزب مردم در این مورد خیلی صریح حرف زده اما منظور اینست که زارع ایرانی بدون وجود مالک نمیتواند از لحاظ اجتماعی خود را حمایت و از لحاظ فنی زراعت کند. از قرار معلوم خدا ارباب و رعیت را لازم و ملزوم هم آفریده - علم و زندگی).... چنین زارعی از شرائط حداقل معیشت برخوردار نیست. بدلیل اینکه اولاً مرئی ندارد که او را هدایت کند تا از پرداخت محصول حد اکثر استفاده را بکند. (چه فرمایشها، خدا سایه ارباب را کم نکند! - علم و زندگی) ثانیاً شخصاً سواد و اطلاع ندارد ثالثاً اغلب سلامتی و تندرستی هم ندارد. (همه اینها مولود رژیم مالکیت حاکمه است - علم و زندگی)..... و امنیت ندارد. این نکته اخیر که شما عرض کردم شوخی و بازیچه نیست.... حتی در ممالکی که زارع بصورت مالک در نیامده.... هیچکس نمیتواند هر وقت و بهر صورت خواست او را از خانه و لانه اش بیرون کند. متأسفانه زارع ما نه تنها از چنین حمایتی برخوردار نیست بلکه مقررات منظمی که برای حفظ حقوق او بوجود آمده غالباً بزیر او بکار می رود.... حالاً مقایسه فرمائید آسایش فردی را با کسی که هر آن ممکن است از خانه اش رانده شود و فریادرس نداشته باشد... و گرنه کشاورز ما دچار گرفتاریهای بیحد و حصر است چنانکه حتی سوداگران دوره گرد نیز او را می چابند..... در همه دهات شما کشاورزان را مقروض باین طبقه می بینید که اغلب

هم محصول خود را بطور سلف‌بانه‌ها فروخته‌اند.... علاوه بر دلال مباشر ارباب هم بزراع اجحاف میکند تا او را جابجا نماید. مامور دولت نیز هر وقت بتواند سهم خود را ادا نمیکند (یا میکند؟)

سخنران محترم پس از آنکه از همه استعمار کنندگان! بقول ایشان و استعمار کنندگان بقول ما صحبت کردند و از مظالم گاو بند و زمیندار و سوداگر دوره‌گرد و مامور دولت نست بزراع بقول ایشان ورعیت بقول ما نوحسراتی فرمودند حالا نتیجه می‌گیرند:

«آنچه گذشت بهیچوجه درجهت منافع طبقه زارع نیست اما اشتباه نبود که از این مقدمه می‌خواهم چنین نتیجه بگیرم که زارع هر چه دلش‌خواست بکند (العیاذ بالله هیچکس همچو سوء ظنی درباره آنجناب بخود راه نمیدهد - علم و زندگی) و حدود و قیودی هم برای او نباشد.» حالا نتیجه نهائی را از اینهمه دلسوزی می‌گیرند و فرضیه اصلاح کشاورزی و یا رفورم ارضی خود را بطور مختصر و مفید چنین اعلام می‌فرمایند:

«منظورم اینست که برای دوطرف هم زارع و هم مالک باید قیود منصفانه باشد و بر روابط آنها حکومت کند» ملاحظه می‌فرمائید که اصل عبارت از وجود مالک و زارع است همانطور که همواره بوده و هست و بعقیده ایشان خواهد بود و مالک برای حمایت و هدایت و تربیت او ضروری و لازم و ملزوم است منتها باید قیودی باشد که بر روابط آنها حکومت کند. سخنران محترم در خاتمه قسمت دوم سخنرانی پس از این نتیجه‌گیری باز هم بعنوان حسن ختام دلسوزی برای رعیت فرموده‌اند:

«بطور کلی سهم زارع در ایران کفاف مخارج او را نمیدهد زیرا معمولاً زارع با دو گاو کار میکند و حد اکثر دو تا سه خروار بذر می‌کارد. اگر این دو خروار بذر خیلی خوب نتیجه بدهد سی خروار گندم و جو خواهد داد که یک سهم آن متعلق به زارع است و چهار سهم دیگر حصه بذر، زمین، آب و گاو است و همین حصه گاو آنقدر منافع دارد که طبقه واسطه‌ای بنام گاو بند بوجود آورده است و این امر بقدری سوء استفاده است که هر سوء استفاده بزرگ را هم با اصطلاح گاو بندی می‌گویند.... با این حساب زارع ایرانی حداکثر با درآمد هفت تا ده هزار ریال در سال با همه تحمیلاتی که باو میشود باید زندگی کند. در آنجا (مازندران) طبقه استعمار کننده بعنوان و با سهم زمیندار هستند. زمین‌دار کسی است که قطعات بزرگی را برای بهره‌برداری در دست گرفته و آنرا بقطعات کوچک تقسیم میکند و بزراعین میدهد. این قطعات بسیار کوچک بین دو تا سه هزار متر مربع است و بهیچوجه کفاف مخارج زارعین یا مستاجرین را نمیدهد»

در خاتمه این قسمت از سخنرانی ناطق محترم از مشکلات ارزی که دولت گویا برای تجارت زعفران قاینات پیش آورده بحث فرموده‌اند و پیشنهاد کرده‌اند که دولت در این مورد کشاورزان! را مراعات و حمایت کند.

رهبر حزب مردم بزرگترین عامل بدبختی رعیت را از یازاد برده اند

قسمت دوم سخنرانی رهبر حزب مردم مربوط به مشکلات کشاورزی ایران و در حقیقت برنامه رفورم ارضی حزب مردم است.

در قسمت اول سخنرانی بحث از رفورم کشاورزی در نقاط مختلف جهان شده و از قرار معلوم میبایست از آن مقدمات تئوری رفورم ارضی ایران استنتاج شود. در قسمت دوم سخنرانی

باین قسمت پرداخته اند و در قسمت سوم درباره تقسیم املاک پهلوی و در قسمت چهارم از مناسبات توسعه صنعتی با کشاورزی بحث کرده‌اند که هنوز ما از این قسمت صحبت نکرده‌ایم. آنچه قابل توجه است اینست که باوجود اینکه در قسمت سوم شاید بمناسبت احترام بعمل تقسیم اراضی سلطنتی از فروش زمین بدهقانان بحث شده و اینکه زارع باید مالک زمین خود باشد صحبت بمیان آمده، معذک در قسمت دوم سخنرانی که باید بمنزله برنامه حزب مردم برای رفورم کشاورزی باشد از این موضوع اسم برده نشده و وجود مالک و زارع هر دو بعنوان شرط لازم تلقی گردیده و از قیودی که بروابط آندو باید حکومت کند مذاکره به میان آمده. آنچه قابل توجه است باز اینست که جناب آقای علم از مظالم حکام و مباشرین و کاویند و سوداگران دوره گردو زمیندار و غیره شرح ها داده اند و حتی علاوه بر استعمار صفت استعمار! نیز به آنها داده‌اند. اما از مهمترین عامل بدبختی رعیت که مالک باشد و تمام عوامل مذکور از نوع مباشر و زمیندار و غیره در زیر سایه ارباب مظالم خود را عملی میسازند نه تنها بحث بمیان نیامده بلکه وجود مالک برای هدایت و تربیت و حمایت رعیت ضروری تشخیص داده شده. مثلاً اینطور میفرمایند: «کاویند و یا هر واسطه دیگری که بین زارع و مالک دلالی کند یکی از طبقات حقیقی استعمار کننده کشور بمعنی واقعی کلمه میباشد». اولاً ما نفهمیدیم که منظور از اصطلاح «استعمار کننده» چیست که به کاویند نسبت داده شده. چطور خود مالک استعمار کننده نیست اما گاویند استعمار کننده است؟ محض اطلاع رهبر حزب مردم عرض میشود که استعمار اصطلاحاً بقدرت سیاسی و اقتصادی کشور های بزرگ صنعتی اطلاقی میشود که عوض صدور کالا به کشور های عقب مانده، سرمایه را بآن کشور ها صادر کرده و از دست مزد ارزان و مواد خام فراوان در زیر سایه نفوذ سیاسی سوء استفاده میکند. بنابراین اصطلاح استعمار درباره کاویند و سایر واسطه ها صحیح نیست و اصطلاح استعمار صحیح است. از همه مهمتر اینکه استعمار جزء گاو بند و زمیندار همه جزئی از استعمار کلی است که بوسیله مالک بعمل میآید و قسمت های کوچکی از آن به عوامل مذکور بعنوان «واسطه» واگذار میشود. اگر مباشر یا اجاره دار یا زمیندار و حتی اگر مامور دولت به رعیت اجحاف میکند و یا بقول آقای علم او را استعمار و بقول ما استعمار می‌کند همه اینها بعنوان نماینده مالک و یا خدمتگذار او با رعیت طرف میشوند. در صورتی که مثلاً خود مالک در سر ملک باشد خیلی از این «واسطه» ها حذف میشوند و خود مالک عمل کامل استعمار را بعمل می‌آورد. در صورتیکه خودش حاضر نباشد و واسطه و یا واسطه هائی در کار باشد، مقدار استثماری که از رعیت میشود بین خود مالک و آن واسطه ها تقسیم می‌گردد. اما در هر حال استعمار و اجحاف بطور کلی متکی به رژیم مالکیت است. ممکن است کاویند وضع خاصی داشته باشد اما در هر حال او هم بعنوان مالک گاو باین استعمار دست میزند. مباشر و اجاره دار و زمیندار و امثال آنها معلول هستند و علت اصلی خود مالک و یا اصول مالکیت است. چرا جناب آقای علم معلول را جای علت گرفته و علت واقعی را از یاد می‌برد. سخنران محترم بیک نکته خوب توجه فرموده اند و آن عنوان «واسطه» است که باید از بین برود زیرا «واسطه» در حقیقت طفیلی است. اما اشتباهی که ایشان فرموده اند در تفسیر «واسطه» است. بنظر ایشان کاویند و زمیندار و اجاره دار تنها واسطه ها هستند. ایشان مالک و رعیت را دو اصل حساب کرده و از «واسطه» بین این دو بحث میکنند، در حالیکه بزرگترین «واسطه» طفیلی همان مالک است که بین دولت و رعیت قرار دارد. توجه به تکامل تاریخی تحولات کشاورزی همانطور که

خود آقای علم از کتاب خانم لمیتون نقل فرموده‌اند نشان میدهد چون دولت‌ها و یا شاهزادگان وقت نمیتوانستند شخصاً سرباز بگیرند و مالیات وصول کنند املاک بزرگ را بعنوان تیول و یا اجاره و غیره به امرا و حکام می سپردند و اینها «واسطه» بین دولت زمان و رعیت بودند. اگر در چند صد سال پیش و یا در ده ها سال پیش پدران ملاکین خصوصی امروز یک «وظیفه» را در تنکیلات دولتی داشتند که عبارت از وصول مالیات و حق دولت و دادن سرباز بود و در مقابل آن «حق» انتفاع از زمین هارا داشتند بعدها باتحولات اجتماعی این «حق» انتفاع از زمین متدرجا به «حق» تملک تبدیل گردیده درحالیکه امروز «وظیفه» وصول کردن مالیات و تهیه سرباز و لوازم آن مستقیماً بعهد خود دولت واگذار شده، اما این «واسطه» ها که علت وجودی خودرا از دست داده اند همچنان باقی مانده اند.

رفوم ارضی هند که شور وشوقی در آقای مهندس زاهدی و آقای علم ایجاد کرده در اساس متکی به از بین بردن این واسطه‌ها یعنی مالکین است. اما جناب آقای علم اصلاً به روح اصلاحات هند توجه نفرموده و این موضوع‌ها را بمیان نگشیده اند. آنتوری که میدانیم در هند و پاکستان ملاکین از جمله موسوم به زمیندار می باشند.

برای تکمیل گزارش ایشان در باره رفوم ارضی هند، مطالبی را که ایشان صلاح ندانسته‌اند و یا توجه نفرموده‌اند از جزوه‌ای موسوم به «هند ۱۹۵۹» که بزبان فارسی از طرف سفارت هند در تهران منتشر شده از صفحه ۴۷ به بعد نقل میکنیم: «اصلاح وضع مالکیت اراضی: وضع ناگوار مالکیت کشاورزی در هند از قرن هیجدهم و زمان تسلط کمپانی هند بریتانیا، آغاز گردید. کمپانی مزبور وضع «زمینداران» را که واسطه جمع‌آوری مالیات و در آمد اراضی بودند تثبیت کرد و آنها در برابر پول ثابتی که بدولت می‌پرداختند در واقع مالکان عمده اراضی میشدند (خوب توجه شود اساس مالکیت مقدس امروزی دیروز مبنی بر چه بود - علم و زندگی): این وضع ابتدا در بنگال تثبیت شد و بعد تدریجاً په‌استانهای بیهار و بنارس و بعضی قسمت‌های مدرس نیز توسعه یافت.

بعدها در قسمت عمده‌ای از نواحی شمالی و مرکزی هند شکلی رواج یافت که عملاً موجب رشد یک عده اشراف مقتدر و مالک زمین می‌گشت این طبقه تازه که در واقع واسطه‌ئی (قابل توجه رهبر حزب مردم - علم و زندگی) میان دولت و دهقان واقعی بود، دهقانان را استثمار میکرد و انواع عوارض را برایشان تحمیل می‌ساخت و هر دهقانی را که موافق میل ارباب رفتار نمیکرد از زمین بیرون می‌رانند

برای اینکه تدریجاً این سیستم مالکیت که بر اساس استثمار دهقانان قرار داشت تغییر پذیرد و شکلی بوجود آید که دهقانان از حد اکثر محصول کارش بهره‌مند گردد برنامه مخصوصی طرح شد که مقرر می‌داشت:

۱ - وجود واسطه‌ها میان دولت و دهقانان از میان برود و ملغی شود»

چنانکه ملاحظه میفرمائید تعریف «واسطه» یعنی در درجه اول مالک و هدف اصلاحات ارضی که جزء مهم برنامه ۵ ساله هند است از میان بردن واسطه‌ها یعنی مالکیت بزرگ است.

آقای علم میفرماید «طبقه فعلی زارعین کشور ما با شرایط کنونی این امیدواری را بماندهند (که ملکیت بوجود آنها متکی باشد) بدلیل اینکه اولاً مریبی ندارند ۲- سواد و اطلاع ندارد ۳- اغلب سلامتی و تندرستی هم ندارد». برای تکمیل تعریفی که آقای علم از زارع امروزی کرده‌اند ما اضافه میکنیم که رعیت امروز عنصر عقب‌مانده است؛

برای ازدیاد تولید آمادگی ندارد، هرچه تولید کند میخواهد خود و خانواده اش صرف کند، به صرفجویی و سرمایه‌گذاری که امروز ضرورت برای ترقی است عقیده ندارد. اما تمام این حالات روانی و خواص و سجایای عقبمانده نتیجه رژیم مالکیت بزرگ است که سوءظن را نسل بعد از نسل در دهقانان ایجاد کرده است. باید رعیت مالک دسترنج خود بشود و متدرجاً اطمینان پیدا کند که صرفجویی او دائماً در معرض نهب و غارت نیست تا متدرجاً این عنصر عقبمانده به عنصر مترقی و با سواد تبدیل شود.

تقسیم املاک پهلوی و تئوری اصلاحات ارضی حزب مردم

جنبه‌های مثبت و منفی تقسیم املاک

دو قسمت اول سخنرانی رهبر حزب مردم را خلاصه کرده و نظریات خود را در باره آنها بیان داشتیم. در نظر بود که در باره دو قسمت اخیر این سخنرانی جالب نیز همین‌روش را معمول داریم و پس از آن نظریات خود را درباره رفورم ارضی و آنچه در املاک پهلوی تا حالا معمول گردیده و آنچه در باره خالصجات و املاک دیگر در نظر است عمل شود شرح بدهیم. برای پی بردن به نواقص و مشکلات موجود لازم است که از مکتب‌های مختلفی که امروزه برای رفورم ارضی فرضیه‌هایی دارند و مطابق آن فرضیه‌ها عمل میکنند بحث کنیم. اما چون این رشته پدراز کشید شرح کامل این موضوع را به نشریه‌های آینده موکول کرده در اینجا باختصار میپردازیم. در اینجا بی‌مناسبت نیست پایین نکته نیز اشاره شود که انتقاد ما از فرضیه رفورم ارضی حزب مردم که بوسیله رهبران حزب عرضه شده دلیل این نیست که ارزش سخنرانی جالب ایشان را انکار کرده باشیم. یک سخنرانی از این نوع بوسیله یکی از فتوادلها یا فتوادلزاده‌های اشرافی خیلی قابل توجه است مضافاً اینکه اسناد و اطلاعات با ارزشی از منابع مختلف جمع‌آوری شده است.

تقسیم املاک پهلوی:

آقای علم در اول قسمت سوم از سخنرانی فرمان تقسیم املاک پهلوی را درج کرده‌اند که نگاهی به جمالتی از آن قابل توجه است زیرا ملامت عمل تقسیم میباشد: « اینک فرمان و میل قلبی ما این بوده است که املاک مزروعی اعلیحضرت شاهنشاه فقید پدر بزرگوارمان که بر طبق قانون بما منتقل شده است به تملک خود زارعین هر حوزه درآید که املاک مزروعی که بما انتقال یافته با قساطر طویل‌المدت به زارعین واگذار شود و جوه حاصله از فروش این املاک بایجاد منابع تولیدی و تاسیس شرکتهای مفید بحال کشاورزان اختصاص خواهد یافت. این منابع تولیدی وقف و درآمد آن طبق فرمان مورخ سوم اسفند ماه ۱۳۲۸ بمصرف خواهد رسید. »

سخنران در باره بانک عمران و تعاون روستائی اینطور ادامه میدهند: « قدم مهم دیگر تاسیس بانک عمران است. این بانک فقط بمنظور کمک بزراعین تاسیس شده زیرا بدون وجود بانک امکان اینکه عمل تقسیم املاک به نتیجه مثبت برسد خیلی کم بود بانک از ابتدای تاسیس تاکنون در حدود ۷۵ میلیون ریال وام به ۴۴۰۰ (تقریباً) نفر پرداخته اقساطی که از کشاورزان گرفته میشود جزء سرمایه بانک نیست بلکه فقط در اختیار بانک است که طبق فرمان ملوکانه بمصارف تولیدی دیگر خواهد رسید. سرمایه اولیه این بانک قبلاً از طرف شاهنشاه پرداخت شده و اداره اصل ۴ نیز در حله اول تقسیم بمنظور

کمک به دهیاران در حوزه ورامین مبلغی در اختیار بانک گذاشت.....»
تاسیس بانک عمران بی شک یکی از مهمترین و مفیدترین آزمایشهاست که در چهار
چوب اصلاحات ارضی بعمل آمده است. در بانک عمران و موسسات مشابه چندی که اغلب
بکمک اصل ع بوجود آمده، عده‌ای از کارمندان بوجود آمده‌اند که با کارمندان قدیمی که
جزء سلسله مراتب ساختمان فودالی جامعه ایران هستند تفاوت فاحش دارند. وجود اینگونه
کارمندان با افکار نوین و اصلاح طلبانه صرف‌نظر از هدف بانک عمران خود فی‌حداثنا دارای
اهمیت است. امیدواریم در یک مطالعه دیگر در نشریات آینده راجع به بانک عمران و لزوم
توسعه آن و یا لزوم تاسیس بانک‌ها و یا شعب وسیع‌تر بحث کنیم.

تقسیم املاک پهلوی باضافه عملیات بانک عمران در حدود این املاک تقسیم شده بدون
تردید اقدامی است که برای رفورم ارضی جدی میتواند مقدمه مفید باشد. یعنی با در
نظر گرفتن این آزمایشها و مشکلات و نتایج مثبت و منفی آن میتوان اصلاحات کشاورزی
و جنبه‌های اجتماعی آنرا بهتر تدوین کرد.

پیش از اینکه نظریه خودمان را در باره اصلاحات ارضی ولو بطور خیلی مختصر در
این شماره از نشریات بیان کنیم بازهم توجهی به نظریه رجال موثر درباره تقسیم املاک پهلوی
می‌کنیم و سپس نظر خود را بطور خلاصه اعلام و در نشریات آینده با تفصیل بحث میکنیم:
نظریه رجال و رهبر حزب مردم در باره تقسیم املاک پهلوی و اصلاحات ارضی

رهبر حزب مردم چنانکه دیدیم یک دکترین یا مکتب اجتماعی صحیح و روشن درباره
اصلاحات ارضی عرضه نمیکند. چنانکه دیدیم در عین حال که بمناسبت تقسیم املاک پهلوی
محض احترام نسبت به مقام سلطنت از آن بخوبی یاد میکند اما مهم ترین موضوع را که الهام
اصول «مالکی و رعیتی» است هرگز اعلام نمیدارد. آقای علم درباره تقسیم املاک خودشان
به مخبر روزنامه اطلاعات اینطور فرموده‌اند: «... به پیروی از نیت مقدس شاهانه دایره‌ی علم‌اندوزان
زارعین بزمین... امر مطاع مبارک صادر شود این ده (علاقه‌ملکی آقایان علم و شیبانی درمازندران)
نیز وسیله بانک عمران نقشه‌برداری شده و بین زارعین تقسیم شود. البته شرایط تقسیم املاک
پهلوی برای جان نثاران قابل تحمل نیست....»

... برای چاکران اقساط کوتاه‌تر و قیمت عادی مقرر شود» رهبر حزب مردم در
یک مصاحبه مطبوعاتی با مخبر اطلاعات «اقساط کوتاه و قیمت عادی» را صریحتر بیان
فرموده‌اند: «... شاهنشاه املاک خود را با قساط ۲۵ ساله و با بیست درصد تخفیف بزارعین
واگذار میکنند و اینکار به بخش شاهانه بیشتر شباهت دارد در حالیکه ما بقیمت عادی
و عادلانه املاک خود را می‌فروشیم و حد اکثر تا ۵ سال قسط آن را وصول مینمائیم.»

نظر ما و گفتار و کردار رهبر حزب مردم: اولاً از جناب آقای علم باید پرسید
در صورتیکه جنابعالی املاک «خود» را به «قیمت عادی و عادلانه» به فروش میرسانید و اسم
اینرا اصلاحات ارضی می‌گذارید بچه مناسبت مخارج تقسیم و نقشه‌برداری باید بعهده بانک
عمران باشد که هدف آن کمک به رعایای باشد نه کمک به مالکین؟ ثانیاً لازم میدانیم توجه رهبر
حزب مردم را به فرمایشاتی جلب کنیم که از قول خانم لمپتون راجع به اصل و منشا مالکیت
خود ایشان نقل فرموده‌اند تا در تعیین «قیمت عادی و عادلانه» زیاد «سخت نگیرند»
و مثلاً توجهی باوضاع عراق و دنیای امروز بفرمایند. حتی جناب آقای دشتی در ضمن
توضیحاتی در سنای نظور فرمودند: «... قشقای یکی از اشخاص اخلاک‌گر و متجاوز فارس

بود و بسیاری از املاک خود را از طریق عنف غصب کرده است ... در خریدن املاک وی باید منشاء مالکیت معلوم گردد تا چنانکه «...» در هر حال تاریخ نشان میدهد که نه تنها «منشاء مالکیت قشائی» بلکه منشاء مالکیت تمام املاک بزرگ غصب و غارت و عنف و خونریزی و جنایت بوده است و بنابراین در تعیین قیمت و غرامت لطفاً نباید زیاد با فشاری فرمایند. حالا صرف نظر از ایشان در اصلاحات ارضی کلی نمیتوان قیمت عادلانه را میزان و معیار قرار داد. در ژاپون این مقدار را خیلی کم تعیین کرده اند. در هند بنا بر وسعت املاک مالک میزان غرامت تغییر میکرده. برای املاک کوچک چند برابر عایدی سالیانه را تادیه کرده و برای ملاکین بزرگ چند مرتبه کمتر غرامت تادیه میشود.

رهبر حزب مردم فرموده اند که بیست درصد تخفیف املاک پهلوی مانند بخشش شاهانه است. در این مورد باید یادآوری کرد که اگر تقسیم املاک به بخشش شباهت دارد نه از لحاظ اینست که از ارزیابی عادی بیست درصد تخفیف داده میشود بلکه از این لحاظ قابل توجه است که بقیه اقساط املاک فعلاً در اختیار بانک عمران است و برای رفاه دهقانان که این اقساط را پرداخته اند و احتیاج بکمک دارند مصرف میشود و بالاخره نیز وجوه حاصله از این اقساط به جیب شخص کسی نباید برود و وقف امور خیریه و تولیدی است و بنظر ما هیچ امر تولیدی بهتر و مفید تر و متناسب تر از همان کارهای عمرانی بانک عمران نمیشود. زیرا اخیراً بانک عمران مقداری از سرمایه را که باید بکار عمران بخورد بکارهای بانکی اختصاص داده است که جبران ضرر حاصله از عمران را بکند و این منافی با هدف عمران و توسعه آنست.

نظریه يك سناتور محترم: نشریه بانک عمران و تعاون روستائی که عامل تقسیم املاک

پهلوی و حمایت از کشاورزان است شش سؤال را طرح کرده و از «رجال» و شخصیت های صلاحیتدار جواب آن سؤالات را تقاضا و درج میکند. يك سناتور محترم که مانند اغلبی از افراد که مقامات فرماندهی را در مراکز حساس کشور در دست دارند مالک نیز میباشد جوابهایی داده اند که از لحاظ طرز فکر هیئت حاکمه ما قابل توجه و دقت و عبرت است. اینک به بعضی از سؤالات و جواب های آنها از طرف سناتور محترم اشاره میکنیم:

اولا سؤالات: ۱- نظر جنابعالی درباره تقسیم املاک پهلوی چیست؟ ۲- آیا نحوه شرایط تقسیم را می پسندید و یا راه بهتری را پیشنهاد میفرمائید؟ ۳- بنظر جنابعالی سیستم «خرده مالک» برای آبادی مملکت بهتر است یا نگاهداری دهات بوسیله مالکین بزرگ «...» سناتور محترم در جواب سؤالات شش گانه يك مقدمه مفصل و جواب های مختصر و مفیدی داده اند. اینک قسمتی از مقدمه: «ثوری ایجاد خرده مالک در دنیا همزمان با ظهور «کمونیسم» تقریباً از نیم قرن پیش در کشور های «بلشویکی» بصورت عمل درآمد. در آن دوره ... از طرف دیگر اصول فئودالیزم در قسمت مهمی از دنیا رواج داشت شاید تقسیم زمین بین خرده مالک تاحدی معقول بنظر میرسید (بعقیده سناتور محترم گویا در ایران اصول فئودالیزم دیگر رواج ندارد و تقسیم زمین «نامعقول» میباشد! - علم وزندگی)..... نه تنها مضر و مسخره (تقسیم زمین) است بلکه يك عمل ارتجاعی است که حتی بالشوکیها آن را منسوخ و بجای آن مزارع اشتراکی بوجود آورده اند، یعنی عیناً همین روش اشتراک مالک و کشاورز که از هزاران سال قبل در ایران متداول بوده است (پس معلوم میشود ایران از مدت ها پیش اشتراکی و بلشویک بوده است! - علم و زندگی) بنابراین بوجود آوردن خرده مالک دیگر يك عمل کهنه و ارتجاعی مربوط به چهل و پنجاه سال قبل است ... فرض

کنیم این دهات نیمه‌آباد بین مثنی روستائی گرسنه ویی وسیله (چرا گرسنه ویی وسیله است؟ - علم‌وزندگی) تقسیم‌وآن‌ها از مالکی هم که در مقابل انواع مظالم و بدبختیها از آنان حمایت میکند بی‌نیاز باشند» سناتور محترم پس از طول و تفصیل زیاد جوابهای مختصری نیز داده‌اند که تناقض عجیبی با مقدمه دارد. فهمیدن این تناقض که بطور مبهم در تئوری اصلاحات ارضی آقای علم نیز وجود دارد کاملاً قابل فهم است. زیرا ملاکین محترم ایران نمیتوانند متریقی بودن تقسیم املاک پهلوی را انکار کنند اما این موضوع را گرچه درباره خودشان نیز اجراشوداز لحاظ اصولی قبول ندارند و دوام اصول «مالک ورعیت» را از قوانین بدیهی و طبیعی تلقی میفرمایند. سناتور محترم در جواب سؤالات بطور موجز و مختصر و مفید میفرمایند:

«نظر من با تقسیم املاک پهلوی کاملاً موافق است ۲- نحوه و شرائط تقسیم املاک پهلوی متناسب باوضع خاصیکه دارد بسیار صحیح و قابل تقدیس است ۳- بنظر اینجانب سیستم ایجاد خرده مالک گذشته از اینکه کهنه و منسوخ شده است مفهوم حقیقی یک بام و دو هواست. اگر ایجاد خرده مالک در املاک پهلوی «صحیح و قابل تقدیس است» چرا در املاک دیگر گرچه صدپارچه ملک نباشد اما یکپارچه ملک مطابق صد پارچه باشد صحیح و قابل تقدیس نباشد و بالعکس ارتجاعی باشد. محض اطلاع سناتور محترم عرض میشود: ۱- «تئوری ایجاد خرده‌مالک در جهان همزمان با ظهور کمونیسم تقریباً در نیم قرن پیش در کشور های «بالشویکی» بصورت عمل» درنیامده است بلکه از صد سال پیش این فکر و عمل در دنیا سابقه پیدا کرده و با انقلاب فرانسه به نتیجه عملی و کلی رسیده و از یک قرن و نیم پیش در کشورهای متمدن فئودالیسم را نه تنها در شکل سیاسی آن بلکه در شکل اقتصادی از بین برده است. مثلاً در روسیه تزاری پیش از «ظهور کمونیسم» اصلاحات ارضی و ایجاد خرده مالک در نیمه دوم قرن نوزدهم عملی شده ۲- کمونیسم هرگز با ایجاد خرده مالک عقیده نداشته و از لحاظ تئوری و عمل دشمن خرده مالک است. ۳- اقتصاد اشتراکی شوروی کوچکترین شباهتی به «اشتراک مالک کشاورز که از هزاران سال قبل» در ایران بوده ندارد ۴- ایجاد خرده‌مالک را اگر نسبت به مالکیت دهات اعم از اینکه یک ده یا صد پارچه ده باشد مقایسه کنیم متریقی است نه ارتجاعی و کهنه. اما تقسیم املاک خالصه و یا ایجاد خرده مالک نسبت به مالکیت دسته جمعی البته یک عمل ارتجاعی و عقب مانده است. منظور خود را از مالکیت دسته جمعی در این تشریح باختصار بیان خواهیم کرد:

نظر ما درباره تقسیم املاک پهلوی و سؤالات بانک عمران:

هر چند که بانک عمران از ما سؤالی نکرده و از قرار معلوم امثال ما ها صلاحیت اینکار را نداریم بلکه باید «رجل» بود آنهم رجل مسئول و مالک بود تا بانک عمران این سؤالات را از شما بکند. معذک ما فضولتاً جواب بعضی از سؤالات را در اینجا مینویسیم. ۱- بنظر ما تقسیم املاک پهلوی نسبت به مالکیت خصوصی قبلی یک عمل متریقی بوده است و بخصوص با تأسیس بانک عمران نواقص و مشکلات مربوط به خرده مالکی تا حدودی از بین می‌رود و کمک فنی‌ومالی و تأسیس شرکتهای تعاونی نواقص مربوط به خرده مالکی را کم میکند اما بکلی از بین نمیرد. هر چند بنظر ما تقسیم املاک پهلوی نه کم و نه کیفاً در مقابل احتیاج مبرم و تاریخی موثر نمیباشد و بدنبال آن باید نقشه کلی برای تمام کشور داشت،

مذکک این آزمایش بعنوان نمونه و سرمشقی که نواقص ومشکلات را نشان میدهد دارای ارزش زیادی است .

۲ - نحوه و شرائط تقسیم را بعللی که تفصیل آن را در شماره های بعد ممکن است شرح دهیم نمی‌پسندیم بخصوص آنچه مربوط به سرعت عمل است . زیرا در حدود دهسالی که از شروع تقسیم املاک میگذرد تا عید نوروز گذشته از دو هزار و دویست (تقریباً) ملک شش دانگ پهلوی فقط در حدود یکصد و بیست ده تقسیم شده . اگر این سرعت ادامه داشته باشد فقط املاک پهلوی که دو هزار از ۴۰ هزار ده شش دانگی ایران است در مدت یکصد سال تقسیم خواهد شد . این سرعت در مقایسه با سرعتی که مثلاً مطابق نقشه در عراق پیش گرفته‌اند و در مدت ۵ سال تقسیم تمام املاک را عملی خواهند ساخت تا چه اندازه قابل مقایسه است ؟ در سوال چهارم بانک عمران سوال میشود : « بنظر جنابعالی سیستم «خرده مالک» برای آبادی مملکت بهتر است یا نگاهداری دهات بوسیله مالکین بزرگ ؟ » در جواب این سوال هر چند ما «جناب» نیستیم باکمال صراحت می‌گوئیم هیچکدام ! جای تعجب است که رهبران بانک عمران و نشریه آن دچار اینگونه فقر فکری باشند و تصور کنند که فقط این دو راه حل وجود دارد ! ذیلاً بطور اختصار به راه حل‌های اصلاحات ارضی نظر اجمالی خواهیم انداخت .

نظریه وزارت کشور درباره اصلاحات ارضی :

مخبر روزنامه اطلاعات بمناسبت تماسیکه پس از مراجعت جناب آقای وزیر کشور از بازدید ترقیات و اصلاحات کشاورزی هند و فیلیپین و ژاپون با ایشان گرفته‌اند از قول ایشان می‌نویسد : «در ژاپن اختلاف بین مالک و رعیت وجود ندارد» بنظر ما مسئله مهم اینست که مسئولین کشور ما هنوز در خیال «رفع اختلاف» بین «مالک و رعیت» هستند در صورتیکه حیاتی‌ترین مسئله که در دستور روز عصر ما و بخصوص در دستور روز کشور ما قرار دارد از بین بردن اصول «مالک و رعیت» است . در روزنامه اطلاعات زیر عنوان بالا از جمله از قول جناب آقای وزیر کشور نوشته‌اند : «بالجاری قوانین علمی و متدهای تعلیماتی صحیح در کشور ژاپن مسئله سیستم اراضی به بهترین وجهی حل شده و اختلاف زارع و مالک مشاهده نمیشود» درست روشن نیست که منظور جناب آقای وزیر کشور چیست اگر منظورشان این باشد که اصول مالکیت بزرگ و مالکیت مالک نسبت به رعیت از بین رفته و مالک و زارع همان شخص واحد است که در دشت و صحرا زراعت میکند در اینصورت نظر کاملاً صحیح است اما در این صورت چه خوب بود صراحتاً بیان می‌فرمودند که در ژاپون اصول مالکیت که دارای «رعیت» باشد از بین رفته .

در حقیقت در ژاپون «مالک» در مقابل «رعیت» وجود ندارد تا اختلافی بین آنان وجود داشته باشد. توجه وزیر کشور لاحق را به فرمایشات وزیر کشور سابق آقای علم جلب می‌کنیم که مطابق سخنرانی ایشان در چندسال پیش وضع در ژاپون اینطور بوده: «..... دولت (ژاپن) سپس این زمینها را..... به کشاورزان فروخت و موافقت نمود که کشاورزان بدهی خود را طی سی سال پرداخت نمایند..... بدین ترتیب کشاورزان فاقد زمین فقط در ۱۰ درصد جمع کل زمین زیر کشت کشور ژاپن کار می‌کنند... آنهائیکه هنوز فقط اجاره داری میکنند (یعنی مالک زمین زراعتی نیستند) فقط ۵۰ درصد کل کشاورزان کشور ژاپون را تشکیل میدهند» البته جناب آقای وزیر کشور ملاحظه میفرمایند که اگر اختلاف بین «مالک و رعیت» وجود ندارد برای اینست که اصلاً مالک و رعیت یعنی آنچه در ایران

هست در آنجا محو نابود شده و طبعاً بین دو چیز غیر موجود اختلاف وجود نخواهد داشت. پنج در صد اجاره‌دار هم اگر تاحالا از بین نرفته باشد بموجب قوانین و باضافه آن با سازمانهای سالم و باوجدانی حمایت میشوند و کوچکترین مشابهت با رعایای ایران ندارند. در زاین بیش از این اصلاحات مثل ایران نمی از زمین‌های قابل کشت در دست ۵۰ درصد از خانواده‌های زاین بود و با سرعت بی‌مانندی وضع را عوض کرده‌اند آیا وزارت کشور برنامه مشخصی برای تغییر وضع دارد؟ تنها تربیت دهیاران و امثال آن و سایر ترقیات فنی بدون یک اصلاحات اساسی در رژیم مالکیت نتیجه ندارد. اساس و پایه وسر موفقیت زاین وهند و غیره در اصلاح رژیم مالکیت نهفته است.

سه راه حل و یک راه عقب انداختن حل مشکل کشاورزی

در اینجا رئوس مطالب را که باید در شماره‌های آینده با تفصیل بحث شود و مسئله مشکل اجتماعی کشاورزی را توضیح دهد بیان می‌کنیم:

درد و قرن اخیر و بخصوص در قرن ما راه حل‌های اساسی که برای حل مشکل اجتماعی و اقتصادی دهقانان پیشنهاد شده:

۱- راه حل بورژوا لیبرال :- زمین‌هاییکه نسل بعد از نسل بوسیله دهقانان کشت میشد باید بتصرف آنها درآید و مالکین قدیم با گرفتن غرامت زمین یا به صنایع رو آورند و یا موسسات جدید و مدرن بوجود آورند که زمین‌های بایرا بوسیله مزدوران کشاورزی کشتابه کارگر کارخانه دارند آباد سازند. این راه حل مالکیت را محدود تقریباً مختص بکسی میکند که شخصاً کشاورز است. این راه حلی است که مورد پسند سرمایه‌داری نوین و خود دهقانان است. این راه حل که خرده مالک بوجود می‌آورد مشکلاتی تولید میکند که سعی شد راه حل‌های برای آنها پیدا شود. اما آنچه مسلم است پس از یک نسل یابیشتر و کمتر زمین از نو در دست عده‌ای متمرکز میشود. آزمایشهای گرانبهای تاریخی در این مورد پس از جنگ اول جهانی در کشورهای بالکان شد و تقسیم زمین بین کشاورزان راه حل مشکلات نگردید و تا بالاخره پس از جنگ اخیر منجر به استقرار کمونیسم در آن کشورها گردید. عموماً احزاب دهقانی در کشورهای مختلف مانند بورژواها و لیبرالها هوادار این شکل اصلاحات زمینی هستند.

۲- راه حل کمونیست‌ها :- کمونیسم که در حقیقت سرمایه‌داری دولتی است. مالکیت خصوصی دهقانان را نیز از بین میبرد و سعی میکند فرق بین ده و شهر از بین رفته و تولید کشاورزی مانند تولید کارخانه‌ای درست طبقه حاکمه متمرکز گردد. کمونیسم از لحاظ سرعت بی‌مانند برای تبدیل جوامع فئودال عقب مانده به جامعه مدرن امتحان درخشان داده و موثرترین وسیله معرفی شده اما از لحاظ حل مشکلات اجتماعی و استقرار عدالت نه تنها موفقیت نداشته بلکه محرومیت و بدبختیهای نوینی به تیره‌بختیهای سابق دهقانان افزوده‌است. موفقیت‌های فنی کمونیسم با قربانیهای بزرگ و بی‌سابقه در تاریخ که در راه آن پیروزیها تحمیل می‌شود قابل مقایسه نیست.

۳- راه حل سوسیالیست‌های دموکرات و کشورهای تازه آزاد شده: سوسیالیست‌ها مالکیت دسته‌جمعی خود دهقانان را به مالکیت خصوصی سرمایه‌دارو به مالکیت سرمایه‌داری دولتی ترجیح میدهند. آنها راه اداره دسته‌جمعی ده و یا گروه ده‌ها را بوسیله شرکت‌های تعاونی تولید کشاورزی انتخاب کرده‌اند. در این راه حل نه مالک خصوصی و نه دولت است شخصیت سیاسی و اقتصادی دهقان را از بین ببرد. مشکلات ناشی از اصول خرده مالکی با این راه

حل واقعا حل می‌شود زمینها مجدد متمرکز نمی‌گردد و ایجاد تاسیسات بزرگ فنی و بخش و حمل و نقل ارزان امکان پذیر می‌گردد. معمولا احزاب کارگری این راه حل را پذیرفته‌اند. عناصر و عوامل موثری در کشورهای متمدن اروپا و بخصوص کشورهای اسکاندینا و از این نوع طرز اداره کشاورزی بوجود آمده است. در کشور اسرائیل و هند و سایر کشورهای تازه آزاد شده نمونه‌های درخشانی از این راه حل بوجود آمده و نتایج خوب گرفته شده. نقشه سه ساله اول هند منوجه تقسیم زمین بود در صورتیکه در نقشه سه ساله دوم سعی و کوشش بطرف شرکتهای تعاونی کشاورزی است که ده را و یا چند ده را با هم واحد اقتصادی قرار داده و از منقسم بودن آن بین احاد کوچک مستقل از هم جلوگیری شود و اداره و مالکیت دستجمعی تولیدات کشاورزی معمول گردد. شرکتهای تعاونی که در املاک تقسیم شده ایران بعنوان نمونه درست شده فقط قلمرو محدودی از فعالیت کشاورزان را در بردارد در صورتیکه صحیح‌ترین راه حل اینست که شرکتهای تعاونی تولید کشاورزی تمام قلمرو فعالیت اقتصادی اجتماعی کشاورزان هر ده و یا واحد های مولفه بزرگتر را دربرداشته باشد.

علاوه بر این راه حل‌هایک راه دیگر نیز وجود دارد که اصلا راه حل نیست بلکه سعی و کوشش بیهوده برای عقب‌انداختن راه حل‌های صحیح است که بالاخره شکست می‌خورد و با کمال تاسف جای خود را به کمونیسم میدهد. این راه را «راه اربابی» و یا «راه ارباب رعیتی» می‌نامیم. پیروان این راه مانند سناتور محترم مذکور و سایر اربابان و فئودالها و فئودالزاده‌ها عقیده دارند که باید اصلاحی در روابط مالک و رعیت بوجود آورد و از «اختلاف» بین آنان جلوگیری کرد اما اساس و پایه «اربابی» یا مالکیت اربابی را حفظ کرد. فرضیه رسمی هیئت حاکمه ما کم‌وبیش همین فرضیه است که پست‌های فرماندهی را در قانون‌گزاری و اجرا بدست آورده‌اند. اما در جنب این راه اربابی یک راه حل مختلط نیز وجود دارد که بمناسبت تقسیم املاک سلطنتی بوجود آمده که رهبر حزب مردم نیز کم‌وبیش طرفدار آن است. این راه مختلط راه اربابی بمقدار زیاد مزوج با راه حل بورژوا لیبرال بمقدار کم است.

(پیام عراق)

خواه پند گیر خواه ملال

پیام عراق نام نشریه منظمی است که سفارت عراق در تهران منتشر می‌کند و یکی از شماره‌های آن مختص قوانین مربوط به رفورم زمین است که در مدت ۵ سالی عملی خواهد شد. نیروی محرکه که در دنبال این قانون هست علی‌رغم مشقات و سلب آزادیهایی که ممکن است توأم با آن باشد نشان میدهد که قانون در مدت ۵ سال واقعا بصورت فعل در خواهد آمد. پیام عراق برای ایران علامت و نشانه و یا اخطاری است. صرف‌نظر از نام نشریه سفارت، این اصطلاح یک اخطار تاریخی یک پیام توأم با سرنوشت است. حادثه عراق برای ما درس بزرگی است. اصولا تاریخ درس مفیدی است، نه تنها برای دانشجویان بلکه بیشتر برای سیاستمداران و بخصوص در حال حاضر برای مسئولین هیئت حاکمه ما. اینست خلاصه ای از روس مطالب این پیام تاریخی و یادرس مفید عبرت‌انگیز: اگر ما دلمان را با برنامه‌های عمرانی خوش

کرده‌ایم عراق نوری سعید جلوتر و موثرتر از ما کارهای موثر عمرانی‌را شروع کرده بود و اوضاع خیلی ثابت بنظر میرسید. آنها هم پیمان داشتند و خیال می‌کردند با تکیه بدوستان از سقوط نهائی رهائی خواهند یافت. عیب‌کاران رژیم در این بود که در عین اقدامات عمرانی موثر دست بترکیب جامعه فتودال زده بودند و یا نمیخواستند و یا جزات نمیکردند سازمان متکی به سلسله مراتب فتودال را در هم‌ریخته و یک سازمان نوین متناسب با احتیاجات زمان بوجود آورند. عیب‌کار در این بود که توده مردم ایمان و علاقه خود را بر رژیم از دست داده بودند و حتی نسبت به کارهای مثبت رژیم حاکمه علاقه نشان نمیدادند. بزرگترین ضعف‌در این جا بود که پست‌های فرماندهی قانونگزاری و اجرا در دست فتودالها و خدمتگذاران صمیمی آنان بود. وجود ملامطفی بارزانی و اکراد مسلح تعلیم و تمرین یافته درشوروی برای ما درس بزرگ و در عین حال رقت‌انگیز است. راه‌پیمائی بارزانی و هوادارانش از خاک ایران تا شوروی علامت ضعف سازمانهای ماست. آنها امروز نه تنها عراق بلکه ایران و ترکیه را نیز تهدید می‌کنند، آری ما از آتش احاطه شده‌ایم و عوامل آتش افروزی نیز در داخله خود داریم مسئولین امر نیز غافلاند و در خواب باصطلاح خرگوشی فرو رفته‌اند. نمایندگان مجلس ما هنوز ارباب را برای راهمنائی! و کمک! به رعیت ضروری می‌شمارند و آنها تکیه‌مسئول از بین بردن اصول اربابی و رعیتی هستند از رفع اختلاف بین ارباب و رعیت بحث می‌کنند. مسئولین و قانونگذاران ما تصور می‌کنند اگر اسم ارباب را مثلاً «کشاوز» بگذارند و اسم رعیت را در روی کاغذ به «دهقان» تبدیل کنند و یا مثلاً چند اداره و یا وزارتخانه به سازمانهای گل و گشاد اضافه کنند و اسم آنها را «حزب» بگذارند و یا مطالبی را در رادیو با داد و فریاد و با تکیه روی کلمات و سیلابها ادا کنند وضع عوض خواهد شد. تخریب آنچه عوض شدنی است عبارات و کلمات نیست که در روی کاغذ و یا در سخنان رادیو عوض کنیم، آنچه عوض شدنی یا متقلب شدنی و تحول یافتنی است روابطی موجود در دنیای خارج. واقعیت زنده و یا بهتر است بگوئیم واقعیت مرده و پوسیده در دنیای خارج یعنی روابط فتودالی است که سلسله مراتب سازمانهای کشوری ما را تشکیل می‌دهند و باید از بین بروند و یک واقعیت زنده متناسب با روح‌زمان جانشین آنها گردد. و این تحول دقیق و مشکل‌هرگز بدست کسانی و بدست قانونگذاران و مجریانی که خود علاقه‌مند به حفظ وضع موجود هستند صلی نخواهد شد. مادامیکه کارگردانی مجالس قانونگزاری در دست ملاکین و فتودالهای بزرگ و یادر دست خدمتگزاران صمیمی آنهاست همین آش و همین کاسه. روی سخن ما با آنهاست نیست که با وجود داشتن گوش و چشم شنوائی و بینائی را از دست داده‌اند، روی سخن ما با آنهاست نیست که میهن آنها در حسابهای بانگهای خارجی و یادر جواهرات سهل‌الانتقال که در قیمت سنگین و از لحاظ وزن سبکند، تجسم یافته است. روی سخن ما با آنهاست که پابین آب و خاک علاقه‌مند هستند و خطراتی را که ما را احاطه کرده‌است می‌بینند. مشکلات ما ناشی از تبلیغات رادیو مسکو و امثال آن نیست، مشکلات ما آنجا نیست که رادیو مسکو و عوامل مشابه از آن نقاط ضعف استفاده میکنند. اگر داخله ما تقریباً یکپارچه باشد، اگر توده مردم ایران رژیم حاکمه‌را از آن خود بدانند با اوضاع و احوال کنونی دنیا ما در مقابل هر خطری مقاومت می‌کنیم. اگر اینطور نباشد همانطور که درس عراق بما یاد می‌دهد هیچ پیمان و قدرتی نمیتواند ما را از زوال حتمی و از خطر که از مال عراق خیلی حادث می‌تواند باشد نجات دهد.

اول مه

پا خیزید شاد ای کارگرها !
تا که جشن اول مه را
بشادی و شکوه هرچه زیاتر بپا داریم

اینک روز کار و آفرینش
روز کوشش روز مردان
روز شادی روز عصیان سررسیده
ای خدایان گهرزا بازوان سخت پولادین !
در این فرخنده جشن جاودان آیین
درود ما درود جمله‌ی مردم درود جمله ملت‌ها شما را باد
شما را ای پدید آرندگان ثروت و هستی
و گردانندگان چرخ ملت‌ها
که بازوهای نیرومندان
سرمایه‌ها و کارگه‌ها را بپا کردست و
بتک آهنین تان
باطنینی رعد غرش زاهماوردست
ای خدایان تهی دست همه آن عرصه‌های آهنین سرد
کاندر دود پنهان گشته
(همچون یک دیار جادویی کاندر غباروگرد)
اینک بس خوش آهنگ است بایاران
بشادی یکدل و یک جان

سرود کار سر کردن
سپاس آزمشت‌های آهنین تان را
درود آن بتک‌های پرطنین تان را
درود و شادباش جمله ملت‌ها شما را
کارگرها !

هنرور

پیام بزنان جهان

نوشته : لئال دین

ترجمه از کاترین سیمون

«یقین دارم که پیام لئال دین بقلوب همه راه»
«یافته سبب برانگیختن احساسات پاک انسانی»
«خواهد گشت»
«سخنان لئال دین بردل همه کسانی که بصلح»
«جهانی علاقمندند تاثیر خواهد کرد . من از»
«روی کمال خرسندی اعلام . میکنم که لئال دین»
«یکی از شعرای بزرگ معاصر است که انجام»
«رسالت مهمی را بهمه گرفته .»

مکتزی کینگ

زنان جهان مسلح شوید .

آفریدگارا ، ای خالق بزرگ آسمان ها ، مرایاری کن تا بتوانم آنچه را که برعهدهام
نهاده ای بمنزل برسانم
تصویر آینه تاریک همچون شبح مرگ در برابر چشمانم ظاهر میگردد و فرزند بیگناه من در
رحم مادرش که من باشم با ترس تقدیه میکند تا رشد یابد .
در گذار زندگانی ناله های بیچارگان طنین انداز است و خونی که از زخمهای آن
بیچارگان بر این کره خاکروان است از زهر انضجار و نفرت روح آدمیان را مسموم کرده و حلقه
های افکار شیطانی مغزشان را در زنجیر آورده ، در هرسو ظلم و جنایت و جنگ حکومت میکند
و فریاد اعتراض زمین را بلرز در آورده است ، جنگ و حشتناک همچنان ازدهای مرگ حیات
بشریت را تهدید میکند ...

خودپسندی اساس زندگی آدمیان گشته و آنان را از برخوردار شدن از مواهب
ولذات زندگانی که توای خالق بزرگ بدانان ارزانی کرده ای باز داشته است .
وجود نحیف من از وحشت و ترس چون جثه گنجشگی در دست صیادی بیرحم
میلرزد ، زیرا می بینم که اشباح جنگهای تازه در آسمان جهان پیروز درآمده اند ... کاروان
سلاحهای مرگبار و کشنده با سرعتی سرسام آور پیش میروند و دنیا را بخاک و خون میکنند

خونی که از بدن مجروحان فوران کرده بصورت قطرات باران بر آدمیان نازل می‌گردد . قطعات متلاشی شده اجساد آدمی چون تگرگ بسر و روی ما می‌خورد ... و ابرهای مرگبار از فراز آسمان هاشمعات نیستی بزمین می‌بارند .

آنجا که دیروز ، گل می‌روئید و جویبار زندگی با آهنگ شادی زمزمه مینمود ، اکنون بمی آتش زاسکوت مرگ گسترده است و صحرای خشک و ویران از خود بجای‌گذارده آفریدگارا، ای خالق بزرگ ،

ما ببخش ... چکنم ، این روح عصبانی و احساسات فشرده من است که وادارم میکند تا این اعتراض تلخ را بر زبان جاری کنم . چیزی نمانده است که قلب ملتهم که همچون کوره‌ای داغ شده است ، منفرج شود و باستانه درگاه توای پروردگار توانا بریزد

زنان جهان! تاکی؟ آخر بخاطر خدا چشم باز کنید و از خواب سنگینی که هستی شما را دارد بیدار کنید ، بیدار شوید ... چه خوابیده اید ، مگر نمی بینید که حتی در لحظه‌ای که بردان دلخواه خویش اظهار عشق میکنند باز نمیتوانید با نور حقیقت افکار تیره شانرا روشن سازید ...؟

مگر نمی بینید که حتی نتوانسته‌اید بفرزندانی که برسینه گرم خود فشره اید و شیرۀ جان خویش را از نوک پستان بملقشان فرو میریزید ، همراه با این شیرۀ جان خویش حس انسان دوستی و نوع پروری را بدهید؟

تادیر شده است بیدار شوید ... هر لحظه ای که میگذرد بضرر ماست ، زیرا موعد طوفان خشمگین و خانمان برانداز دارد نزدیک میشود ...

ای خدای بزرگ ، عفریت مرگ می‌خواهد نهال حیاتی را که تو در زمین کاشته ای ریشه کن سازد ...

وقت آن رسیده است که هر کس در درون خود خدا را بجوید ، «چون خدا را با خدایان جنگ نیست ...»

ای خواهر، ای زن ، چشمانت را باز کن !

خدایا ، از سرگناهان من درگذر ، و بمناسبت عشقی که بزندگانی داشتم و کورکورانه از آن پیروی میکردم مرا ببخشای ... من خود حس میکردم ، که مرتکب گناه میشوم و بهمین سبب غریزه زنانه من آهنگ اعتراض میکرد ، ولی چکنم که تو خود این انگیزه هارا در نهاد من بجای‌گذارده ای ...

گمان میکنم در گذشته میتوانستم از پیشروی شیخ مرگ جلو بگیرم و دنیا را از حرکت بسوی نیستی باز دارم ، ولی اکنون اقرار میکنم که در گذشته کوتاهی کرده‌ام و اینست که تصمیم دارم گذشته را جبران کنم .

من بفرزندان خود همواره درس حقیقت خواهم داد . اعتراف میکنم که در گذشته امکاناتی را که بمن ارزانی شده خوب بکار نبسته ام ، و بدان سبب است که اکنون دستهای ظلم و ستم‌گلوئی بشریت را بشدت میفشارد .

پروردگارا ، تمنی میکنم نیروی کافی بمن عطاکن تا عموم زنان جهان را از هر تژاد و مذهب که هستند ، بدور هم جمع کنم تا باکم یکدیگر جویبار های خون انسانی را بخشکانیم...

بارالها ، شجاعت ده تا بوظیفه مقدس خویش عمل کنم ... من بیش از این نمیخواهم کورکورانه از اراده و خواسته مردان اطاعت کنم و بگذارم بکارهای نسنجیده خود ادامه دهند... وقت آن رسیده است که چشم مردان رانیز بروی حقیقت باز کرد .

هزاران فردانسانی بابدنهای آماس کرده وچشمائی بیفروغ درزیر تازیانه های دژخیم گرسنگی و مرگ دارند ازپای درمیآیند ، در حالیکه چه بسا کشتارها و بستانهای دست نخورده بیغما میروند ... میدانم که پذیرفتن این حقایق بسیار مشکل است ... ولی من نمیخواهم مردان را تنها مسئول همه این بیعدالتیها بدانم فقط آنانرا محکوم سازم ... مردان بهرکاری بمدد تجربه دست مییازند . وحال اینکه زنان حقیقت را فقط از راه احساس خویش درک می کنند... افسوس که زنان نتوانستند از این استعداد زنانه خویش آنطوریکه لازمت استفاده کنند

زنی که دیروز ، از عشق مرد مسحور و مقهور شده بود و فارغ ازنگرانی وهراس همراه وی قدم میزد ، امروز حس میکند که عشق اگرچه بزرگ و نیرومند است باز چیزی بیش از قسمتی از زندگانی آدمی نیست ... زن باید بمرد محبوب خویش حس ایمان و حقیقت جوئیراتلقین کند ... زن باید شریک وفادار و درعین حال معبود شوهر خود باشد . اینست راهیکه بشاهراه نیک بختی بشری منتهی میشود و از اصل « یکی برای همه و همه برای یکی » الهام میگیرد .
پروردگارا ... توزن و مرد را خلق کردی تا دست در دست هم راه زندگی را بیمایند ولی اگر من بخاطر پیروزی حقیقت محکوم به تنهائی هستم بگذار اراده تو اجرا بشود ؟

اجازه بده تا مبارزه را آغاز کنم ، ولی نه باآتش و شمشیر ، بلکه باسلاح عشق و ایمان و کار نیک ... بگذار تواضع و صبر و لطافت را با تصمیم راسخ درهم آمیزم و دراین کار مقدس از آنها یاری جویم ... بگذار آتش عشق من در اعماق روح مردان حریقها بپاکند و عشق بانسانیت را شعله وریسازد .

خدایا احساس میکنم که در رحم من نیروهائی نهفته است که از روح و قلب من سر-چشمه میگیرد و هنوز با زهر ظلم آلوده نشده است ...
حقیقت خود طبیعت است ، من نیز مخلوق طبیعتم و باید هم خود وهم اعمال خود را باحقیقت و طبیعت هم آهنگ سازم ...

من با جرقه های عشقم در قلوب دوستارانم آتش انساندوستی رادامن خواهم زد... کوشش خواهم کرد احتیاج و محرومیتهای فرزند آدم را از میان بردارم و با کردار نیک خود همچون ستاره راهنما ، بشریت را بسوی نور حق و حقیقت هدایت کنم ... من درس بردباری خواهم داد و دنیا را با ایجاد برابری و برادری دعوت خواهم کرد ، در این کار همه

انسانها از هر رنگ و مذهب با من همراه و همقدم خواهند بود... این‌ها سلاحهای هستند که باید زنان جهان خود را بدانها مسلح سازند و آنگاه هیچ نیروئی قادر نخواهد بود بر آن‌ها برتری داشته‌باشد ...

خداوندانم از امروز خود را در پیشگاه تومسئول خونریزیهای آینده معرفی میکنم... در آن لحظه ایکه بر من آشکار شود که بافداکردن حیات موجودی چون من حیات تازه‌ای بروی زمین خواهد شکفت ، بگذار مرگ توام باشکنجه من ، نشانه پیروزی زندگانی نوین بر ظلم و ستم باشد ...

ای خدای من ، من از امروز خود را مسئول غمها و شادیهای آدمیان میدانم ... خواهران من گوش فرادید ، این پیام من است که شمارا به مسلح شدن دعوت میکنند... میخوام در زیر اشعه آفتاب پرچم زنان جهان را باهتر از درآورم ، تا عموم بادیدن آن فریاد برآورند که « اینک پرچم عشق و امیدوایمان و حقیقت در اهتزاز است »
«خواهران من متحد شوید ، و در زیر پرچم ماگرد آئید ... تا بهشت موعود را برای امروز فردا ، و تا باید ، بروی این زمین بسازیم ... »

فرق سخن خوانی با سخنرانی

فضولی در کار فرهنگستان :

تعریف سخنرانی - هرگاه فردی درباره موضوعی برای جمعی تحولات فکری یا خاطرات خود را بیان کند میگوئیم فلانی سخنرانی کرد .
تعریف سخن خوانی - هرگاه شخصی نوشته خود (غالباً دیگری) یا دیگران را در حضور عده‌ای بخواند باید گفت فلانی سخن‌خوانی فرمود . البته سخن خوانی عیب نیست . عیب و گناه وقتی است که شخص سخن‌خوان خود را سخنران بداند فضولباشی وقتی از تعاریف فراغت یافت تازه فهمید که بزرگان قوم در این قسمت هم از کلاه‌گذاری و تقلب کوتاهی نمیکرده‌اند چه ایشان اغلب سخن‌خوانی خود را بجای سخنرانی قالب میکنند .
بهر حال فضولباشی بعد از مقداری لعن باین نوع بزرگان نابکار قوم و مخصوصاً بکارگزاران متملق ایشان میگوید برای تکمیل مطلب بهتر است آنچه را از رادیو و تلویزیون میشنویم درست سخن پرانی بدانیم زیرا در این قسمت دیگر گرفتن دزدی (بزرگان قوم) ممتنع و تفکیک فرهنگستانی محال است .

نقش قدرت در تاریخ

ترجمه هومان از منابع یوکسلاو

نقش قدرت در تحولات دنیای کنونی در دستور روز جامعه‌شناسان و سیاستمداران و مدیران اجتماع قرار دارد... موفقیت و عدم موفقیت اقدامات بزرگ اجتماعی و نهضت‌های بزرگ و کوچک ملی مربوط به ارزیابی صحیح از نقش قدرت در تاریخ و از نقش مهم آن در سروصورت دادن به سیمای کنونی دنیای معاصر است.

حوادث پاکستان، سودان، عراق، بیرمانی و غیر آنها و همچنین فرانسه امروز و سرنوشت مصر و ایران دیروز و مانند آنها نشان دهنده این واقعیت انکار ناپذیر است که اگر نتوان نقش قدرت را در تمام موارد توجیه کرد لاقلاً نمیتوان آنرا نادیده گرفت.

ایده آل آزادی با قدرت سازگار نیست اما برای بدست آوردن آزادی قدرت لازم است. از طرف دیگر وقتی ایده آل با قدرت توأم می‌شود، جذابیت خود را از دست میدهد و خاصیت انقلابی محافظه کار می‌گردد، ایده آل توأم شده با قدرت میخواهد خود را ابدی سازد. وانگهی قدرت اشکال مختلف دارد. آیا هر قدرتی قابل توجیه است؟ بخصوص در دنیای امروز آزمایش تاریخ در پاکستان و بیرمانی و سودان و مصر و عراق و غیره نشان داد که اداره کردن جامعه بخصوص در کشورهای عقب مانده بدون قدرت و یا بدون انضباط غیر ممکن و یا خیلی مشکل است. معذالک آیا قدرت در تمام موارد ناموجه است؟ مطالعه علمی مسئله در روشنائی فلسفه تاریخ نشان میدهد که اگر قدرت توأم با ضرورت تاریخی باشد و عبارت دیگر اگر ضرورت تاریخی اجتماع تکیه بر قدرت بزند یا شرائطی باید قدرت را لاقلاً برای مدت محدودی مشروع و مطلوب تلقی کرد مشروط بر اینکه ایده آل متکی به قدرت هدف خود را که معدوم کردن تدریجی قدرت است فراموش نکند. اما قدرتی که عوض مبارزه با کهنگی های محکوم بزوال ضرورت تاریخی را تشخیص ندهد و بالعکس برای ابدی ساختن آنچه محکوم بزوال است براریکه فرمانفرمائی تکیه زند، چون فاقد ضرورت تاریخی است نه تنها مردود و نامطلوب است بلکه بحکم تاریخ محکوم بزوال است هر چند در ظاهر شکوه و جلال تاریخی قدرت را دربر دارد. دیپلومات واقع بین و نیرومندی مانند نوری سعید هدف خود را که شاید آن اندازه ها که عموماً فرض می‌شود نامطلوب نبود بر اساس يك قدرت قرار داده بود که ساختمان اجتماعی آن کهنه و پوسیده و قدیمی بود. این رژیم مقتدر علی‌رغم شکوه و جلال ظاهری تمام قدرتها در پیش چشم متعجب آنهایی که به فلیفه ضرورت تاریخی

پی نبرده اند فروریخت. آنهائیکه چشم دارند و نمی بینند و گوش دارند و نمی شنوند و مغز دارند و درک نمی کنند، آری صاحبان قدرت مرفور و متکبر باید عبرت بگیرند و بدانند که پایه رژیم متکی به اصول ملوک الطوائفی محکوم بزوال است. از طرف دیگر مؤمنین به ایده آل آزادی بدانند که بخصوص در دنیای امروز قدرت نقشی دارد و بایستی بند و باری آزادیخواهانه نمیتوان بیده آکرسید. قدرتهای بزرگ جهان امروز حکومت کردن توأم با قدرت را بدنیای امروز خواهی نخواهی تحمیل کرده اند. آنها با عوامل خود در داخل هر جامعه هرچ و مرج بوجود می آورند تا بالاخره بدست آنها قدرت و انضباط را جانشین رژیم حاکمه سازند. نهضت ملی ایران بمناسبت خاصیت لیبرال خود محکوم بزوال گردید. حکومت نوری سعید یک واقعیت نیرومند بود، اما این واقعیت موجود بمناسبت عدم مطابقت با ضرورت تاریخی یک ضرورت تاریخی دیگری را در دامن خود انقلاب جوان نتواند از روی آگاهی نقش تاریخی و ضرورت اجتماعی رادک انقلاب جوان نتواند از روی آگاهی نقش تاریخی و ضرورت اجتماعی رادک کند او هم محکوم بزوال خواهد بود.

آقای رانکوویچ در مطبوعات یوگسلاو مطالعه قابل توجهی در اینباره منتشر کرده است که ترجمه آن در دوشماره از نظر خوانندگان می گذرد. به بعضی از خوانندگان این نشریه که عادت به مطالعه مطبوعات امروزه دارند میگوئیم و تصدیق می کنیم که خواندن این نوع مقالات، درس است باید بدقت خواند و شاید دوباره و یا چند بار. اداره کردن جامعه امروز بدون درس خواندن امکان ناپذیر است. نویسندگان یوگسلاو نسبت بدولت شوروی محافظه کار هستند. پس از صلح با خروش مطبوعات یوگسلاوی خسته کننده و بی اثر شده بودند و حالا که مجدداً در مقابل قدرت قرار گرفته اند جهش انقلابی خود را از نو بدست آورده اند. در این مطالعه مولف مقاله با وجود اینکه دائماً شوروی را در نظر داشته اسمی از او نبرده است. مولف در عین حال که ثوری قدرت متزاید حکومت شوروی را رد میکند و بحق آنرا مخالف نظر مارکس و انگلس تلقی میکند با ارزیابی صحیح از نقش قدرت در تاریخ از لحاظ ثوری کم لزوم آنرا برای بنای ساختمان سوسیالیسم تأیید میکند. مؤلف بطور ضمنی میخواهد میزان قدرت در یوگسلاوی را توجیه کند اما این توجیه تا چه حد موجه است باید از میلوآن جیلاس و تألیفات او پرسید. این بحث ما در نشریات آینده ادامه خواهد داشت.

علم و زندگی

جای تردید نیست که در جریان چهل سال اخیر نقش قدرت سیاسی در جنبشهای اجتماعی بطور روز افزونی مهمتر شده است. از شروع جنگ اول جهانی به اینطرف دولت با- دستگاہ فشار خود در پیشرفت های اجتماعی بطور فعالانه و مقاومت ناپذیر مداخله می کند. تا پیش از جنگ دوم بنظر می رسد که این مداخله و تاثیر یک انعطاف گذران و نتیجه اتفاقی

موقعیت بعضی کشورها باشد. بعد از جنگ دوم، لاقلاً برای کسانی که در صدد خود فریبی نیستند، جای تردید نماند که این مداخله و تاثیر نه تنها يك (فنونم) یا پدیده وسیع میباشد بلکه عامل بسیار قوی در استخوان بندی جامعه است و در نتیجه یکی از خطوط برجسته مرحله کنونی پیشرفت اجتماعی است.

دستگاههای دولت بمقیاس های عظیمی توسعه یافته اند. وظایف آنها بطور فوق العاده تمیم یافته و زیاد شده اند. دولتها در صدد بلع تمام جامعه و تاثیر در تمام سلولهای آن برای رهبری کلیه مشئون حیاتی و حتی ایجاد آنها هستند. تجربه نشان میدهد که مداخله دولت در حذف بعضی تظاهرات خطرناک و در ایجاد و نتایج مثبت مخصوصاً در زمینه اقتصادی تاثیر فراوان داشته است. برای درک این تاثیر باید توسعه عظیم قوای تولیدی بعضی کشورهای پیشرفته را که در نتیجه اجبارهای کاملاً غیر اقتصادی و پس از يك دوره رکود اقتصادی بدست آمده است در نظر آورد. همچنین است پیشرفت تکنیک تولید در زمان حاضر و کشف منابع نیروی جدید و خود کار شدن تولید و توسعه عظیم وسائط حمل و نقل و غیره ...

آنچه جامعه معاصر را مشخص میسازد عبارت است از استحکام قدرت و تاثیر آن و همچنین پیشرفت قابل ملاحظه قوای تولیدی و تکنیک تولید. به این دو نمود یافتن باید نمود سومی را که توسعه سریع بعضی رشته های علوم و استفاده عظیم از آنها است اضافه کرد. توسعه قوای تولیدی با توسعه علوم مربوطه رابطه مستقیم و متقابل دارد و حفظ سطح عالی قوای تولیدی و ترقی دادن بیشتر آن جز در زمینه عملی امکان ندارد و لزوم همکاری دائمی تولید و علم از این بعد غیر قابل تردید است. بهمین دلیل است که دولت های کنونی سعی دارند به نقش خود در زندگی اجتماعی اساس و پایه علمی بدهند و برای اینکه بتوانند بدون خدشه و با دقت عمل کنند به تجزیه ها و فرضیه ها و مقیاسها و بررسیها احتیاج دارند. توجه به ارزش این تحقیقات و احتیاج به اینکه تصمیمهای دولت دارای اساس و پایه علمی باشند قدرتهای سیاسی معاصر را وادار میکند که بر علم تکیه نمایند.

زندگی نسل معاصر تحت تاثیر سه عامل غول آسائی است که زندگی او را متشکل میسازند: اداره دولتی، تکنولوژی، و علم. هیچیک از این عوامل هرگز چه فی حد ذاته و چه در برابر جامعه باین عظمت و بزرگی نبوده اند. روابط مشترك این سه عامل بقدری بهم نزدیک شده است که بنظر میرسد این روابط در آینده جدا نشدنی است. قدرت عظیم دولت تمام وسایل اجتماعی را در راه ایجاد و توسعه تکنیک تولید بسیج کرده است و همچنین وسایل مادی لازم را برای توسعه رشته هائی از علوم تامین میسازد و توسعه علم نیز بنوبه خود تکنیک را پیش میبرد و از طرف دیگر علم به دولتها کمک میکند که تصمیمات خود را از روی نقشه و بااطمینان بیشتر اتخاذ کنند و زمینه نیرومند تکنیک نیز باعث تقویت اقتصادی و نظامی دولت میشود.

اقلاً در کشورهایی که دولت موفق شده است پیشرفتهای اجتماعی را با مقیاس وسیعی اداره کند و سطح تکنیک و علم آنها بالا است بنظر میرسد که جنبشهای اجتماعی کم کم تابع يك طرح منطقی و کاملاً مشخصی شده اند و جریان امور لجام گسیخته و بی نقشه برای همیشه موقوف شده اند. دولتی که بطور محکم و متشکل رهبر تمام جامعه شده است پیشرفتهای اجتماعی را با وسایل علمی به طرف هدفهای معین اداره و رهبری میکند.

آیاتام اینها مؤید لزوم تجدیدنظر جدی بر تئوری مارکسیستی درباره نقش قدرت در اجتماع و دادرکات مربوط بروابط میان قدرت و اقتصاد و میان دولت و جامعه و میان مسائل عینی (اوپژکتیف) و ذهنی (سوپژکتیف) نیست؟

از نمودهاثیکه فوقا ذکر شد این مسئله طرح میشود که جامعه کنونی در اثر نتایج حاصله از توسعه علوم طبیعی و اجتماعی و همچنین در اثر تأسیسات و روابط جدید اجتماعی موفق شده است که قوای طبیعت و حتی آنچه را که انگیزه تکامل خود جامعه است بامقیاسهای بزرگی رام کند. پرواضح است در چنین شرایطی رابطه بین مسائل عینی (اوپژکتیف) و ذهنی (سوپژکتیف) در مناسبات اجتماعی نیز بنویه خود دچار تغییرات میشود و مادام که جامعه نیروی محرکه پیشرفتهای اجتماعی و الزامات توسعه اجتماعی را میپسندد و میزان معلومات سازمانی او اجازه میدهد که این معلوم عینی (اوپژکتیف) را در تسریع روز افزون ترقیات اجتماعی بکار میبرد نقش عامل ذهنی آگاه زیادتیر و مهمتر خود نمائی میکند.

اما آیا از دید تأثیر عامل آگاه متضمن انکار تأثیر قوانین عینی نیز میباشد؟ یاد مردم در جامعه ایکه هنوز بان مرحله از توسعه نرسیده است که بتواند راه پیشرفت خاص خود را مستقیما یعنی بوسیله ارگانهای آزاد تعیین کند و ناچار است با استفاده از قدرت سیاسی تمام نیروهای اجتماعی را درست بگیرد حاکی از وجود تضاد عمیقی در چنین جامعه نیست؟ بقاء و توسعه احتمالی تناقضات این خطر را دارد که امکانات عظیم فعالیت های اجتماعی و تکنیک را با بازار خرابکاری و رکود و ارتجاع سوق دهد در حالیکه این امکانات ممکن است در ترقی و سلامت اجتماع کمک کند.

در حالیکه مسئله نقش قدرت سیاسی در زندگی کنونی با حدت و شدت و پیچیدگی تمام مطرح است جای تعجب نیست که عده کثیری از تئوری دانها و مردان سیاسی مجذوب عمق تاثیر قدرت معاصر و تاثیر آن شده و در اثر شناسائی سطحی مسائل امروزی و روابط مشترک آنها چه بطور ضمنی و چه آشکارا استدلال میکنند که قدرت مهمترین عامل تکامل اجتماعی و ابزاری است که امکان تنظیم تمام قضایای زندگی اجتماعی و توسعه آنها بدست میدهد. طبیعی است که نحوه استدلال این تئوری دانها بر حسب اینکه مدافع کدام طبقه از جامعه باشند باهم متفاوت هستند.

در موقعیت اجتماعی کنونی که شاخص آن نقش روز افزون عامل ذهنی آگاه و قدرت سیاسی است، دو جریان مشاهده میشوند: جریان انحرافی و جریان تجدیدنظر طلبی مارکسیسم، در حدود تعریف تئوریک منافع طبقه کارگر و وظایفی که تاریخ باو محول کرده است.

مبنای جریان اولی بر اساس ارزیابی و قضاوت یک جانبه نتایج مثبتی است؛ که در اثر مداخله حکومت در زندگی اقتصادی و اجتماعی بدست آمده است. اینها برای دولت نقش وزین-تری قائلند و آنها را ماندگادار و ابزار اصلی بنیای سوسیالیزم میدانند. چنین ادلاکاتی بیان کننده دستگاه حکومت و بطور کلی زندگی اجتماعی است.

ولی جریان دوم از بی اطلاعی از حوادث و پیشرفتهای جدیدی که در زندگی اجتماعی حاصل میشود ریشه میگیرد. اینها از تاثیر عینی از دید نقش قدرت در زندگی اجتماعی غفلت میکنند و جز جنبه های منفی آن چیزی نمی بینند. این جریان در راه مبارزه برای سوسیالیزم دچار اشتباه بر دید است و در انتخاب راهها و اشکال عملی که قوای سوسیالیستی در شرایط کنونی

باید انتخاب نمایند سرگردان هستند. همچنین حالت عدم اعتماد در قابلیت این قوا در مقابل خطر فساد بورکراتیسم و برقراری روابط واقعی سوسیالیستی دارند.

تا اینجا بعضی از نمودهای اجتماع کنونی و تاثیر آنها را در افکار بیان کردیم و مطابق آنچه دیدیم بنظر میرسد که يك امتحان و بررسی از نقش قدرت در تکامل جامعه در زمان کنونی بی‌مورد نباشد و اینک مناسب است که جهات مختلف این مسئله را از نزدیک تجزیه کنیم.

II

تئوریهای متکی بر نقش اساسی و تعیین کننده قدرت و عوامل سیاسی بسیار زیاد و متنوع است. کسانی که فقط ظاهر قضایا را می بینند و یا بعلمت پائین بودن سطح عمومی معلومات و یا وضع اجتماعی خود و یا هوش محدود خود نمی‌توانند به عمق حوادث وارد شوند چنین تصور میکنند که اعمال سیاسی تشکیل دهنده قوای محرکه تاریخ است.

حوادث سیاسی و مبارزات سیاسی سازمانها و سران سیاسی، دنیای قابل رویت و پیرس و صدائی را تشکیل میدهند که دقت ناظر را یکبارہ جلب میکنند و موقیمیکه دقت ناظر باین-حوادث کاملاً جذب شد دیگر امکان تعمق در جوهر سیر اجتماعی از او سلب میشود و نمیتواند درک کند که در پشت سر اتفاقات و سازمانها و شخصیتهای سیاسی قانون ضرورت مخفی شده است که از ماوراء آنها خود نمائی میکند و در صورتیکه آن شخصیتها و سازمانها متناسب با ضرورت باشند آنها را بالا میبرد و اگر سدره ضرورت شوند آنها را قطعه قطعه میسازد.

حالت ظاهری اوضاع تئوری قدرت را تقویت میکنند. ولی مسئله در اینجا پایان نمی‌یابد. این تئوری از طرف آن قسمت از قوای اجتماعی پذیرفته شده است که بقدرت سیاسی، و همچنین بخود دستگاه حکومت و شاخه‌ها و زاینده‌های آن احتیاج دارند و از آن بهره‌مند میشوند. اینها طبقات اداره کننده مشاغل قدرت هستند که نقش عمیق قدرت را در راس واقعیات اجتماعی قرار میدهند.

از نظر علمی «تئوری قدرت» از لحاظ تاریخی پشت‌سر گذاشته شده است. پیدایش جامعه سرمایه‌داری، جدائی و تضادهای موجود در بین دولت و جامعه را مسلم ساخته است و تئوریهای الهام گرفته از این واقعیات بر روی تئوری قدرت مستقر شده‌اند.

مارکسیسم ضریب قاطعی بر اینها وارد کرده است و بعد از به نتیجه رسیدن تئوریهای اجتماعی مارکس و انگلس، دیگر تئوریهای قدرت در جهان علوم اجتماعی جایی نباید داشته باشند. ولی، بدبختانه، دارند. ما نمیتوانیم هر قدر دلمان بخواهد بگوئیم و تکرار کنیم که این تئوری علمی نیست و وائمود کنیم که ماجریان این تئوریه را در جهان علم مشاهده نمی‌کنیم. اما واقعیت مطلقاً تغییر نخواهد کرد. علم اجتماع نوع خاصی از انعکاس واقعیت اجتماعی در وجدان اجتماعی است و هر قدر طرفداران قدرت آنرا به اوج اعتبار برسانند و نقش قطعی را برای آن قائل شوند دوباره در جای واقعی خود در کنار عوامل دیگر در قلمرو علوم اجتماعی قرار خواهد گرفت. و همینطور ضعف استدلال منطقی و علمی آنها، در صورتیکه قشر اجتماعی که از آن نیرو می‌گیرند پابرجا بماند، مانع از ادامه حیات آن تئوریه خواهد شد.

بعبارت دیگر، مسئله حیات و ممات تئوریهای علمی جامعه بر اساس قدرت، بایبانات

منطقی و علمی معین نمی شود بلکه در مبارزات اجتماعی تعیین می گردد .
هرگاه با وجود گذشت صدسال از طرح علمی جامعه شناسی هنوز مداخله قدرت در حوادث اجتماعی نه تنها از بین نرفته و بلکه فرضیه های مساعدی بر ادامه آن وجود دارد باید علل آن را به نحو دیگری جستجو کرد .

اگر تئوری قدرت از چنین زمینه مساعد برخوردار است به این علت نیست که شکل ظاهری مناسبات معاصر اهمیت دولت مجهز به تکنیک و علم را محرز میسازد بلکه به این علت است که دولت با این ارگانهای متعدد خود زمینه اجتماعی برای بوجود آمدن يك قشر وسیع و با نفوذ را در جامعه معاصر فراهم میسازد .

استحکام قدرت عبارت از پایان انواع متعددی از پیشرفتهای است که از آنها يك سلسله طرق تاریخی و انگیزه های باعث تشدید عمل قدرت در روابط اجتماعی شده و همچنین پایان عده زیادی از قوای اجتماعی است که وسیله انتقال این نمود (فنومن) قرار گرفته اند .

با وجود این بر اساس تمام این جریانهای تکاملی این واقعیت وجود دارد که : سرمایه داری فاقد توانائی لازم برای تنظیم تولید و مبادله و توزیع بر مبنای شایسته آنها است و از طرف دیگر سوسیالیسم کاملاً متشکل نشده و پایه های خود را مستحکم نساخته است . عدم کفایت این پایه ها مداخله دائمی اجبارهای غیر اقتصادی را که وسیله ای برای باز کردن جایی جهت جریانهای تازه زندگی هستند تحمیل می کند و چون این جریانها بوسیله يك قدرت مقاومت ناپذیر متشکل می شود ارگانسیسم اجتماعی نمی تواند آنها را مستقیماً راه بیاندازد زیرا قوانین مخصوص ساختمان آن چنین اجازه ای نمیدهد . یا اینکه هنوز اجازه نمی دهد . بر روی این تناقضات مخصوص دوران استحاله و بر روی این سطح بی نهایت متحرک و غیر ثابت است که قدرت، بنای خود را حتی خیلی بزرگتر و باشکوه تر از میدان و پایه هائیکه در زیر آن قرار دارد برپا می سازد .

برای اجتناب از هر نوع سوء تفاهمی باید یادآور شد که هر دوره استحاله ای تشدید نقش قدرت را الزاماً تحمیل می کند. این نقش در هر يك از موارد مشخص به نسبت معینی مشروع و لازم است . در صورتیکه این قدرت جامعه را در حذف سریع کهنگی ها و ایجاد سریع جانشین آنها کمک کند نقش متری دارد . با اینحال در صورتیکه از این کادر تجاوز کند و نحوه عمل آن طوری باشد که از حدود و وظایف خود خارج شده و به استبداد برسد نقش ارتجاعی دارد و باید جای خود را بدیگری بسپارد .

همینکه قدرت از جامعه جدا و مستقل میشود و بر آن تسلط می یابد در صد حفظ این موقعیت خواهد بود .

باید بین دستگاههای حکومتی که در شروع به برقراری نقش خود بر اساس سرمایه داری در جامعه هستند و آنهائیکه پس از تخریب اوضاع سیاسی و اقتصادی سرمایه داری شروع بکار می کنند فرق گذاشت . در ضمن اینکار نباید از نظر دور داشت که بر طبق پیش بینی های مارکسیسم که امروزه آنرا عملاً نیز به ثبوت رسانده است دستگاه دولت سوسیالیست نیز ممکن است از کادر فعالیت لازمه خود در اجتماع تجاوز کند و از کنترل جامعه یعنی طبقه اداره کننده خارج گردد و به راه تسلط بدون قید و شرط بر جامعه بیافتد .

قدرت لجام گسیخته ، دولتی که از حدود فعالیت مقید برای جامعه خارج شده است شروع

می‌کند ب حساب خود عمل کردن (حالا این دولت در چه مقیاسی موفق خواهد شد بسته به شرایط و روابط قوای اجتماعی و روابط دولت با طبقات تشکیل دهنده آن و غیره است) و نفع دولت عبارت از حفظ و توسعه دادن وجود خود مختار خویش است.

دولت در حالی وضع خود را مستحکم کرده و بی‌سبب داده است که جامعه قالب اولی خود را پیش از اینکه قالب دیگری پیدا کند از دست داده است. بنابراین نفع در اینست که خود را قسمت متمم زندگی عادی اجتماعی قلمداد کند و نقش مداخله خود را ابدی سازد. اگر دولت بخواهد کم‌موقیبت خود را حفظ کند اجازه نخواهد داد که این دوران انتقالی پایان یابد و جامعه ساختمان اولی خود را رها سازد و ساختمان دیگری پیدا کند و قوانین جدید اقتصادی و غیره بر مبنای روابط جدید بوجود آیند زیرا در این صورت دستگاه‌های دولتی که اقتصاد را سازمان می‌داد و مظاهر زندگی را اداره می‌کرد چه خواهد شد؟

مارکس در اثر خود بنام «هیجده برومر» می‌نوشت که: «در اواسط قرن گذشته در فرانسه یک میلیون و نیم انسان در انقیاد پانصد هزار نفر صاحبان مشاغل اداری و افسران از درجات مختلف بودند» اما در زمان حاضر در ممالک پیشرفته نهمه انسانهایی که در اختیار کارمندان و افسران هستند همانست و نه عده کارمندان دولت که دیگر محدود به افسران و کارمندان اداری نبوده و بلکه شامل تمام قلمرو زندگی و اقتصاد و تعلیم و تربیت و فرهنگ است!

مارکس در همین اثر می‌نوشت که: «دولت جامعه سرمایه‌داری را تحت سلطه دارد و تمام شئون آنرا از حیاتی‌ترین تا بی‌اهمیت‌ترین آنها و از عمومی‌ترین شکل زندگی تا زندگی خصوصی اشخاص تحت کنترل قرار می‌دهد، تنبیه می‌کند، مراقبت می‌کند، و تحت سیطره درمی‌آورد...» اما دولت دوره حاضر به چند برابر وسایل حکومت و کنترل و «مراقبت» دسترسی دارد و کدام یک از این وسایل بر آنچه مارکس گفته بود برتری ندارد؟

آنوقت این «ملیونها اشخاص» و مخصوصاً آندسته که انواع وسایل اجبار فیزیکی و اقتصادی و تعلیم و تربیتی را درست دارند برای نگهداری و منسحب کردن و وظائف دولت و همچنین تأمین شرایط مادی زندگی خودشان مبارزه می‌کنند.

این قشر جامعه چه روحیه و چه ایده‌ئولوژی می‌توانند داشته باشند؟ شرایط وجود آنها باید تشکیل دهنده وجدان اجتماعی‌شان باشد. آنان قدرت دولتی را که درست‌ترس‌شان است از هر چیزی بالاتر فرض می‌کنند و از تصور آن نوع زندگی اجتماعی که چه در زمان حال و چه در آینده بی‌نیاز از این قدرت باشد عاجزند. در وجدان اجتماعی آنها رابطه قدرت با جامعه معادل رابطه اصل مثبت با اصل منفی است: قدرت آنچه را برای جامعه لازم است تشخیص می‌دهد و انجام می‌دهد.

بدین ترتیب قشر مستخدمین دولت قوای لجام‌گسیخته و قانون‌نشان را مسلط می‌سازند و جامعه را مقصد تعیین شده‌ای میدانند. در حالیکه نه در باره مقصد و نه در باره احتیاجات جامعه با جامعه مشورت نمی‌کنند. آنان اراده جامعه را اجری نمی‌کنند بلکه اراده خود را بر جامعه تحمیل می‌کنند و حتی خود را یک قسمت متمم جامعه که برای آن وظایف معینی را اجرا می‌سازند احساس نمی‌کنند بلکه خود را بمنزله یک قدرت خارجی می‌شناسند که تمام آزادی عمل در دست او است و «تماس» خود را با توده‌ها یعنی جامعه حفظ می‌کند. ریشه این فکر که قدرت دولت باید از جامعه جدا باشد در گسترش دستگاه

قدرت بر جامعه است و این فکر بهمان اندازه که آزادی بدون شرط قدرت دولتی در جهان واقع زمینه ایجاد کرده است توسعه یافته و واضح و آشکار است .
 اینست عناصر تشکیل دهنده و جدان اجتماعی کارمندان دولت و همینها فکر اصلی تئوری اجتماعی شان و در عین حال نقطه حرکت اعمال سیاسی شانرا مشخص می سازند . صفت مشخصه تئوری علم الاجتماع ساخته و پرداخته این قشر از يك طرف عبارت از عدم شناسائی ضمنی و علنی ونسبی و با مطلق قوانین عینی است و از طرف دیگر ایجاب به این اصل است که قدرت می تواند بعنوان عامل خلافت روابط اجتماعی انتخاب شود و قدرت وسیله ایست که با کمک آن «عامل آگاهی» می تواند توده های اجتماعی را بدون توجه به استخوان بندی و تمایلات و قوانین حاکمه آنها شکل دهد .
 پر واضح است يك چنین قشر اجتماعی چه در روابط داخلی و چه خارجی سیاست قدرت را اعمال خواهد کرد .

سیر پیشرفت و توسعه قدرت در زمان حاضر و همچنین نمایندگان اجتماعی و شکل ایده تئولوژی و ادراکات تئوریک آنها در بالا طوری روشن تعریف شد که احتمال دارد ظاهرا بیش از حد ساده جلوه کند . و این مخصوصا از لحاظ ایده تئولوژیک و تئوریک و علمی لازم بود زیرا در حالیکه تغییرات حاصله در حقیقت مادی اجتماعی و در زمینه اقتصادی و روبنای قضائی و سیاسی حقایق واقعی را تشکیل میدهند تشخیص موقعیت در زمینه افکار و عقاید بسیار مشکل خواهد بود . مخصوصا در دوران انتقالی حاضر بعلم اینکه تغییرات در پایه و اساس مستلزم تغییرات وسیعی در روبنای ایده تئولوژیک است . در این هرج و مرج گنج کننده مکاتب مختلف تشخیص وضع بدون قطب نمای مارکس غیر ممکن خواهد بود . همچنانکه يك فرد از لحاظ افکار خود نمیتواند درباره خودش قضاوت صحیح عینی بکند يك دوران انقلابی را بر حسب آگاهی که او از خود دارد نمیتوان قضاوت کرد و برعکس باید این قضاوت را بوسیله تناقضات زندگی مادی و تضاد بین قوای تولیدی اجتماعی و روابط تولیدی بیان کرد .
 در ایده تئولوژی يك دسته اجتماعی ، افکار اساسی ، یعنی افکاری که توسط شرایط زندگی مادی آن دسته بوجود آمده ، کم و بیش بازیربنای ایدئولوژیک موجود اختلاط پیدا میکند .

همینطور است تئوری های اجتماعی علمی . افکار اساسی یعنی انعکاسات شرایط مادی و منافع طبقاتی يك قشر اجتماعی بنتهای خود نمائی نمیکنند بلکه با تئوری های دیگر مربوط میباشند . تناقضات حاصله از این ترکیبها عموما بیان کننده تناقضات مربوط به پیشرفت و یا شرایط نماینده اجتماعی تئوری است . در زیر این رابطه موارد خیلی مشخص منطبق نبودن افکار و عقاید کهنه يك دسته اجتماعی است با شرایط تازه موجود . در چنین وضع غالبا پیش میآید که رسما خود را نماینده فکر مورثی که بنام آن مبارزه را شروع کرده و موفق شده اند ، معرفی میکنند ، ولی ، در واقع ، آنرا رها میسازند زیرا نقاط اساسی آنرا تغییر شکل میدهند و با شرایط تازه هماهنگ میسازند .

ما اکنون عناصر اصلی ایده تئولوژی و تئوری بوروکراسی معاصر مطرح کرده ایم اما باید توجه داشت که این عناصر با طرق بسیار متفاوت با دسته های دیگری از افکار و تئوری ها ترکیب

یافته‌اند بطوریکه غول بزرگی از ادراکات بوجود آورده‌اند که همه براساس برتری قدرت در تکامل جامعه تکیه دارند.

تاریخ ایده‌نولوژی‌ها و تئوری‌های اجتماعی ترکیبات مختلف و گاهی عجیب در موضوع عقاید بیاد دارد. وضع فعلی روینای ایده‌نولوژیک نیز یکی از همین نوع موارد است. حتی یک نمونه معاصر وجود دارد که از تمام آنچه تا حال دیده شده است تجاوز کرده و آن عبارت از کوشش برای مربوط کردن مارکسیسم به تئوری قدرت است.

(قسمت دوم در نشریه آینده)

بهرام چوبین و پیرزن

نمونه نثر قرن سوم

.... بهرام برفت تا بحدود همدان رسید. بدان روستاها بدیهی‌فروید آمد بخانه زنی گنده پیر با غلامان خاصه خویش. و آن زن سخت درویش بود و شب تاریک بود... و شراب بود با ایشان لختی و قدحها بجای دیگر اندر بود بهرام آن گنده پیر را گفت چیزی داری که ما اندرو شراب خوریم؟ آن زن یکی کدوی شکسته بیاورد و گفت من اندرین آب خورم. بهرام آن بستند و می بدان هم‌میخورد. پس نقل خواست تا غلام نقل آورد و پیش وی بر زمین ریخت. بهرام گنده پیر را گفت طبعی داری تا این نقل بر آنجا کنیم؟ آن زن طبعی بیاورد گلین با سرگین آمیخته، چنانک زنان کنند، پیش بهرام نهاد و گفت من نان برین خورم. بهرام نقل بر آنجا کرد و بوی سرگین از آن همی آمد. پس شراب اندر بهرام کار کرد و از آن کدو بوی ناخوش همی آمد. بهرام آن زن را گفت خبر داری از کارهای این جهان؟ گفت خیر ای‌دون شنیده‌ام که پرویز از روم سپاه آورده است و با بهرام حرب کرده و بهرام را هزیمت کرده. بهرام گفت مردمان چه میگویند، که بهرام صواب کرده یا خطا.

زن گفت همی گویند که خطا کرد. بهرام را با ملک چه کار بود. او نه از اهل بیت ملک بود. بهرام را همان چاکری بایست کردن تا خوش همی‌زیستی. بهرام گفت یازن از آن است که نبیند بهرام بوی کدو همی آید و ز نقلش بوی سرگین! ...

از ترجمه تاریخ طبری

۲

«تولیدات ادبی»

چگونگی وضع هنر و هنرمندان در بلوک کمونیست همواره توجه مردم جهان را بخود جلب کرده است. فیلم‌ها و رمان‌های فرمایشی، قضیه سمفونی شوستاکویچ که ژدانف در آن «عناصر بورژوازی» را کشف کرد و جانشین ساختن عشق به تراکتوریجای عشق انسان بانسان، و بالاخره قضیه پاسترناک و دکتر ژوواگو، چیزهایی نیست که از خاطر یروود. ولی همه این مسائل بیشتر مربوط به کیفیت هنر و ادبیات در جامعه شوروی بوده است.

اما در چین کمونیست قضیه صرف نظر از جنبه کیفی و آنچه بآن «رتالیسم سوسیالیستی» نام نهاده اند جنبه دیگری نیز پیدا کرده است. باین معنی که در چین از نویسندگان و هنرمندان خواسته اند که سرعت «تولیدات هنری» را با سرعت اقتصاد چین هماهنگ سازند. بعبارت دیگر رهبران چین بایک مقایسه کمی باین نتیجه رسیده اند که خلق یک اثر ادبی بایک سمفونی که محتاج شرایط و عوامل متعددی برای هنرمندست برابر است مثلاً با تولید فلان مقدار ذغال سنگ. مطبوعات چین مدتی است که درباره این قضیه قلمفرسایی میکنند. شرح زیر خلاصه ایست از این مطلب.

جهش بزرگ

در آغاز سال ۱۹۵۸ حزب کمونیست چین از نویسندگان خواست که «در کار ادبی جهش بزرگی به پیش بنمایند». در ۷ مارس اتحادیه نویسندگان چین از نویسندگان خواست که تولیدات ادبی را افزایش دهند:

«در نهضت جهش بزرگ به پیش هر فرد باید در نظارت و تشویق دست جمعی شرکت کند»
«با انجام این امر هر فرد قادر خواهد بود که کار بیشتر و موقتیت آمیزی تری بکند».
«همانطور که مانویسندگان مشتاق این هستیم که بدانیم کشور ما امسال چند میلیون تن فولاد تولید میکند، مردم نیز میخواهند بدانند که ما نویسندگان در این سال چه مقدار اثر بوجود خواهیم آورد. ممکن است ما ارقام را دوست نداشته باشیم، ولی این درست همان چیزی است که در دوره جهش بزرگ سوسیالیستی مورد احتیاج است».

«اگر ۱۰۰۰۰ نویسنده طرح اینرا بریزند که ده اثر کوتاه باضافه یک اثر طولانی در این سال بوجود آورند ما ۱۰۰۰۰۰ اثر اضافی خواهیم داشت»

در ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۸ رئیس اتحادیه نویسندگان چین، مائودون، در مجله لیترا تور - نایاگازتا پیروزمندانه اعلام کرد که در اثر این درخواست میزان رشد ادبیات چین همگام با میزان رشد اقتصاد چین بوده است:

«در ژوئن، ژوئیه و اوت امسال شماره نمایشنامه های گوناگون که روی صحنه آمده»
«بیش از دو برابر دوره مشابه در سال گذشته بوده است. زمان تهیه مقدمات بقدر قابل»
«ملاحظه ای کم شده و بعضی از نمایشنامه ها در مدت کمتر از ده روز تمرین روی صحنه»
«آمده است. مادو برابر سال گذشته فیلم تولید کرده ایم و تولید آنها کمتر از نصف سال»

« گذشته وقت برده‌است. شماره اشعار، آوازاها، داستانهای کوتاه و نوول‌ها دوبرابر شده، و نسبت آثاری که توسط کارگران و دهقانان نوشته شده بمیزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است. »

چنانکه ملاحظه شد کوچکترین اشاره‌ای نسبت به کیفیت این آثار دیده نمیشود و فقط از تعداد آنها باهمان عبارات خشک آمارگران ذکر می‌آید. بهرحال ظاهراً کارگران و دهقانان نیز شدت تحت تأثیر درخواست اتحادیه نویسندگان چین قرار گرفته‌اند و علاوه بر کار زیاد در کارخانه و مزرعه در زمینه‌های ادبی نیز فعالیت قابل ملاحظه‌ای کرده‌اند! در این زمینه خبرنگار خبرگزاری چین نو در ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۸ از پکن گزارش داد که فعالیت ادبی در میان کارگران و دهقانان افزایش فوق‌العاده‌ای یافته‌است:

«... هرچه که تولد به‌پیش میرود کارگران و دهقانان احتیاج میرمی احساس میکنند که شور و شوق خود را بشکل ادبیات و هنر بیان نمایند... (۱) اکنون در هرده گروههای خلاق وجود دارند و هر خانواده‌ای از خود نویسنده دارد. آنها تاکنون ۱۴۰۰۰۰ اثر از شعر، قصیده، داستان کوتاه و نقاشی بوجود آورده‌اند... در ناحیه کیانکو ۳۰۰۰۰۰ کارگر و دهقان در گروههای خلاق شرکت دارند. آنها درشش ماه گذشته ده میلیون اثر بوجود آورده‌اند. کارگران شانگهای در سه ماه، تا ژوئیه، ۸۰۰۰۰ اثر ادبی بوجود آورده‌اند.»

هزاران نیوتون و انشتاین

جهش بزرگ به‌پیش بقلمرو علوم هم رسیده‌است. مطبوعات پر شده‌است از گزارش درباره کارهای برجسته علمی کارگران و دهقانان و کشفیات و اختراعات آنان. ظاهر این‌اکنون سرگرم ساختن هزاران نابغه‌است. در این مورد چونک گونوچیتک‌نین پائو چاپ پکن در شماره ۱۶ ژوئن ۱۹۵۸ نوشته‌است:

«بعضی‌ها میگویند «علم همیشه پیشرفت میکرد و قبل از اینکه احزاب کمونیست بوجود بیاید کسانی مانند نیوتون و انشتاین را بوجود آورده‌است» بنظر میرسد که این يك استدلال قوی علیه رهبری حزب بر کارهای علمی‌است.

« صحیح است که دانش و دانشمندان زمانی که نه سوسیالیسم و نه حزب کمونیست وجود داشته، بوده‌اند. ولی این نیز راست است که علم اکنون سرعت پیشرفت میکند و دانشمندان بیشتر شده‌اند... فقدان سیستم سوسیالیستی و رهبری حزب کمونیست در گذشته يك بدبختی بعلت شرایط تاریخی بوده‌است... درجهش بزرگ به‌پیش که فعلاً وجود دارد تعداد زیادی از کارشناسان، مبتکرین و مخترعین از میان توده‌های کارگر و دهقان پیدا شده‌اند. در تحت سیستم سوسیالیستی و رهبری حزب کمونیست نه يك نیوتون یا یک انشتاین بلکه هزاران نیوتون و انشتاین بوجود می‌آیند» (۱)

جادو

او زنی کولی بود
از گریز نگهش شعله جادو می‌خواست
یکسبی راه بمن بست و مرا همراه برد
طرفه بزمی آراست

نفسه‌ئی گرم و خدائی سرداد
جام‌ها پشت هم از کهنه شرابی سوزان
ریخت در کامم و بازم قدحی دیگر داد
گرم شد
خندید

از جا برخاست
گرم میخواند و سبک میرقصید
تاسرگانه چنان مار بخود می‌پیچید
خسته شد
آمد

مدهوش کنارم افتاد
من سرم گرم و دلم از هوس اندر آتش
درنگام غم یک خواهش گویا می‌سوخت
چشم‌هایم که زبد مستی گلگون شده بود
از تن نازک و جادوئی او میافروخت
خاستم از جا تا گیرمش اندر آغوش
او چنان خنده جادو سرداد

که سراپایم چون چنگک بلرزش افتاد
نرم از جا برخاست
ریخت بر شانه من گیسوی مواجش را
بر تن تب زده‌ام سودتن عاجش را
لب پر آتش خود را بلب من دوخت
تن و جانم سوخت
لحظه‌ئی آن لب سوزان بلبانم ماند
تا نیازم خواند

قهقهه زد ز سرکین و مرا از در راند

آتش آنگونه مرا هست از می ساخته بود
 که ندانستم آن خانه کجا بود او کیست
 حالیا عمری رفته است که در خاطر من
 جز هوای او نیست
 من در آن روز در آغاز جوانی بودم
 حالیا مردی میخواره و پرگو شده‌ام
 تادگر باره بیابم بسویش راهی
 تابدانم او کیست
 کارمن جز این نیست
 که بهر شهر و دیاری بنمایم رو
 که بهر کوه و کناری بگذارم سر
 هر کرا بینم از او وصف و نشانی گویم
 تا مگر باز رهی جویم
 عده‌ئی گفتندم
 بی‌شک این يك خواب است !
 جمع دیگر یکمانند که من مستم
 دوسه تائی هم دیوانه خطابم کردند
 نمخدا را که نه‌این قصه و افسانه است
 این طلسم همه‌ی عمر و جوانی من است
 نشینم برهش از پای
 نگذارم عبش از دست
 آه ای مردم فرزانه مخندید بمن
 من هنوز از اثر باده آن شب مستم
 او مرا جادو کرد
 و هنوز از اثر جادوی او خوابستم
 آه آی مردم شاید که شما هم یکشب
 سوی آن معبد نشناخته ره یافته‌اید
 تا مرا باز رهانید ز سرگردانی
 آه مردم بمن خسته نشانی بدهید
 اوزنی کولی بود
 از گریز نگهش شعله جادو میخواست

هنرور

تفسیری دربارهٔ حوالت جهان

در دو ماه اخیر

تحولات خاور میانه و «بیطرفی مثبت»

اینکه آیا سرانجام کمونیستها موفق خواهند شد بازی نهائی را در عراق ببرند یا نه، مسئله‌ایست که نمیتوان بدقت درباره آن پیش‌بینی نمود. ولی آنچه در مبارزه میان عبدالناصر و حکومت عراق میتوان بتحقیق گفت اینست که نفوذ کمونیستها در عراق نتیجه منطقی سیاست خود جمال عبدالناصر است. همچنین قسمت اعظم گناہانی که عبدالناصر بقاسم نسبت میدهد در مورد خود او نیز صادق بوده است و علاوه بر این عبدالناصر پیشقدم این گناہان، و بدعت‌گزار اعمالی است که اکنون در عراق صورت میگیرند.

در زمان حکومت نوری سعید کمونیستهای عراق در زندان و یا در کنج خاموشی بودند و توده‌های عراقی بطور در بست تحت نفوذ تبلیغات رادیوی صوت‌العرب و سخنرانیهای دستگاه مهیج جمال عبدالناصر بود. حال باید دید چگونه است که کمونیستها در مدتی اینچنین کوتاه، و با عده‌ای آنچنان کم، موفق شده‌اند توجه مردم کوچک و بازار را از عبدالناصر منحرف کنند و مجسمه قهرمان پیشین را در مقابل فریاد های تائیدآمیز مردم بدار بکشند؟

کمونیستها، چه در کشور های پیشرفته و چه در مناطق مصیبت‌زده و عقب مانده آسیا و افریقا، هرگز نتوانسته‌اند در مدتی باین کوتاهی نفوذی را که در عراق بدست آورده‌اند برای خود فراهم کنند. بنابراین نفوذی که کمونیستها در عراق بدست آورده‌اند امری نیست که مربوط به لیاقت و تکنیک عالی تبلیغاتی آنان باشد. این «معجزه» ثمره بذری است که خود عبدالناصر در دنیای عربی پاشیده است، هرچند که اکنون بخشی از آن پشیمان است.

وقتی که عبدالناصر برخلاف ایمان قلبی خود، و صرفاً بخاطر مسائل تبلیغاتی، شوروی را برادر ملل عرب و دوست نجات بخش آنان معرفی می‌کند، طبیعتاً شنوندگان ساده دل رادیوهای جمهوری متحده عربی این حرفها را باور میکنند و میان ناسیونالیست ها مسابقای برای تعظیم و تکریم شوروی درخواست گرفت و در آن هنگام کار کمونیستها بسیار آسان خواهد شد. و نیز هنگامیکه عبدالناصر هیچ شخصیت و نهضتی را که بفرمان او گوش نهد تحمل نمیکند و کار را بجائی میرساند که رهبر مبارزه ضداستعماری ملت تونس، حبیب بورقیبه را، «عامل امپریالیسم» مینامد، چه انتظاری از عناصر میانه‌رو و با شخصیت عراق یا جاهای دیگر میتواند داشته باشد؟ آنها اجباراً بطرف کمونیستها روی خواهند آورد و آنانرا که در مبارزات خیابانی و متینک های موضعی حریفان خوبی برای پان عرب های عبدالناصر هستند روانه کوچک و بازار خواهند کرد. و سرانجام خود نیز بدام کمونیستها خواهند افتاد، مگر اینکه حوادث پیش بینی شده‌ای روی دهد.

این جمال عبدالناصر بود که پیروزی مصر را در جنگ کانال سوئز بحساب روسها گذارد و بمرید عرب چنین وانمود کرد که اولیعاتوم روسها بود که انگلیس و فرانسه را

و ادار بعقب‌نشینی نمود. در حالیکه انگلیس و فرانسه قبلا حساب اقدامات روسها را کرده بودند و آنچه بدرستی محاسبه نکرده بودند مداخله شدید و غیرمنتظره امریکا و شجاعت ملت مصر و یکپارچگی آنان در دفاع از کشورشان بود.

اما حالا پس از دو سال که از ماجرا میگذرد و عبدالناصر مبارزه را علیه کمونیسم شروع کرده است صریحا میگوید که شورویها در قضیه کانال بمصر کمکی نکردند و اولتیماتوم خود را در روز نهم نوامبر ۱۹۵۶ یعنی هنگامیکه جنگ عملا متوقف شده بود بدول غربی دادند. بعبارت دیگر عبدالناصر اعتراف میکند که در آنهنگام ملل عرب را فریب داده و بآنها دروغ گفته است.

حقیقت اینست که کاری را که شورویها توسط احزاب کمونیست در دنیای عرب در طی سالها نمیتوانسته‌اند انجام دهند عبدالناصر در مدتی کوتاه، و بقیمتی بسیار ارزان، برای آنها انجام داده است. او بود که شوروی را قهرمان مبارزه ضد امپریالیستی و یارو یاور اعراب در مبارزه آنان معرفی کرد. و اکنون باید دید چگونه شتری را که بیالای بام برده‌است میتواند پائین بکشد.

ما در مورد اینکه عبدالناصر در مبارزه با غرب میتواند راهی‌سوی تکیه بشوروی‌ها و باز کردن پای آنان در خاور میانه پیش گیرد قبلا بحث کرده‌ایم و قصد نداریم در اینجا دوباره آنرا تکرار کنیم.

بهر حال همانطور که در آغاز گفتیم، بجز در يك مورد، اعمالی را که قاسم در عراق انجام میدهد همانها نیست که عبدالناصر مدت‌ها بآن افتخار میکرد. این کارها عبارتند از: ناسزاگویی به «امپریالیسم امریکا» و حمله به «پیمانهای تجاوزکارانه» و دلسوزی برای «خلق‌های ویتنام و کره جنوبی» و «معامله اسلحه» و وابسته ساختن اقتصاد عراق به اقتصاد بلوک شوروی و سرازیر شدن سیل کارشناسان کشورهای کمونیست بعراق.

افتخار ابتکار همه اینکارها متعلق بخود عبدالناصر است. تنها مورد اختلاف اینست که عبدالناصر هنگامیکه که این اعمال را انجام میداد کمونیستها را نیز بزندان میآداخت ولی در عراق اینکارها بدستکاری کمونیستها، یعنی نمایندگان بحق این اعمال، صورت میگیرد. و تازه این امر نیز تا حدود زیادی عکس‌العمل طبیعی تندروهای جمال عبدالناصر و طرفداران اوست.

جالب اینست که تمام اعمالی که عبدالناصر انجام داده بنام «بیطرفی مثبت» بوده‌است، و عبدالکریم قاسم نیز ادعائی جز این ندارد.

حال به‌بینیم این «بیطرفی مثبت» که اعمال ضدو تقیضی بنام آن صورت میگیرد، چگونه چیزی است. ظاهرآ مقصود از «بیطرفی مثبت» اینست که کشوری خود را از تصادمات ایدئولوژیک و سیاسی نیروهای بزرگ جهانی کنار بکشد و مناسبات سیاسی و روابط اقتصادی خود را بر پایه استفاده مساوی از بلوکها و امکانات موجود در دنیای حاضر قرار دهد. ولی باید دید آیا عبدالناصر و جمهوری متحده عربی در طول زمان همواره به تر «بیطرفی مثبت» وفادار بوده‌اند؟ و آیا اساسا چنین بیطرفی امکان عملی دارد؟

مسلم اینست که نمیتوان عبدالناصر را متهم کرد که هنگامی که در آغاز کار دم از بیطرفی مثبت میزد قصدش فریب‌دادن دیگران بوده است. بیشک او صمیمانه میخواست است کشورش را در مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک دنیای حاضر بیطرف نگاه دارد، و بامکان

چنین امری نیز اطمینان داشته است.

ولی آیا در عمل چنین چیزی صورت واقع پیدا کرد؟ حوادث نشان داد که نه. زمانی عبدالناصر کاملاً بطرف شوروی متمایل شد و با کشورهای غربی دست بمبارزه بیسابقه و در مواردی بدون لزوم زد. حرفهای کمونیست‌ها و ناسیونالیست‌ها فرقی باهم نداشت و تبلیغات قاهره مکمل تبلیغات رادیوی مسکو شد. ناصر نه تنها استعمار را مورد حمله شدید قرار میداد - که جنبه مثبت سیاستش بود - بلکه تمامی دنیای غرب را بیک چوب میراند و شوروی را مظهر عدالت و کمک بملل ستمدیده معرفی مینمود. آیا اسم این سیاست «بیطرفی» بود؟ اگر معنی بیطرفی چنین می‌بود بلغارستان یا کره جنوبی را نیز میشد بیطرف نامید. زیرا هر کدام از آنها در بست از یک طرف دفاع میکردند.

از طرف دیگر اکنون که مدتیست عبدالناصر مبارزه علیه کمونیسم را شروع نموده عملاً بیطرفی را - این بار بضرر شوروی - نقض کرده است. همه کس میداند که کمونیست‌ها در همه جا ستون پنجم شوروی هستند و ناصر نیز صریحاً این امر را قبول کرده است - اگر چه او ادعا میکند که قبلاً چنین اطمینانی نداشته - و آقای خروشف نیز صریحاً بکمک کمونیست‌ها آمده است. بنابراین مسئله از صورت یک امر داخلی خارج شده و جنبه مناسبات جهانی را بخود گرفته است. و خود عبدالناصر نیز وقتی به «کمونیسم بین‌الملل» حمله میکند متوجه است که موضوع دیگر یک امر داخلی صرف نیست. این پار عبدالناصر مستقیماً با شوروی و دستگاه سیاسی و تبلیغاتی آن روبرو میشود و با آنان میتازد. این چه نوع بیطرفی است؟ لابد عبدالناصر خواهد گفت که این بیطرفی از نوع «بیطرفی مثبت» است! ولی همه کس میداند که اضافه کردن کلمه «مثبت» به «بیطرفی» چیزی به مفهوم آن نمی‌افزاید و بعلاوه اعترافی ضمنی باین موضوع است که خود او نیز متوجه است که بیطرفی - بمفهوم واقعی کلمه - برایش عملاً امکان ندارد.

دردنیای امروز نیروهای سیاسی و ایدئولوژیک متخاصمی وجود دارند. یا یکی از این نیروها بطور نسبی حق دارد و با اینکه همه مردود هستند. در هر دو صورت اظهار عقیده نکردن و بیطرف ماندن در این وضع پوشیدن واقعیت و خیانت به حقیقت است. و علاوه بر آن نه در حال حاضر و نه در جنگ احتمالی آینده کسی بیطرفی آنها را رعایت نخواهد کرد. در شرایط خاصی شاید کشوری بدلائل جغرافیائی بتواند حد اکثر در کشمکش کنونی بیطرف بماند. ولی جمهوری متحده عربی و دیگر کشورهای خاورمیانه و مناطق حساس دیگر که خود صحنه مبارزه قدرتهای بزرگ هستند، بیطرفی برایشان امکان ندارد. بیطرفی امری یکطرفه نیست و بصرف اینکه کشوری شخصاً بخواهد بیطرف بماند صورت واقع نخواهد پذیرفت. آقای نهر و ادعا میکند که در کشمکش بین بلوک‌ها بیطرف است. و واقعاً نیز تاکنون در این امر تا حدودی موفق شده و اعتباری جهانی برای خود و کشورش کسب کرده است. ولی همین آقای نهر و وقتی کمونیست‌ها را مورد حمله قرار میدهد بخوبی میداند که کمونیست‌های هند عامل شوروی هستند و در نتیجه بطور غیرمستقیم نتوانسته در مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی جهان کاملاً بیطرف باشد. همین امر نیز در مورد انتقاد او از نقض حق خودمختاری تبت توسط چین کمونیست صادق است.

و بعلاوه آقای نهر و صریحاً گفته است که میداند در دنیای امروز کسی رعایت بیطرفی کشور دیگری را نمی‌کند. استدلال او اینست که هند بدلائل سوق‌الجیشی در جنگ آینده از

طرف هیچکدام از دبلوک مورد تجاوز قرار نخواهد گرفت، زیرا هند بر سر راه هیچکدام از آنها نیست و ما نیز در صورت تجاوز بهند از آنان «پذیرائی گرمی» خواهیم کرد.

ولی آیا جمهوری متحده عرب و ترکیه و ایران و عراق نیز از چنین موقعیت جغرافیائی برخوردارند؟ واضح است که خاورمیانه بر سر راه آنهاست و بیشک در جنگ احتمالی آینده خط اول مجبه خواهد بود و در حال حاضر نیز صحنه زور آزمائی بلوکها و یکی از کانونهای مهم جنگ سرد است. بنابراین روشن است که بیطرفی برای جمهوری متحده عرب یا ایران و اکثریت کشورهای جهان امکان عملی ندارد. و بعلاوه بیطرفی در مقابل فجایعی که در دنیای ما صورت میگیرد نوعی انحطاط اخلاقی است. چگونه مثلاً ملت مصر که برای رهایی از استعمار بپا خاسته است میتواند نسبت به خونریزیهایی که در افریقا توسط استعمارگران صورت میگیرد و یا قتل عام مبارزین مجار و یاملت تبت که توسط کمونیستها انجام میشود ساکت بنشیند؟ چنین سکوتی خیانتی است نسبت به تمام ارزشهای انسانی و ایده‌آلهای مبارزین سراسر تاریخ بشری.

راهی که این ملتها باید بروند نه بیطرفی است و نه پیوستن به بلوکها، بلکه استقلال از دو بلوک است. مقصود از سیاست استقلال از دبلوک اینست که ما نگذاریم یکی از این بلوکها ایدئولوژی و سیاست خود را بما تحمیل کند و ضمناً بتوانیم در صورت لزوم توسط پیمان‌هایی که هدفش واقعا دفاعی باشد استقلال خود را در مقابل تجاوز احتمالی حفظ کنیم. چنین سیاستی بما امکان خواهد داد که صدای اعتراض خود را علیه اعمال تجاوز کارانه و سرکوبی نهضت‌های ملی، اعم از اینکه شرق یا غرب مرتکب آن بشوند، بلند کنیم. معنی استقلال از دو بلوک اینست که مثلاً ایران در عین علاقه بدوستی با آمریکا از این کشور بخواهد که در مورد استفاده از نفت ایران با او عادلانه رفتار شود نه بطرز ظالمانه فعلی. و هم چنین بشوری وانگلیس بپهماند که در عین اینکه طالب مناسبات دوستانه و روابط اقتصادی با آنهاست بخاطر خوشایند آنان قیام مجارستان و یاسرکوبی ملل افریقا را ندیده نخواهد گرفت و بر جنایت سرپوش نخواهد گذاشت. بجای تکیه روی بیطرفی مثبت - که عملاً وجود ندارد - باید روی استقلال از دو بلوک تکیه کرد. چنین سیاستی ملت‌های خاورمیانه و جاهای دیگر را قادر خواهد ساخت که از حداکثر امکانات موجود در جهان برای صنعتی ساختن کشورشان استفاده کنند و در عین حال در مبارزه جهانی علیه فقر و استعمار و استبداد شرکت داشته باشند.

حق حاکمیت ملی

قیام مردم تبت و کشتار آنان توسط چین کمونیست یکبار دیگر نشان داد که معنی حق حاکمیت ملی از نظر کمونیستها چیست.

بعضی اشخاص بدون اینکه غرضی داشته باشند، و صرفاً از روی علاقه به پیشرفت و ترقی اقتصادی، میگویند تاکی میشود سیستم حکومت روحانیون و نظام غلط اجتماعی را در تبت یا جای دیگر تحمل کرد؟ بالاخره روزی باید وضع عوض شود.

بنظر میرسد که این نوع قضاوت راحت‌ترین شکل اظهار نظر و ضمناً «مترقی‌بافه» ترین آنهاست. اما باید توجه داشت که طرح مسئله باین صورت اساساً غلط است. درست است که رژیم تبت یا فلان کشور با دنیای امروز ناسازگار است. ولی موضوع اصلی اینست که آیا باید دید وقتی ملتی نمیکند مثلاً سیستم «کمون» ها را بپذیرد باید آنرا بزور سرنیزه باو تحمیل نمود؟

خودمختاری تبت معنایش اینست که چین کمونیست نباید راه و رسم ایدئولوژیک و

اجتماعی خود را بزور مردم آن تحمیل کند، هرچند که سیستم اجتماعی تبت کهنه و عقب-مانده و سیستم چین کمونیست، فرضاً عالیترین نوع زندگی باشد.

اگر مردمی نخواهند مثلاً باسواد شوند راهش این نیست که الفباء را بزور شلاق بآنها یاد داد بلکه باید آنها را از روی منطق و دلیل مجاب کرد که سواد داشتن بهتر از بیسوادی است. این روش، یعنی روش استدلال و مجاب کردن و بمردم انضباط آموختن، در مقیاس بزرگی توسط گاندی عمل شد و نتیجه آن نیز احزاب سیاسی ریشه‌دار و سیستم حکومت و دستگاه سیاسی دمکراتیک هند است که در حال حاضر بزرگترین دمکراسی جهان است. اما کمونیستهای چین نه تنها در مورد ملت چین خشونت و زور بکار می‌برند، بلکه میخواهند بزور سر نیزه و قتل عام، اراده خود را بر ملت تبت- که خودمختاری او را برسمیت شناخته‌اند- تحمیل کنند.

این مسئله طرف دیگری هم دارد، و آن اینست که در این مورد «بیطرفی» آقای نهر و به‌بن‌بست میرسد. او در عین اینکه فریادهای خشم ملت هند را علیه سیاست چین کمونیست میشنود میخواهد آرامش خود را حفظ کند و در کار دیگران مداخله نکند. بنابراین با آرامش با ملت تبت اظهار همدردی میکند. ولی همین اظهار همدردی موج تبلیغات چین کمونیست را علیه او بحرکت درمیآورد. آیا واقعا آقای نهر و میتواند بیطرف باشد؟

اگر کمونیستهای چین یا جاهای دیگر برای پیش‌رفتن و تجاوز حدی قائل بودند سیاست آقای نهر و را میشد توجیه کرد. ولی بیشک آقای نهر و میداند که اگر امروز نوبت تبت است فردا نیز نوبت هند فرا خواهد رسید. بنابراین او که از طرفی با کمونیستهای داخلی واز طرف دیگر با کمونیستهای چین روبروست، باید در این میان روشی قاطع‌تر از آنچه تا حال داشته است در پیش گیرد. هم‌اکنون موجی از نفرت در هند نسبت به چین کمونیست و کمونیستها بوجود آمده است، و اگر آقای نهر و کاری کند که مردم این حادثه را فراموش کنند امکان دارد فردا کمونیستهای هند انتخابات را در کمرالای دیگری ببرند.

طبیعی است که آقای نهر و همانطور که بارها گفته است آدمی نیست که از دولتی یا کسی بترسد. بنابراین روش ملایم او در برابر چین کمونیست بخاطر آن نیست که از چین وحشتی دارد، بلکه میخواهد به بحران جهانی دامن نزند و پنج اصلی را که هیچگاه کمونیستها رعایت آنرا نکردند محترم شمارد. ولی او بخاطر اینکه وضع جهانی را وخیم نکند خطری را که عملاً هند با آن روبروست ندیده میگیرد و یا دست کم کمتر از آنچه هست ارزیابی میکند.

برلین و «همزیستی مسالمت‌آمیز»

مشکل اساسی که در مورد مسئله برلن و اتحاد آلمان، امنیت اروپا و خلع سلاح و غیره وجود دارد اینست که روسها- و اغلب غربیهان نیز- میخواهند قضیه را تنها بنفع خود تمام کنند. اگر این روش ادامه داشته باشد نمیتوان از تشکیل کنفرانس سران دولت‌های بزرگ انتظار نتیجه‌ای داشت.

روسها و دول غرب بخوبی میدانند که باروش‌هایی که تاکنون داشته‌اند تشکیل چنین کنفرانسی موقتی دربر نخواهد داشت. با این تفاوت که روسها مایلند چیزی مانند «روح ژنو» بوجود بیاورند و سپس بدون سروصدا و یا باسلام و صلوات آنرا بخاک بپسارند و غربیها را مقصر قلمداد کنند. با این دلیل است که غربیها تا قبل از اینکه اطمینان به نتیجه بخش بودن

کنفرانس سران پیدا نکنند روی خوشی نسبت به تشکیل آن نشان نمیدهند.

آقای خروشچف در مصاحبه با روزنامه نگاران غربی صریحا گفته است که شوروی در مورد آلمان و اروپا چیزی «بدهکار» نیست. مفهوم این گفته اینست که شورویها میخواهند بدون اینکه امتیازاتی بدهند امتیازاتی بگیرند. بعقیده آقای خروشچف «دوآلمان موجود است» و «صلح را در صورتیکه دوآلمان موجود باشد نیز میتوان حفظ کرد». غربیها نیز از مدتها پیش خواسته اند با آقای خروشچف ثابت کنند که صلح را در صورت وجود دوآلمان نمیتوان حفظ نمود، این بود که آلمان غربی را مسلح کردند و هر روز بیشتر در این راه پیش میروند. اما اکنون بجائی رسیده اند که مایل نیستند خلع سلاح آلمان را بپذیرند.

موضوع اصلی اینست که در مورد مسئله آلمان هر کدام از دوطرف نباید چیزی بیشتر از طرف دیگر از دست بدهند. ولی بهر حال باید هر کدام مقداری گذشت کنند. شورویها گفته اند که ما با اتحاد آلمان در کادر سازمان آتلانتیک موافقت نمیکنیم. اگرچه این امر از نظر در نظر گرفتن تمایل آینده ملت آلمان صحیح نیست ولی از نظر سیاست ملی شوروی صحیح است. بنابراین وقتی که آقای خروشچف میگوید: «ما باید خیلی احمق باشیم که با اتحاد آلمان در کادر پیمان آتلانتیک موافقت کنیم» حق دارد. این امر کاملا بضرر شوروی و صرفا بضع غرب است و بنا بر این شوروی حق دارد با آن موافقت نکند؛ از طرف دیگر خلع سلاح آلمان غربی بدون اینکه شورویها چیزی برابر آن بدهند صرفا بضع شوروی و بضرر غرب است و غرب هم حق دارد که با چنین امری مخالفت کند.

آقای گیت سگل رهبر حزب کارگر بریتانیا در سخنرانی خود درباره مسئله آلمان و امنیت اروپا در مجلس عامه این مسئله را بدقت تشریح کرد.

بعقیده او باید یک منطقه عدم تعهد در اروپا بوجود آورد که شامل آلمان غربی و شرقی و سه کشور لهستان، چک اسلواکی و مجارستان باشد. او مانند سوسیالیست های آلمان غربی، معتقد است که صرف نظر کردن از مسلح ساختن آلمان غربی، بخاطر تجدید وحدت این کشور، «بهائی است که باید پرداخت». و بعقیده او در مقابل اینها، روسها نیز باید بهای مشابهی بپردازند و آن تخلیه سه کشور اروپای شرقی و آلمان شرقی است همچنین آلمان غربی از ناتو و آلمان شرقی از پیمان ورشو باید خارج شوند.

بنا محاسبه حزب کارگر انگلیس در این معامله هیچ کدام از طرفین زیاده تر از طرف دیگر چیزی نمی پردازد و انجام این امر وضع هیچ کدام از طرفین را بدتر یا بهتر نخواهد کرد.



برلین مظهر واقعی «همزیستی مسالمت آمیز» است. دوسیستم مختلف در کنار هم زندگی میکنند و مردم هر دوطرف آزادند که از منطقه دیگری دیدن کنند. اینجاست که رفاه و روشنی برلن غربی در برابر تاریکی و فقر برلن شرقی قرار گرفته است. هیچ تبلیغاتی نمیتواند کسانی را که در برلن زندگی میکنند و یا آنها را که از آن شهر دیدن میکنند بفریبد.

ولی طبیعی است که شورویها از این همزیستی بسیار مضطربند. چنین همزیستی جز اینکه دائما درک حقیقت و امید بآزادی را در دل مردم اروپای شرقی زنده نگاهدارد و دروازه ای برای فرار با ارزش ترین روشنفکران و کارگران باشد برای شوروی چه فایده دارد؟

روسها که از راه زور نتوانسته‌اند داخل شوند اینک از راه خدعه و نیرنگ وارد شده‌اند و درخواست میکنند که برلین غربی شهری آزاد اعلام شود و قوای اشغالی از آن بیرون بروند تا «آزادی» بلعیدن آنرا در موقع مناسب داشته باشند. طبیعی است که ممکن است بوضع فعلی برلین خاتمه داد. ولی کشورهای غرب تاکید کرده‌اند که با هیچ راه حلی که خطر تسلط شوروی را بر برلین غربی در برداشته باشد موافقت نخواهند کرد.

سوسیالیست های جهان نیز با تمام قوا از حفظ آزادی برلین غربی پشتیبانی میکنند. آنچه برلین را برای سوسیالیستهای جهان پرازش تر میکند، اکثریت سوسیالیستی برلین غربی و شهردار شجاع و سوسیالیست آن ویلی برانت است.

نصیحتی بآمریکاییها

.... شاید تا اندازه‌ای ضروریات و مقتضیات جنگ سرد ایالات متحده آمریکا را بطور غیر مستقیم ناچار ساخته است که استعمار را مورد تشویق و حمایت قرار دهد. من خیال میکنم که آنها بطور مستقیم به استعمار بصورتی که وجود داشته و دارد علاقه‌ئی ندارند. اما در هر حال بطور غیرمستقیم آنرا تشویق میکنند. مسئله استعمار هم چیزی است که در مائائیر فراوان دارد. ما بخاطر گذشته خودمان نسبت باین موضوع حساسیت زیاد داریم. باین جهت طبعاً هر اقدام استعماری یا تشویق اقدامات استعماری افکار عمومی مردم هند را تحریک میکند. برای من این حرف کافی و قابل قبول نیست که بگویند امروز مسئله اساسی «کمونیسم» یا «مخالفت با کمونیسم» است و بخاطر مبارزه با کمونیسم باید احساسات ضد استعماری را کنار گذاشت. صرفنظر از اینکه این موضوع بنظر من کافی نمیشد اعتقاد دارم که اصولاً این طرز اقدام برای مبارزه با کمونیسم هم اشتباه است. در واقع این راه بیشتر برفع حریف است و نتیجه این طرز عمل چنین میشود که انگار کمونیسم تنها نیروی آزادی بخش برای کشورهای استعمار زده میباشد. این امر خطرناک است زیرا تمام مردم را برضد خود بر می‌انگیزند.

اگر میخواهید مردم باشما باشند باید بعنوان یک نیروی آزادی بخش واقعی وارد عمل شوید و افکار و سیاست شما هم باید استقلال طلبانه و آزادی بخش باشد و اگر افکار و سیاست شما چنین نیست ناچار فقط یک دسته و یک گروه محدود، یعنی دستگاه حاکمه را، در این کشورها زیر نفوذ می‌آورید و با خود همراه میسازید و در نتیجه مردم واقعی خواه و ناخواه بطرف دیگر متمایل میشوند.

امروز در آسیا یا در هر جای دیگر خیلی بیشتر اهمیت دارد که شما مردم را باخود داشته باشید تا اینکه گروههای حاکمه زیر نفوذتان باشند.

نهر و از کتاب تیبورمند «گفت و شنود با آقای نهر و» ترجمه : محمود تفضلی.

تحلیل شخصیت فروید

ترجمه واقتباس از هرایر خالاتیان

چون زمانی که فروید پسیکوآنالیز (روانکاوی) را اختراع کرد صاحب نظری نبود تا شخصیت فروید را تحلیل کرده و او را براه راست هدایت کند، از اینرو خود او مبادرت باینکار نمود. اکنون اریک فروم یکی از آنالیست‌های برجسته معاصر که در بسیاری موارد با فروید اختلاف عقیده دارد، شخصیت مخترع روانکاری را تحت مطالعه و تشریح قرار داده است. این اولین تحلیل نیست ولی بی‌شبهه بهترین آنهاست. مولف آلمانی تژاد در تالیف خود موسوم به «رسالت زیگموند فروید» بر شرحی که ارنست جونس شرح حال نویسنده فروید در خصوص تحلیل شخصی فروید نگاشته و آنرا یک «پیروزی فنا ناپذیر» قلمداد نموده است، باشک و تردید مینگرد. شرحی که اکثر گروه‌های روانی فروید را نادیده گرفته است. اریک فروم که بجز روانشناسی بر علم الاجتماع و فلسفه نیز مسلط میباشد علاوه میکند که در شخصیت و طبع فروید معایب بزرگ زیادی بود که وی در تمام عمر خود آنها را همراه داشت.

منتخباتی از تالیف اریک فروم

«قدان حرارت و شوق نسبت به عشق و التذاذ از زندگی» از خصوصیات شخصیت فروید بودند. «فروید در زندگانی شخصی با عشق چنان رفتار میکرد که گوئی گلی را در لای کتاب فشرده باشند. «عشق برای فروید فقط یک موضوع علمی بود... موضوعی خشک و عقیم». «جالب‌تر از همه: «فروید این سخنگوی بزرگ جنسیت رویهم رفته یک زاهد و پارسای کامل بود. برای فروید هدف زندگانی یک شخص متمدن عبارت بود از فشردن و پس‌راندن تحریکات و امیال جنسی». «نوشته‌های فروید خود شواهد روشنی هستند برای اینکه حتی در ورای یک وصلت ایدآلی و عالی توانائی جنسی فروید از سن ۴۱ سالگی ببعداز بین رفته بود.

مذهب جدید

«در روحیه فروید عدم وجود اعتماد بنفس و استقلال روحی... عناصر اصلی و مرکزی را تشکیل میدادند. «فروید عمیقاً محتاج بمهر و حمایت مادری بوده است. فروید وقتی آنرا داشته دارای اعتماد بنفس بوده و زمانیکه آنرا از دست داده، نومید و رنجور گشته است. همین قضیه چه از حیث احساسی و چه مادی ویرا بر آن داشته است که وابستگان خود را تحت کنترل قرار دهد تا باینوسیله خود نیز بر آنها متکی شود.»

اگر چه فروید کمپلکس اودیپ را که آنچنان باحرارت درباره آن مناظره مینمود،

از احساس شخصی خود نسبت بپادشاه و تکامل داده بود ، معذک فروم معتقد است که فروید شدت آنرا حتی از شخص خود هم پنهان نگاه داشت . در حالیکه کشف : «میل بوابسته و مانوس ماندن بپادشاه» یک واقعه قابل ملاحظه بود . فروید با محدود کردن آن بامیال غریزی ، ارزش آنرا از میان برد . باصطلاح آنالیتیک «انس و نزدیکی فروید بپادشاه اساس کشف مذکور بود و مقاومت او در مشاهده نزدیکی خود بپادشاه علت تحدید و تحریف آن کشف مهم گردید .»

فروم اظهار میدارد که بطور کلی «هدف فروید ایجاد جنبشی برای استخلاص اخلاقی انسانها بود ، یعنی ایجاد یک مذهب جدید علمی و دنیوی برای یک گروه منتخب که وظیفه داشت بشریت را راهنمایی کند .» ولی چه اتفاق افتاد ؟ «تمایلات پیشوائی» در میان پیروانی که اعتقادات قوی مذهبی ، سیاسی ، و فلسفی نداشتند ولی در عوض دارای احتیاج نهائی نسبت بآن بودند ، مورد بازخواست و پاسخگوئی قرار گرفت و آنها در داخل «جنبش» همه چیز یافتند : «یک دکم ، یک رهبر ، یک تشریفات خشک ، یک سلسله مراتب ، احساس دارا بودن حقیقت و برتر بودن بر دیگران .»

میوه منع شده

بنظر فروم عمومیت و محبوبیت بزرگ روانکاوی از سال ۱۹۳۰ در دنیا و خصوصاً در ایالات متحده به سبب همان اساس روانی فوق الذکر بوده است . «در ایالات متحده ، طبقه متوسطی هست که برای آنها زندگانی مفهوم خود را از دست داده است ... آنان در جستجوی مفهوم و معنی زندگانی هستند یعنی ایده‌ای که آنان را به تعبیری از زندگانی متمایل سازد که خواستار ایمان و از خود گذشتگی نباشد .» در این مورد فروید همواره متذکر میگردید که بیماران «کمتر خود را شفا یافته می‌پندارند مگر وقتی که با احساس شادی آوری درمی‌یابند که ملجأ و پناهگاه روحی پیدا کرده‌اند .»

با وجود همه این انتقادات ، فروم : فروید را «یک شخصیت حقیقتاً بزرگ» میدانند . او قبول میکند که «فکر غربی با کشفیات فروید بارور شده است ، و آینده بدون میوه‌های آن باروری غیر قابل تجسم میباشد .» و اما مهارت می‌خواهد تا میوه‌های فاسد را از میان سیب‌های سالم چید .

«تایم» شماره ۹ فوریه ۱۹۵۹ صفحه ۴۵

درباره هدف و وسیله

هنگامیکه چند سال پیش آقای نارندادو (Narenda Dev) سوسیالیست معروف هندی برای دیدار کشور ما آمده بود اظهار علاقه نمود که چند نفر از فلسفه دانان ما را ملاقات کند. آنچه پیش از همه چیز توجه وی را بخود معطوف می‌داشت دانستن این مطلب بود که آیا مارکسیست های ما موضوع ارتباط بین هدف و وسیله را چگونه تلقی میکنند. آیا - فلسفه دانان ما نیز چنین تصور میکنند که وقتی يك هدف عالی اخلاقی و انسانی مطرح باشد دیگر وسائل نیل به آن هر چه می‌خواهد باشد بدون اهمیت است؟ وی روی این نکته اصرار می‌ورزید که مسئله مزبور اهمیت عظیم ایدئولوژیک دارد و عده زیادی از افراد مردم، طرز تلقی خود را نسبت به کمونیسم بر حسب روشی میدانند که کمونیسم در پاسخ بدین سؤال در پیش می‌گیرد .

در وهله اول ، بنظرم چنین رسید که فیلسوف کهن سال هندی در تکیه بر اهمیت این عامل اخلاقی کمی افراط میکنند. داشتم پیش خود این موضوع را حمل بر مشخصات روحیه و طرز فکر هندی که تحت تاثیر فلسفه اخلاقی باستانی هند ، جنبش گاندی و غیره قرار داشت مینمودم . اما از همان هنگام و امروز از نو ، حوادثی که ما شاهد آن بوده و هستیم مرا وادار نموده است که روی نظر نارندادو مرتباً بیاندیشم .

امروز که اردو کیسه جدید بر ضد کشور ما بشدیدترین مرحله رسیده ، سؤال زیر بناچار مطرح میشود .

يك انسان باشراف معمولی را در نظر آوریم که در سالهای حاضر یعنی اواخر دهه ششم قرن بیستم زندگی میکند و بهیچ حزب سیاسی وابسته نیست اما دارای تربیت و فرهنگ کافی است که این نوع مسائل کلی ایدئولوژیک تفکر او را برانگیزد . واقعاً به بینیم سوسیالیسم امروز از نقطه نظر اخلاقی و انسانی بچشم چنین فردی چگونه جلوه میکند ؟

این انسان معمولی که از لحاظ نوعی اکثریت نسل بشری را تشکیل میدهد محققاً يك فرد ارتجاعی نیست . او عقیده ندارد جهانی که ما در آن زندگی میکنیم «بهترین جهان ها» است و عقیده ندارد برای آن که انسانیت و عدالت بیشتری در روابط بشری بوجود آید ، هیچ چیز این جهان حتی بنحو اساسی نباید تغییر کند اما غالباً این فرد بدرستی نمیداند برای تحقق عملی جهان بهتر چه باید کرد . در زمان ما هر سیستم ایدئولوژیک و یا بهتر بگوئیم هر حزب سیاسی راه مختلفی را پیشنهاد میکند . هر يك از احزاب مزبور این یا آن ارزش واقعی از قبیل آزادی ، دموکراسی ، رفاه ، صلح جهانی ، سطح بالاتر زندگی و غیره را وعده میدهد . اگر جریان حوادث انسان معمولی مورد بحث ما را در جریان يك فعالیت معین بیافکند در آن صورت قبل از آنکه وی بتواند در این موضوع کاملاً و عمیقاً فکر کند ، انتخاب راه خود بخود صورت گرفته است .

یکی پوزادیت شده زیرا شغلش تجارت جزء است و از پرداخت مالیات خوش نمی‌آید. دیگری محافظه کار است زیرا جداعلی و پدر او چنین بوده است. سومی کمونیست است زیرا در دوره جنگ تمام اهالی دهی که در آن زندگی میکرده علیه نیروی اشغالگریا-خاسته‌اند و غیره.

ولی اگر این فرد بخواهد خودش تا حدود معینی آزادانه، سمت فعالیت خود را انتخاب کند، اگر بجای آنکه اجازه دهد اصل و نسب اجتماعی و جریان حوادث او را از اینطرف بآن طرف بکشاند بخواهد بااراده شخص خود موقعیتی را که در جهان معاصر بمهده وی محول میشود اشغال نماید، در اینصورت هر قدر هم که لیبرال باشد و هر اندازه هم مایل باشد در یک جنبش واقعا مترقی فعالیت کند باز در اغلب موارد در این انتخاب دچار اشکال میشود. وی همواره تضادهائی بین ثوری و عمل، بین آنچه که ادعا و اعلام میکنند و آنچه در واقعیت امر عمل می‌نمایند کشف میکند و متأسفانه بنظرش می‌رسد که از این نقطه نظر بسیاری از کمونیست‌ها مستثنی نیستند.

از یکطرف فرد مورد بحث نمیتواند سریعاً بدین نکته توجه نکند که مارکسیسم امروزه تنها ایدئولوژی است که یک ایدآل اجتماعی مشخصی را مطرح میسازد و در جمله پردازی‌ها و وعده‌های عمومی و کلی گم نمیشود.

از طرف دیگر وی نمیتواند یک حقیقت بسیار ساده را ملاحظه ننماید. هدف - مارکسیسم این است که بجای اجتماع کنونی، اجتماعی ایجاد نماید که از نظر اقتصادی، از نظر سیاسی و از نظر انسانی عالی‌تر باشد.

اما سائلی که در راه تحقق هدفی چنین بلند بکار میرود غالباً غیر اخلاقی و غیر انسانی است حتی اگر از نقطه نظر یک بورژوازی کهنه مورد توجه قرار گیرد مثلاً از جمله سائلی که بدان متوسل میشوند دروغهای عمدی است. میلیون‌ها نفر را وادار میکنند نظریاتی را قبول و علناً تبلیغ نمایند که اولاً کاملاً متناقض با آن چیزی است که تادیروز تبلیغ میشد و ثانیاً بهمین جهت حتی سازندگان آنهم بدان عقیده ندارند. عهدشکنی و نقض قول نیز در ردیف همین گونه سائل است. در کتب اخلاقی بزرگت میتوان برای اعمال کاملاً غیر اخلاقی مثالهایی کاملتر از این‌ها بیان نمود.

انسان معمولی در هندوستان یا در دانمارک ویا در بولیوی آنقدر ها هم فکرش محدود نیست که از خود سؤال نکند چگونه افرادی که بدین ترتیب رفتار میکنند خواهند توانست اشکال زیباتر و انسانی‌تر زندگی را بسازند. اگر واقعیت کنونی چنین است چه تضمینی وجود دارد که آینده غیر از این باشد؟ اگر اینها از هم اکنون شروع نکنند کم‌کم همین هدفهای عالی را در مورد خودشان تحقق بخشند آیا هرگز قادر به تحقق آن در اجتماع آینده خواهند بود؟ آیا بطور کلی هرگز نیل بهدفی معین با سائلی که بنحو اساسی ماهیت اختلاف داشته باشد ممکن خواهد بود؟

باید یکبار برای همیشه گفته شود که این نظر که «در مبارزه همه اسلحه‌ها مجاز است»، یک مورد خاص از یک اصل کهنه مورد قبول ژروئیت‌هاست که «هدف، وسیله را توجیه میکند». هر چند کلاسیک‌های مارکسیسم بطور کافی به مطالعه مسائل اخلاقی نپرداخته‌اند

ولی میتوان گفت که مارکسیسم با در نظر گرفتن روح و اصول اساسی آن بهیچ وجه نمیتواند نظریه‌ای را که چنین عوامانه ، تنگ نظرانه و غیر اخلاقی باشد تأیید نماید .

قبل از همه چیز برای آنکه نیل به هدفی میسر شود باید انسانهایی باشند که از نظر ذهنی آماده برای مبارزه آن هدف بوده و از نظر عینی قادر به چنین کاری باشد . یکی از ترفهای اساسی مارکسیسم تأیید میکند که انسان موجودی است دارای فعالیت خلاقه که آگاهانه و طبق یک نقشه معین ، شرایط زندگی خود را در تطابق با تمایل عینی تکامل اجتماعی تغییر میدهد . اگر سوسیالیسم یک هدف است ، اگر منظور از سوسیالیسم فقط ملی کردن صنایع با اضافه کمیت معین تولیدات نیست . اگر مفهوم سوسیالیسم شامل ایده یک درجه عالی انسانیت در روابط اجتماعی نیز هست ، در اینصورت تحقق هدف مزبور بدون وجود داشتن انسانهایی که با نیروی بیان و قبل از همه با نمونه قرار دادن خود تربیت توده‌ها را به عهده گیرند و انسانهای تکرو ، خودخواه و حریص برای پول و قدرت را مبدل به انسانهای بی نظر ، متواضع و اجتماعی نمایند خیالی کاملاً موهوم خواهد بود .

نیل به هیچ هدفی ، هر قدر هم آن هدف از لحاظ عینی لازم باشد ، بطور خود بخود صورت نخواهد گرفت . در حقیقت قوانین عینی بشکل تمایلات گوناگونی که یکدیگر را قطع کرده و باهم تصادم مینمایند عمل مینمایند بنحوی که انسانها در موقع اقدام و عمل ، خود را مواجه با چندین امکان مختلف می‌بینند . بنا بر این نتیجه میشود که از یکطرف تحقق هدفی که از لحاظ عینی ممکن باشد بستگی بوسائلی دارد که بدان متوسل میگردد و از طرف دیگر برای نیل بان هدف ، خصلت و سببیه انسان‌ها دارای اهمیت اساسی است . ولی اینهم واضح است که خصلت و سببیه انسان به تبعیت اعمالی که بدان دست میزند تغییر می یابد . طرز عمل و رفتار انسان در شرایط معین عبارت از آن قسمت مادی وجود انسانی است که اندیشه‌ها ، طرز تفکر و مختصات روحی وی بدان بستگی دارد فکر می‌کنیم چه خواهد شد اگر فرد انسانی پس از آن که بطور قطع هدفی برای زندگی خود تعیین نمود و راه مبارزه بر ضد بندگی و اقیاد ، بر ضد کینه توزی و بدخواهی ، علیه استثمار و ترسی که عده‌ای از افراد بشر بردیگران تحمیل نموده‌اند انتخاب کرد ، خودش در طی یک دوران نسبتاً طولیل دروغ بگوید ، کینه‌توزی و تنفر را پیش سازد ، استثمار کند و ایجاد وحشت و ترور نماید؟ در آنصورت آیا باز هم با همان شور و اشتیاق بسوی همان هدف پیش خواهد رفت ؟ و آیا یک موضوع باز هم مهمتر ، آیا خواهد توانست همیشه آن هدف را بی کم و کاست و با تمامیت تحقیق بخشد ؟ بطور قطع نه . بیهوده وی اصل و نسب پرولتاریائی دارد . بیهوده دارای سابقه درخشان انقلابی است . نوع دوستی او که در گذشته صادقانه بوده ، عشق او به بشر که شاید کمی انتزاعی است و همچنین معتقدات ایدئولوژیک او همه اینها بیهوده است . بتدریج و تقریباً بنحو غیر محسوس این فرد تغییر ماهیت میدهد . و مبدل به یک شخصیت کاملاً دیگری میشود . محرك او عبارت از خونسرد ترین حس عملی است . وی مبدل به آدمی وقیح ، نادرست و سالوس میشود . هدفی که قبلاً برای خود تعیین نموده و هنوز هم آنرا از دست نداده ، در ذهنش صورت ثابت و متحجر بخود گرفته و بشکل مفاهیمی از قبیل «انقلاب ، سوسیالیسم ، جامعه بدون طبقات ، دیکتاتوری پرولتاریا» درآمده است . ولی در عین حال این مفاهیم معنی و محتوی خود را تغییر

داده و کلماتی که برای بیان آن بکار می‌رود معانی دیگری بخود گرفته است. مثلاً نزد مارکسیست هائی که در مجله «مسائل فلسفی» مینویسند مصداق اترناسیونالیسم پرولتاریائی اخلاص و جان‌نثاری نسبت بدولت شوروی است از معنی اصلی کلمه اترناسیونالیسم چه باقی مانده است؟

بنابر این قدر متیقن این است که اشتباه عمیقی خواهد بود اگر ادعا شود ممکن است به یک هدف انسانی به وسائل غیر انسانی نائل آمد زیرا بکار بردن اینگونه وسائل روی خصائل انسانهایی که بدان دست می‌زنند عمیقاً تاثیر میکند، و این تغییر خصلت، موقعیت را بطور کامل تغییر میدهد و هدف آنطور که قبلاً در نظر گرفته شده بود غیر قابل تحقیق می‌شود. در برابر این سازندگان تاریخ که بهت‌زده شده‌اند، تحریفات و تغییر شکل بالا کاملاً غیر منتظره ظاهر می‌گردد. بعضی از آنان بنحو غم‌انگیزی به‌واهی بودن انتظارات خود پی‌می‌برند و برخی دیگر که به مقاومت روز افزون برخورد میکنند بکار بردن روش‌های خشونت‌آمیز و وحشیانه را شروع میکنند و ذهن آنان بطور غیرآگاهانه هدفهای عالی، خصائص اصیل خود را از دست میدهد و مرتباً از ایدآل اجتماعی که توده‌ها قبول کرده‌اند دورتر می‌شود.

سوسیالیسم معاصر در برابر یک انتخاب قرار گرفته است: «بودن یا نبودن» - بودن بدین معنی است که منجمله روش‌های مبارزه‌ای بکار برده شود که شایسته هدفهای عالی سوسیالیسم باشد. در آخرین تحلیل، این بدان معنی است که باید برای ایجاد یک اخلاق نوین و انسانی‌تر در روابط بین افراد و بین ملت‌مبارزه نمود.

از خواب گران خیز

ای غنچه خوابیده چو نرگس نگران خیز
کاشانه ما رفت بتاراج غمان خیز
از ناله مرغ سحر از بانگ اذان خیز
از گرمی هنگامه آتش نفسان خیز
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز
از خواب گران خیز
خورشید که پیرایه بسیمای سحر بست
آویزه بگوش سحر از خون جگر بست
از دشت و جبل قافله ها رخت سفر بست
ای چشم جهان بین بتماشای جهان خیز
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز
از خواب گران خیز
خاور همه مانند غبار سر راهی است
یک ناله خاموش و اثر باخته آهی است
هرزده از این خاک گره خورده نگاهيست
از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز
از خواب گران خیز

دریای تودریاست که آسوده چو صحراست ؟
 دریای تودریاست که افزون نشد و کاست
 بیگانه آشوب و نهنگ است چه دریاست
 از سینه چاکش صفت موج روان خیز
 از خواب گران خواب گران خواب گران خیز
 از خواب گران خیز
 فریاد ز افرنگ و دلاویزی افرنگ
 فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ
 عالم همه ویرانه لچنگیزی افرنگ
 معمار جهان باز بشعمیر جهان خیز
 از خواب گران خواب گران خواب گران خیز
 از خواب گران خیز

آرامش طلبی و ضعف

.... اما میل دارم که مردم میان افکار آرامش طلبانه و ضعف تفاوت بگذارند
 با نرمی و آرامش سخن گفتن دلیل ضعف نیست . متأسفانه کلمات نرمی و
 آرامش بصورت يك ناسزا درآمده و تقریباً هم معنی و معادل تسلیم گشتن است.
 ولی آیا در نرمش و ملایمت بشرط آنکه از اصول اعتقادات و نظریات خود
 دست برنداریم چه عیبی هست ؟ مسئله اصلی اینست که ما از اصول مورد نظر
 خویش دست بردار نباشیم . بعلاوه از قدیم الایام بما گفته شده است که باید
 بادشمنان نیز بشکلی انسانی و مودبانه رفتار کرد . بدین قرار من هم تصور
 میکنم که باید با روش تمدن آمیز و شایسته عمل کرد و نباید بابتذال سخن
 گفت صرف نظر از همه چیز انسان نمیتواند وقتی که در حال يك تحریک
 و خشم دائمی است و دل و جانش از کینه و نفرت لبریز است با روشنی
 فکر کند .

نهری ، از کتاب تیورمند « گفت و شنود با آقای نهری »

ترجمه : محمود تفضلی

سیاست سوسیالیستی برای مناطق کم رشد

مصوبه دومین کنگره انترناسیونال سوسیالیست (میلان اکتبر ۱۹۵۱)

مقدمه

۱- هدف انترناسیونال سوسیالیست رهائی تمام افراد از بندگی اقتصادی، روحانی و سیاسی و ایجاد یک جامعه جهانی براساس اصول آزادی و برابری و همکاری داوطلبانه میان ملت های آزاد است. انترناسیونال سوسیالیست خواستار آزادی همه ملت ها است و هر نوع تبعیض نژادی و هر سیستمی که دنیا را به ملل برتر و ملل پست تقسیم کند رد میکند.

۲- او برای رسیدن باین هدف در تلاش برقراری حقوق قانونی مساوی و موسسات دمکراتیک در تمام کشورهاست که بوسیله آن آزادی سیاسی و اقتصادی و رفاه همه مردم را حفظ کرده و توسعه بخشد.

انترناسیونال در جستجوی آنست که میان کشورها هم بستگی هائی ایجاد کند که بیان اتحاد اساسی تمامی نوع انسانی باشد و آرزوهای حق مردم را برای یک زندگانی کامل و آزاد تصدیق کند. انترناسیونال ارزش فرهنگ های مختلف را تصدیق میکند و خواستار بالا بردن شأن انسانی در تمام سرزمین ها است.

۳- از اینرو انترناسیونال سوسیالیست بدون استثناء هر نوع امپریالیسم سرمایه داری را که ملت ها را بزنجر تسلط سیاسی و استثمار اقتصادی کشیده و سبب رشد افسانه نفرت انگیز برتری نژادی میشود رد میکند. انترناسیونال، همچنین، استبدادی را که امپریالیسم کمونیستی درصدد تحمیل به ملت های جهانست مردود می شمارد.

فشار و استثمار هرملتی، باوجود هر نوع توجیه ایدئولوژیک که ممکن است برای آن پیدا کنند، کاملاً مخالف اصول سوسیالیسم دمکراتیک است.

۴- انترناسیونال سوسیالیست رشد و آگاهی ملی را بعنوان مرحله ای در رهائی همه ملل میشناسد. تبلیغات کمونیستی کوشش میکند که توسط بهره برداری از حرارت ناسیونالیستی دنیا را بخاطر مقاصد خود تقسیم کند. سوسیالیست ها ناسیونالیسم شوونیستی را محکوم میکنند، زیرا وحدت بین المللی را انکار مینماید. آنها رشد و توسعه سوسیالیسم دمکراتیک را بعنوان اساسی برای ارضاء آرزوهای اصیل ملی در چهارچوب یک جامعه بین المللی ملاحظه مینمایند.

۵- سوسیالیست ها نهضت های آزادی مناطق غیرمستقل را به پیش میرانند. آنها برای ایجاد سریع شرایطی که در آن بتوان به خود مختاری کامل نائل شد تلاش میکنند آزادیهای سیاسی برای سوسیالیست ها هدفی عالی است. آنها میخواهند که استثمار

و عقب‌ماندگی را ریشه‌کن سازند نه آنکه از آن بهره‌برداری کنند.

۶ - سوسیالیستها در مبارزه خود بخاطر رسیدن به خودمختاری کامل برای مناطق غیر مستقل و دولت‌های مربوطه ، باید توجه کامل خود را به روابط دائم‌التراید میان ملل دنیا بخاطر رسیدن بهمکاری صلح‌آمیز میان ملت‌های آزاد معطوف دارند .

۷ - جمعیت کثیری از مردم جهان هنوز دچار قحطی های موسمی ، فقر شدید ، بیسودی و مرض هستند . بکار بردن تکنیک بدوی در زمین که دائما فرسوده‌تر میشود ، محصولات را کمتر و ادامه‌پذیری را مشکلتر میکند .

در بسیاری از مناطق کم‌رشد این وضع بعلت ازدیاد سریع جمعیت که توسعه منابع تولیدی جدید را برای بالا بردن سطح زندگی غیر موثر میسازد بدتر شده است . این شرایط غیر انسانی منافی با اصل سوسیالیستی تساوی فرصت برای افراد و جوامع میباشد . این شرایط مانع بزرگی در راه توسعه دموکراسی جهانی و پیشرفت انسانی است و خطری اخلاقی و اقتصادی برای همه‌است . این وضع برای صلح‌خطر و برای سوسیالیستها دعوت بمبارزه است .

۸ - تمام ملل يك منفعت حیاتی در بالا بردن سطح مادی و فرهنگی مناطق کم‌رشد دارند دموکراسی ، فراوانی و صلح مستلزم عام‌المنفعه کردن کامل منابع طبیعی ، ازدیاد تولید در مناطق کم‌رشد ، و تجدید توزیع درآمد جهانی بخاطر از بین بردن شکاف بین سطح زندگی در قسمت‌های مختلف دنیاست .

۹ - از اینرو انترناسیونال سوسیالیست برای پذیرفتن آزادانه يك نقشه جهانی برای کمک متقابل از طرف همه‌ملل که حمله‌ای همه جانبه بفرق در همه‌جا بوده و عملاً تظاهر وحدت منافع تمام مردم کارکن در سراسر جهان خواهد بود فعالیت میکند .

I

وظیفه سوسیالیستها در مناطق کم‌رشد

۱ - ملت‌های مناطق کم‌رشد بنحو روزافزونی از فقر خود آگاه میشوند مع هذا بسیاری از ساکنین قسمت اعظم این مناطق هنوز در مقابل این وضع يك حالت تسلیم و بی‌اعتنائی دارند . آنها از روی جهالت‌گاهی اوقات در برابر افکار و تکنیک جدید که سطح زندگی آنان را بالا خواهد برد مقاومت میکنند . از اینرو تعلیم و تربیت را باید در تمام زمینها بسط داد . یکنوع حالت روانشناسی باید بوجود آورد که در آن تکامل اقتصادی و اجتماعی بتواند پیش برود . سوسیالیستها لازم است اعتماد و همکاری توده‌ها را در کشورهای خود برای برطرف ساختن بی‌اعتنائی و جهل جلب نمایند .

۲ - برای اینکه توسعه اقتصادی به پیش برود نباید تنها مردم طالب پیشرفت باشند بلکه مقررات و موسسات اجتماعی ، اقتصادی ، قانونی و سیاسی آنها باید موافق آن باشد . تغییراتی اساسی لازم خواهد بود . آن روابط اقتصادی که فرد را از بدست آوردن حاصل زحمش محروم میکند باید از میان برداشته شود . قیود کاست‌ها (طبقات مسدود) باید منسوخ شود . سیستم قانونی و سیاسی که قدرت را

در دست طبقه کوچکی برای حفظ ثروت و امتیازاتشان متمرکز میکند باید از میان برداشته شود.

در تحت حکومت رهبران ارتجاعی و خودپسند یافاسد، توده ها بی علاقه و افسرده باقی میانند و یا زمینه مساعدی میشوند برای هرایدئولوژی که با آنها، هرچند بدروغ، وعده وسیله زندگی بهتر را میدهد. با دادن رهبری قوی و شرافتمند میتوان تودها را از شوق و آرزو برای پیشرفت انسانی ملهم ساخت.

سوسیالیستها در مناطق کم رشد هدفشان بوجود آوردن چنین رهبری خلاقیست.

۳ - به توسعه و تکامل اقتصادی که سطح زندگی توده های مایوس را بالا خواهد برد توسط هیچک از اشکال سرمایه داری نمیتوان رسید، بلکه توسط طراحی سوسیالیستی میتوان بآن نائل شد. سیاستی بر اصول سوسیالیسم جوهر و ذات این وظیفه است. چنین سیاستی همچنین مسئله رشد جمعیت و مهاجرت را که مطالعات بیشتری لازم دارد بحساب خواهد آورد.

۴ - سوسیالیستها در مناطق کم رشد کوشش میکنند حکومت هائی روی کار بیاورند که معتقد بفرورم ارضی باشند. تجدید توزیع زمین در بسیاری از کشورها که سطح زندگی و ظرفیت تولیدی پائین است و در مناطقی که قسمت بزرگی از نیروی کار در کشاورزی بکاربرده میشود دارای اهمیت حیاتی است.

از اینرو سوسیالیستها انتظار دارند که حکومت های مناطق کم رشد قوانینی برای از بین بردن فئودالیسم کشاورزی وضع کنند و بدینوسیله در جاهائیکه مناسب است یک سیستم زارع - مالک بوجود آورند و برای زارعین مستاجر تأمین اجاره داری و سهم عادلانه ای از محصول کارشان تأمین نمایند.

این امر آنان را تشویق خواهد کرد که باجرات بیشتری سرمایه گذاری کرده و تکنیک مترقی را بپذیرند و کوششهای جدیدی برای ازدیاد تولید بعمل آورند و بدین ترتیب سطح زندگی خود را بالا ببرند. و بالاخره زمین های بایرا باید کشت نمود.

۵ - سوسیالیستها در جستجوی اقداماتی هستند تا برای زارعین در مورد وام گرفتن و جوه لازم که آنها را بادامه عملیات با وسائل مناسب و بدون بارسنگین قرض قادر سازد تسهیلات فراهم آورند. آنها ایجاد واحدهای کشاورزی را که محصول را بحد اکثر میرساند و تأسیس سازمانهای تعاونی مناسب را تشویق میکنند.

۶ - سوسیالیستها بخاطر یک برنامه عمرانی که برای صنایع محلی در اقتصاد دهقانی ابزار بهتر و تکنیک مترقی را، هم در تولید و هم در سازمان، فراهم ساخته و در جاهای مناسب کارخانه هائی در تحت اداره طبق نقشه بنا نماید فعالیت میکنند.

۷ - سوسیالیستها از توسعه قوانین کارگری و مقررات صنعتی که از استثمار کارگران در همه جا جلوگیری کند پشتیبانی میکنند. آنها تعلیمات حرفه ای را در تمام زمینه ها تشویق می نمایند.

۸ - سوسیالیستها در تلاش آندند که ارگانهای لایق و قابل اعتماد باسرویس های مناسب

تکنیکی و حرفه‌ای، که برای يك طراحی مؤثر اقتصادی جنبه حیاتی دارد، ایجاد کنند. توسعه و عمران مناطق کم‌رشد تنها بسته باقدام حکومت نیست، بلکه هم‌چنین بابتکار افراد، جوامع و نهضت‌های داوطلبانه بستگی دارد. ازاین‌رو سوسیالیستها در جستجوی آنند که این نوع فعالیت‌ها را در میان ملل ترویج و تشویق نمایند و احزاب سوسیالیست را سازمان دهند و اتحادیه‌های آزاد کارگری و سازمانهای دهقانی و انواع اقدامات تعاونی را بنا نهاده و تقویت کنند و بتکامل جامعه الهام بخشند.

۹ - هدف آنها متوجه ایجاد تعادل اقتصادی است که برطبق احتیاجات خود ملت‌های آنها بوده و مطابق احتیاجات اقتصاد جهانی در حال رشد باشد. این امر متدرجاً موجب رفاه تمام مردم کارکن در سراسر جهان خواهد شد.

II

وظیفه سوسیالیستها در کشورهای پیشرفته

۱ - سوسیالیست‌ها تصدیق میکنند که برانداختن فقر شدید در سراسر جهان بهمان اندازه که مسئولیت اخلاقی کسانی که در مناطق کم‌رشد زندگی میکنند میباشد، مسئولیت اخلاقی ملل کشورهای پیشرفته نیز هست.

۲ - آنها تصدیق میکنند که تغییرات وسیع اقتصادی و اجتماعی بخاطر امر آزادی و انسانیت در سراسر جهان که برای ایجاد يك سطح زندگی شایسته برای میلیونها مردم ستم‌دیده ضرورت دارد، باید توسط همکاری با ملل پیشرفته دنیای آزاد انجام گیرد. گرفتن کمک مادی از این کشورها لازم است زیرا مقدار سرمایه موجود در مناطق کم‌رشد برای حمایت از توسعه سریع پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کاملاً غیر کافی است.

۳ - مناطق کم‌رشد محتاج سرمایه‌گذاری از هر نوع هستند. بعضی از این سرمایه‌گذاریها مستقیماً مخارج خود را جبران نخواهند کرد و باید از درآمد ملی کشورهای مربوطه یا توسط کمک خارجی بشکل کمک بلاعوض تأمین شوند.

این سرمایه‌گذاریها سطح بهداشت و فرهنگ را بالا خواهد برد و تکنیک اداری حکومت را بهبود خواهد بخشید. مناطق توسعه نیافته محتاج بیمارستان، درمانگاه و مسکن بهتر و نیز محتاج مدرسه، مدارس فنی و مراکز تعلیمات حرفه‌ای هستند. هم‌چنین سرمایه‌گذاری در تحقیقات علمی و سرویس‌های آماری و غیره، که بدون آنها عمران طبق نقشه نمیتواند صورت گیرد، لازم است.

۴ - آنها نیازمند سرمایه‌گذاری طولی‌المدت در تجهیزات اساسی، برای حمل و نقل و ارتباطات، برای توسعه نیروی برق، برای طرحهای آبیاری و بهره‌برداری از زمین و فعالیت‌های عمومی مشابه می‌باشند.

۵ آنها محتاج سرمایه‌گذاری در عوامل سودساز اقتصاد خود، در کشاورزی و صیدماهی در منابع معدنی و در صنایع بدوی و دستی هستند.

۶ - چنین توسعه و تکاملی نمی‌تواند بدون ازدیاد قابل ملاحظه سازمان‌دهندگان لایق

از کارمندان اداری تا تکنیسین های مختلف ، که بخاطر منفعت عمومی کارکنند ، انجام گیرد. سوسیالیستها کوشش میکنند که اقدام دولت ها را در کمک بمنطق کم رشد توسط مساعدت مالی و تکنیکی تسریع و تشویق نمایند . آنها در مورد همکاری بین المللی برای تکمیل کوشش هایشان جهت انجام این وظائف تاکید میکنند .

۷ - سوسیالیستها نقشه‌هایی را که تنها بمنافع تنگ نظرانه و کوتاه مدت ملل کشورهای صنعتی خدمت میکند و متناقض با اصول اساسی تساوی در روابط میان ملت‌هاست رد میکنند . آنها نظریه تفوق در برابر ملی که کمتر مرفه هستند را مردود می‌شمارند و کوشش میکنند که روابط و همبستگی جدیدی برپایه احترام متقابل و همکاری بنفع احتیاجات اقتصادی مشترک بوجود آورند .

۸ - در مورد مشکلات موسمی مانند قحطی باید کمک های فوری داده شود . کمک طولی مدت برای سرمایه گذاری را باید حمایت کرد تا برای کشورهای کم رشد از دیاد دائمی خدمت توسط زندگی ، توزیع عادلانه تر درآمد ملی ، و تأمین بیشتری برای ساکنین فقیر ، و حد اکثر امکان برای تحکیم اقتصاد و از دیاد تولید را تأمین نماید .

۹ - وظیفه اولیه سوسیالیستهاست که يك افکار عمومی بنفع مشارکت فعالانه در برنامه کمک بکشورهای کم رشد بوجود آورند ، حتی اگر این کوشش مستلزم فداکاریهای از طرف ملل کشورهای پیشرفته باشد .

III

برنامه جهانی برای کمک متقابل

۱ - اترناسیونال سوسیالیست از تمام سوسیالیستهای سراسر جهان میخواهد که در راه پشتیبانی مصرانه بخاطر برنامه جهانی کمک متقابل از صمیم قلب متحد شوند .

۲ - برنامه جهانی باید شامل سه مورد باشد : برنامه کلی جهانی ، برنامه های ناحیه‌ای و برنامه های دوجانبه .

۳ - برنامه کلی جهانی يك کوشش کوپراتیو برای تهیه کمک از يك سرمایه عمومی و برای ایجاد صندوق عمومی عمران خواهد بود .

مواد غذایی دارو و سایر لوازم را باید در این برنامه کلی فراهم کرد . احتیاجات کشور های مختلف را باید برآورد نمود ، زیرا تنها بدینوسیله است که می‌توان این لوازم را بنیچو عادلانه و موافق با احتیاجات ضروری توزیع کرد .

توسعه و تکامل اجتماعی ، مانند سرویس‌های بهداشتی و فرهنگی ، و کمک در زمینه های تکنیکی نیز ، برای اینکه در مساعی کارشناسان موجود و تحقیقات ، حداکثر صرفه جوئی استفاده شود ، باید در برنامه کلی تا آنجا که ممکنست سازمان داده شود .

۴ - برنامه های ناحیه‌ای آن دسته برنامه‌هایی خواهند بود که چند کشور کمک کننده در کمک به يك منطقه مرکب از چند کشور دریافت کننده ، که در آن منطقه منافع مشترک دارند ، همکاری نمایند .

- ۵ - برنامه‌های دوجانبه شامل کمک از یک کشور بکشور دیگر و از جمله کمک کشورهای متروپل به قلمروهای متحد و وابسته آنان در ماوراء بحار خواهد بود .
- ۶ - از تمام کشورها برای شرکت در تهیه این برنامه و اجرای باید دعوت نمود . شرکت از طرف کشورهای کمک کننده باید براساس توافقی باشد که در آن منافع آنها و شرکت آنها در سایر برنامه‌ها بحساب آمده باشد .
- هرگاه وضعیت جهانی اجازه کاستن از هزینه‌های دفاعی را بدهد میزان این کمک و مشارکت ممکن است افزایش یابد .
- طرح‌های موجود مربوط به کمک باید حفظ شده و توسعه یابد .
- اقدام مقتضی باید بعمل آید که بطور هم‌زمان موازنه مسائل پرداختی میان اروپا و حوزة دلار از طرفی و مسائل اقتصادی مناطق کم رشد از طرف دیگر حل و فصل شود .
- ۷ - برای اینکه برنامه جهانی عمران را تا آنجا که ممکن است موثر ساخت و برای اجتناب از درهم شدن برنامه‌ها و تعیین حق تقدم هر یک از آنها و در مورد فوری بودن هر کدام از موارد کمک ، هر سه نوع برنامه را باید با هم هماهنگ نمود .
- ۸ - برای ایجاد و اجرای این برنامه‌ها آژانس‌های اجرائی مورد احتیاج خواهد بود . آژانس‌های موجود مانند بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم ، اداره کمک فنی ، اداره بین‌المللی کار و سایر آژانس‌های مخصوص ملل متحد سرویس‌های مفیدی خواهند بود و نیز ممکن است که ایجاد آژانس‌های تازه‌ای ضرورت پیدا کند .
- ۹ - توسط یک کوشش همه جانبه در هر سه مورد فوق مللی که اکنون در مناطق کم رشد جهان در فقر شدید بسر می‌برند خواهند توانست از تنگنمی نجات یابند .
- منطقه جدیدی برای همکاری بین‌المللی میتواند بوجود آید . سیستم اقتصادی جهانی شالوده محکمی بدست خواهد آورد . دموکراسی تقویت شده و در سراسر جهان توسعه خواهد یافت . نوع انسانی مرحله دیگری بهمکاری مشترك المنافع ملل آزاد و برابر ، یعنی هدف مجاهدات سوسیالیستها ، نزدیک خواهد شد .

کتاب «سوسیالیسم...»

از نظر معلمین انشاء

انتشار کتاب «سوسیالیسم عملی یا اقتصاد مخلوط» موجب شد که در اطراف آن در چند مجله که علاقمند بمسائل اجتماعی هستند مباحثاتی صورت گیرد .

ما قبلاً بطور مختصر دربارهٔ این کتاب با ارزش آقای خالاتیان که جادارد دربارهٔ آن بحث و دقت کافی بعمل آید اظهار نظر کرده‌ایم . مطلبی که اکنون می‌نویسیم جنبهٔ دیگری دارد و مربوط است بطرز تلقی این کتاب از طرف «ادیبان» .

در نشریهٔ پائیز «راهنمای کتاب» دربارهٔ کتاب آقای خالاتیان نوشته شده است که این کتاب «ترجمه محض» است . آقای خالاتیان ضمن نامه‌ای که باین نشریه ودر شماره زمستان ۱۳۳۷ راهنمای کتاب چاپ شده پس از اشاره بادعای آن نشریه نوشته‌اند :

«یقیناً نویسندگان گرامی «راهنمای کتاب» از روی غرض قضاوت نمی‌کنند و غیب‌گو هم نیستند ، پس بنابراین دلائل یا لااقل شواهدی دارند که ترجمه‌بودن اثر مزبور را مدلل می‌سازد . از اینرو خواهشمند است بنام مطبوعات نام اصلی مولف و تالیفی که اثر نامبرده از آن ترجمه شده است برای روشن نمودن عموم معرفی نمائید» .

«راهنمای کتاب» در جوابی که با آقای خالاتیان تحت عنوان «اقتصاد مخلوط بانثای مخلوط» داده نوشته است که این کتاب «بدون تردید زائیده فکرواندیشه ایشان نمیتواند باشد . این نوع مطالب را باید از فرنگیها اقتباس کرد . یعنی تمام آن نکات علمی و پراصطلاح که در کتاب ایشان آمده از کتابهای فرنگی گرفته شده است . حال اگر از یک کتاب نباشد از دو یا سه کتاب است . دلیل ما بر ترجمه محض بودن کتاب جنابعالی همان چند جمله ایست که در منتخبات مجله نقل شده بود . دودیکر آنکه وظیفه مترجمان و مولفان است که ماخذ یا ماخذ فرنگی کتب خود را برای احترام به خواننده و هدایت او بدست بدهند . بقول ایشان ما که غیب‌گو نیستیم که اصل فرنگی کتاب را بیابیم» .

بنظر ما یک خواننده علاقمند و وارد بمسائل سوسیالیسم که کتاب آقای خالاتیان را خوانده باشد ، پس از خواندن چنین قضاوتی بدون شک اولین عکس العمل او عصبانیت خواهد بود . این تصویر نویسندگان راهنمای کتاب است که ظاهراً بمسائل سوسیالیسم و انعکاس آن در ایران وارد نیست ، نه تقصیر آقای خالاتیان که کتابش «پراصطلاح» است .

نویسندگان «علم و زندگی» که با افکار و نوشته‌های آقای خالاتیان چندین سال است آشنائی دارند بکسر نشریه «راهنمای کتاب» معتقدند که کتاب «سوسیالیسم عملی یا اقتصاد مخلوط» «بدون تردید زائیده فکرواندیشه ایشان است» . البته کسان دیگری هم در ایران یا کشورهای دیگر هستند که نظریاتی شبیه بآن دارند ولی این مطلب چه ربطی با «ترجمه محض» بودن

دارد؟ هر شخص اهل مطالعه میدانند که کسانی که مطالعات آنها بزبانهای فرنگی بوده و انشاء فارسی آنها زیاد خوب نباشد نوشته آنها تحت تاثیر سبک و اصطلاحات فرنگی خواهد بود. مخصوصا در مورد مسائلی مانند سوسیالیسم که اصطلاحات فرنگی مربوط بآن معادلی در زبان فارسی ندارد.

بنا بر این پرواضح است که آقای خالائیان «تمام آن نکات علمی و پراصلاح» را از زبانهای فرنگی و کتاب‌هایی که بآن زبانها نوشته شده گرفته‌اند. گویا نویسنده «راهنمای کتاب» انتظار داشته‌اند که آقای خالائیان اصطلاحات سوسیالیستی را از کلیله و دمنه یا ناسخ‌التواریخ گرفته باشند.

قابل توجه است که نویسندگان «راهنمای کتاب» و مجلاتی شبیه بآن که درباره يك سطر شعر از فلان شاعر مدتها تحقیق و مطالعه میکنند که اصل آنرا بیابند - و کار بسیار خوبی هم میکنند - اینطور بمسائل اجتماعی بی‌علاقه باشند که بصرف اینکه کتابی بانشاء «ادیبانه» نوشته شده باشد آنرا «ترجمه محض» اعلام کنند.

موضوع اینست که آقای خالائیان در ترجمه اصلاحات فرنگی و سواس دارد و اصل آنرا مینویسد.

ظاهرا نویسنده «راهنمای کتاب» فقط چند «فال» از کتاب آقای خالائیان گرفته و به «نکات علمی و پراصلاح» برخورد کرده‌اند. در غیر اینصورت چگونه ایشان ادعا میکنند که آقای خالائیان مآخذ کتابش را بدست نداده است؟ در حالیکه هر کس که خود کتاب را خوانده باشد میدانند که آقای خالائیان در هر جا مطلبی را از رساله یا کتابی نقل کرده مآخذ آنرا نیز بدست داده است. اگر این آقایان علاقه‌ای بمسائل اجتماعی ندارند میل خودشان است و کسی آنها را مجبور بمطالعه سوسیالیسم نمیکند ولی وقتی که چراغ «راهنمایی» را بدست میگیرند چرا خواننده را گمراه میکنند؟

امیدواریم از این پس منقدین این نشریه یا اصلا بحثی درباره کتب علمی و اجتماعی نکنند و بالااقل چند صدم آن دقتی را که در بحث راجع بآثار ادبی و تحقیقات هنری میکنند در کتب مربوط به جامعه‌شناسی نیز بعمل آورند و «دلیل» آنها «همان چند جمله‌ای که در منتخبات مجله نقل شده بود» نباشد.

منافع و علائق عده قلیلی در جهان که علاقمند بمفاهیم ارزنده آزادی هستند باید با منافع و علائق عده کثیری که بنان احتیاج دارند منطبق و یکی شود والا آزادی از دست خواهد رفت.

استفن اسپندر. از کتاب «خدای از دست رفته»

بقیه انعکاس .. از پشت جلد

سخن ما در انتقاداتمان قسمتی از مطبوعات بوده آنهم آن عنصر از مطبوعات که مدیریت آنهاست. بنابراین انتقاد ما متوجه مدیران محترم بعضی از مطبوعات بوده که آنها مسئول مستقیم منحرف شدن بعضی از نویسندگان هستند که حتی باید آنها نیز مورد حمایت جامعه قرار گیرند تا در زیر شرایط سخت مجبور و وادار بانحراف نشوند. بزرگترین عامل انحطاط مطبوعات همان (انعکاس) اداره شدن مطبوعات در روی اصول کسب سود خصوصی است که بعضی از مدیران رنگین نامه‌ها که خود عنوان تنگین را نیز بآن اضافه کرده‌اند باین نکته معترف شده‌اند و آنرا «عامل پسند خوانندگان» بودن نام نهاده‌اند. صرف نظر از اینکه هرچه هر خواننده و یا هر مشتری پسندید نویسنده و یا مدیر روزنامه نباید آنرا تهیه کند از طرف دیگر موضوع اینست که نویسنده و یا بهتر مدیر مجله خواننده خود را در چه محیطی جستجو میکند. بعنوان مثال اعلان یکی از رنگین‌نامه‌ها را که در روزنامه اطلاعات چاپ کرده‌اند اینجا نقل می‌کنیم و عوض اسم مجله شریفه اسم مادموازل دوپاری را جانشین آن مجله می‌کنیم که از بردن اسم خوداری کرده باشیم و هم مدیران محترم رنگین نامه‌ها خود تشخیص دهند که آیا این تعریف یا معرفی از یک مجله است و یا از یک زن خودفروش. اینک عین آن اعلان که فقط بجای اسم مجله که با حروف درشت و رنگ قرمز چاپ شده اسم مادموازل و یا یک بانوی یا شه‌را می‌گذاریم :

«بریزیت باردو، بوی بهار میدهد و عطر می‌باشد. بریزیت باردو، یک شاهکار دیدنی است. بریزیت باردو مثل یک عروس زیباست. بریزیت باردو همین پنجشنبه در تهران و شهرستانها مثل یک عروس بزرگ کرده و خودآراسته به خیابان می‌آید. مواظب باشید حتماً «بشما چشمک میزند. اگر چشمک اورا جواب ندهید پاسبان شما را جلب میکند!»

حالا خودتان تصدیق بفرمائید این مجله خواننده خود را در چه محیطی و در بین چه اشخاصی جستجو میکند؟ اخیراً در کشور ما خواننده کتابهای جدی و مجلات جدی زیادتر شده، ترجمه و تالیفات زیاد بهترین شاهد این ادعاست. همین نشریات علم و زندگی که یکی از رنگین نامه‌ها آنرا «کم خواننده» توصیف کرده‌است، در این اواخر خیلی بیشتر خواننده پیدا کرده است تا در زمانی که هنوز دوران یاس و نومیدی پیش نیامده بود. هرچند مدیران بعضی از رنگین‌نامه‌ها همانطور که یادآوری کردیم راه‌آسان و ارزان و کوتاه را برای پول سازی انتخاب فرموده‌اند، آنها از نقطه ضعف زمان و نسل جوان برای پول‌سازی سوءاستفاده میکنند و عوض اینکه بآن نقاط ضعف مبارزه کنند از روی لایبالیگری و بی‌قیدی با سرنوشت نسل جوان به بهانه عامه پسند بودن بازی میکنند. آیا تاسیس اماکن فساد به بهانه اینکه مشتری دارد و «مردم پسند» است مشروع می‌باشد؟ آیا مطبوعات را باید تا این پایه تنزل داد و به بانوان با بهانه‌های مختلف توجیه کرد که اگر چاق هستید می‌خواهید لاغر شوید و اگر لاغرید می‌خواهید چاق شوید بروید فاسق بگیرید و به حرف و توصیه و داروی دکترها اعتنا نکنید و فاسق گرفتن موثر ترین درمان دردهای شماست؟

آقای خواجه نوری شاگرد معروف لله‌آقا در یکی از آخرین مکتوبهای خودشان در تحت تاثیر این ابتدال مطبوعات نوشته‌اند: «.. در انتخاب مندرجات بیشتر رعایت ذوق عوام - الناس میشود تا رعایت اهمیت و فائده مطالب. مثلاً هفته گذشته در چند شماره مکرر ستونهای

گرانبها را وقف عاشق توسری خورده دلکش کرده بودند . ولی همزمان این حادثه مهم (۱) (یعنی توسری خوردن نصرت‌الله) یکی از بزرگترین شخصیت‌های علمی واجتماعی ، که خودش و همکارانش سهم بسزائی در ایجاد عظمت کشوری مانند امریکا دارند ، بایران می‌آید
 ... و آنوقت دوسطرهم از این بابت درجرائد دیده نمیشود « چون ما بدون الله بزرگ شده و از بین عوام‌الناس برخواسته‌ایم بهتر از جناب آقای خواجه‌نوری بذوق عوام‌الناس آشنا هستیم و به این نویسنده و روانشناس اطمینان می‌دهیم که این مطالب مبتذل زیاد باب‌طبع عوام‌الناس نیست و بیشتر باب‌طبع خواص‌الناس است ، باب‌طبع آنها نیست که در مهمانیها و اجتماعات خواص جمع می‌شوند و مبتذل‌ترین فیلمها را تماشا کرده و مفتضح‌ترین تصنیف‌ها را می‌نویسند و احياناً سری باروپا زده و کلیه آکترس‌های پروپاچه لخت‌را می‌شناسد و شرح زندگی آنها را بهتر از شرح حال بزرگان علم و ادب ایران می‌دانند و چون خودالله‌آقا نیز لابد از میان عوام‌الناس برخواسته و تنها در نتیجه معاشرت با بزرگان بمقام شامخ علم و فلسفه راه یافته شاید ایشان بتوانند در این مورد به نویسنده محترم مساعدت کنند و حالی کنند که این مطالب مبتذل مطابق ذوق خواص‌الناس است که مشتری این مطالب و اینگونه مطبوعات هستند .

یکی از مجلات وزین و سخن‌دان و سخن‌آموز ولی متأسفانه محافظه‌کار با وجود اینکه اصولاً با نظریات ما موافق است پیشنهاد ما را درباره تشکیل اتحادیه نویسندگان غیر عملی دانسته‌اند و خودشان نیز راهی پیشنهاد نکرده و موثر نبودن اتحادیه نویسندگان را نیز با دلیل رد نکرده‌اند
 مطبوعات امروز جزء صنایع بزرگ هستند و اداره کردن صنایع نیز راه‌هایی بی‌نهایت زیاد و یا خیلی متعدده ندارد . مطبوعات با روی اصول سرمایه‌داری می‌شوند و با مانند کشورهای توتالیتر دولتی هستند . اصولاً هیچکدام اینها برای ما در درجه نهائی قابل قبول نیست . بنابراین بنظر ما صحیح‌ترین و ایده‌آل‌ترین راه اداره مطبوعات اینست که اتحادیه نویسندگان این‌سهم‌را بعهده بگیرد و نمایندگانی نیز از مقامات اجتماعی در این اتحادیه شرکت داشته باشند . البته امروز ما از این مرحله خیلی دور هستیم و خواهی نخواهی تا مدت‌ها مطبوعات مطابق اصول سرمایه‌داری اداره خواهد شد . اما در هر حال بهیچ‌هدف اجتماعی فوری نمیتوان رسید .

اتحادیه نویسندگان نویسنده‌های اسپر یا مصلوب را می‌تواند در مقابل اربابان زرزور حمایت کند و کم‌کم اتحادیه را برای اداره مطبوعات کوچک که رفته رفته وسعت پیدا کرد آماده سازد . اگر اتحادیه‌ها در ایران بمناسباتی تا حالا نتایج زیاد نداده‌اند دلیل نمیشود که اصول اتحادیه و کار دسته‌جمعی غلط است . تکامل اوضاع اجتماعی دنیا اعم از این و یا آن بلوک و یا هر جریان دیگری در آن جهت سیر میکند و ما هم هر چه زودتر شروع کنیم تجربه و تمرین بیشتری در این مورد پیدا خواهیم کرد .

یکی از مدیران رنگین‌نامه‌ها که سرمقاله‌ای در ذم ما نگاشته است با بهانه‌های کاملاً بیموردی از درج جواب آقای منوچهر صفا که از نویسندگان با ارزش این‌نشریه است احتراز جسته است . هیئت تحریریه این‌نشریات مسئولیت تمام نوشته‌های آقای صفا را طبعاً بعهده می‌گیرد . اینک سطوری و مفاهیمی از آن نامه درج شده : این موضوع که مدیر محترم (و بعضی از مدیران محترم دیگر) آن رنگین‌نامه مطالعه و انتقاد دوشماره اخیر ما را بمنزله «ادعای نامه» تلقی فرموده و از «داستان» و «دادگاه» بحث کرده و در ضمن دو ستون مجله دهها بار به اصطلاحاتی از این‌نوع متوسل شده‌اند ، از لحاظ روانشناسی گوینده این‌حقیقت است که تیرما به‌هدف خورده و مدیران محترم خود را بعنوان متهم در مقابل داستان و ادعای نامه خنشه نا پذیر او مشاهده فرمایند . این

متهمان که در صورت تشکیل شدن دادگاه به مجرمین تبدیل خواهند شد مانند هر متهمی آخرین دفاع خود را با کوس و کرنا در سرمقاله ها و مقالات رنگین نامه‌هایی که خود اصطلاح‌نگین را بدان اضافه کرده‌اند درج کرده و سعی می‌کنند که برای خود شریک جرم بتراشند و ما را با کلیه مطبوعات و نویسندگان طرف بدانند .

در باره «کم خواننده» بودن علم و زندگی باید بعرض برسانم که اکثر مطالب علم و زندگی نوعی است که مانند خشت نمیتوان «پر» زد . اما تاثیر همین خوانندگان در مطبوعات و جامعه بیشتر از آنست که اشخاصی که فکر آنها را تحصیل سودمادی پر کرده است بتوانند درک کنند . اگر مختصر توجهی بفرمائید گردانندگان پرتیراژترین جرائد غیر مبتذل امروز و اکثر مجلات و مطبوعات شاگردان و یاپیران همان مکتبی هستند که بنا بگفته خود شما «سالمهای فراوان چندین نشریه روزانه و هفتگی» را که خیلی کم خواننده نیز نبودند منتشر می‌کردند . مبارزه ما با ابتذال و انحطاط مطبوعات برای اینست که مبادا این جوانان و روشنفکران با ارزش در پیچ و خم آنچه شما «شرائطزمانه ، ابروی کج یار ، پسند خوانندگان» نامیده‌اید نسبت بایده‌آل و رسالت تاریخی خود کم علاقه گردند . بنظر ماسروشت آینده ایران بدست همین خواننده های کم است که بآن «پرخواننده‌ها» پیروز خواهند شد . (کم من فئه قلبیة غلبت فئه کثیره) . آیا تصدیق نمیکنید که فقط همین دو شماره اخیر نشریه «کم خواننده» علم و زندگی تاثیر خود را در اغلب نویسندگان با شخصیت و حتی در بعضی از مدیران گذارده است . آیا خود شما بر «مشکل جدید» خودتان معترف شده‌اید و بجای «خاطرات بزرگترین قاچاقچی» مطالب «دانش عصر کنونی» را جانشین ساخته‌اید ؟ ...»

رنگین نامه‌ای که «تحول بزرگ در مطبوعات» را با تبدیل کردن کاغذ روسی بکاغذ سوئدی شروع کرده و آنرا بزرگترین قدم در راه تکامل مطبوعات ایران نامیده ، برای توجیه خود مطلبی از يك روزنامه فرانسوی نقل کرده و فریاد برآورده است که ای مردم به بینید که کسانی هم هستند که مطالبی «متعفن» تر از مال ما مینویسند ، و بنابراین از ما لجن تر هم هست ! اما توجه نفرموده‌اند که در فرانسه وزین ترین مطبوعات و تمدن نیز هست و انگهی متشکرین درجه اول فرانسه شکست آن کشور را در جنگ معلول همین نوع مجلات میدانند .

ما واقفاً پس از خواندن این «پاسخ دندان شکن» از اینکه روش تازه‌ای در «استدلال» در مطبوعات کشور بوجود آمده‌ست فوق‌العاده خوشحال شدیم ! اینست که برای اینکه تمامی «مظلومان» به حق خود برسند ، باین رنگین نامه پیشنهاد میکنیم صفحه‌ای از صفحات گرانهای خود را بدفاع از آدم فروشان اختصاص بدهد ، زیرا چنانکه خاطر مبارکشان مستحضر است آدم کش نیز بقدر کافی وجود دارد ! ضمناً این رنگین نامه باین بهانه خواسته‌است درس فاسق گرفتن را نیز به بانوان و دختران یاد بدهد .

ما روزی که مسئله ابتذال مطبوعات را طرح کردیم بخوبی میدانستیم که مدیران رنگین نامه‌ها باتمام قوا برای حفظ منافع مادی خود تلاش خواهند کرد . بنابراین انتظار این نوع حملات و توجیه کردن هارا هم داشتیم و روی همین اصل روی سخن ما بانویسندگان اسیر این مطبوعات بوده‌است .

مطلب دیگر اینکه ما در سرمقاله شماره دوم نوشته بودیم که این ادعا که يك مجله خالی از ابتذال نمیتواند دوام داشته باشد صحیح نیست . اگر مجله‌ای باداستانها و مطالب سرگرم کننده ، منتها غیر مبتذل ، منتشر میشد

خوانندگان بقدر کافی پیدا میکرد، کما اینکه چنین مجلاتی هم اکنون نیز وجود دارد. موضوع دیگر اینست که ما از جرائد و مجلاتی که از این ابتدال بدورند انتظار داشته و داریم که در این مبارزه وارد شوند و کاری کنند که بالاخره موضوع بجائی برسد. تا آنجا که ما اطلاع داریم اغلب مقامات مسئول خود بابتدال این رنگین نامه‌ها واقفند و دلیلی ندارد که با آن موافق باشند.

بهر حال برخلاف انتظار ما مشاهده میشود که بعضی از مجلات و جرائد غیر مبتدل در عین اینکه با عقیده ما موافقت حاضر نیستند هیچگونه اقدامی در این زمینه نکنند. مثلاً مجله سخن در شماره ۱۱ و ۱۲ خود در بحث درباره سرمقاله شماره دوم علم و زندگی ضمن اینکه اسیر بودن نویسندگان را در چنگال ناشران «تأانزاهای و بجای خود» صحیح میدانند نوشته است: «اما چه باید کرد؟ برای این سؤال در مقاله مذکور جواب قانع کننده‌ای نمی‌یابیم و تشکیل اتحادیه نویسندگان نیز مانند تشکیل بسیاری اتحادیه‌های دیگر دردی را دوا نمیکند. بهر حال نویسنده نتوانسته یا نخواست است یک راه حل اساسی مبتنی بر اصول را برای رفع این بیماری بزرگ بخواننده نشان دهد».

در اینجا باید تذکر بدهیم که تشکیل اتحادیه نویسندگان ممکن است همه دردها را دوا نکند ولی ما معتقدیم که بالاخره دردی را دوا خواهد کرد. بدون اینکه آدمهای خیلی خوشبینی باشیم معتقدیم که اتحادیه نویسندگان با تمام نقاط ضعف احتمالی اجزاء یا مجموعه آن بهتر از نویسندگان منفرد میتواند با صاحبان سرمایه‌های مطبوعاتی روبرو شود.

جالب اینست که این مجله که پیشنهاد ما را مفید نمیداند، خود اصلاً در این باره اظهار نظری نمیکند.

در شماره فروردین امسال همین مجله، از سرمقاله شماره سوم علم و زندگی درباره مطبوعات بقلم جلال آل احمد مقداری تعریف و تمجید شده است و اظهار نظر شده که آل احمد حق مطلب را ادا کرده است. ولی باز هم خود مجله ساکت می‌نشیند، زیرا چون «حق مطلب ادا شده» دیگر مطلبی باقی نمانده است!

ظاهراً مجله سخن نسبت با آنچه سرنوشت نسل جوان کشور ما با آن بستگی دارد خود را بی‌علاقه نشان میدهد، و ترجیح میدهد، که تنها خودش را از این «گند و مردار» دور نگهدارد. مسئله که با آن مواجهیم تنها کلیم خویش را از موج بدر بردن نیست بلکه مسئله مهمتر گرفتن غریق است.

مسئله انحطاط مطبوعات موضوعی سیاسی نیست که در صلاحیت مجله سخن نباشد بلکه قبل از هر چیز مربوط به تعلیم و تربیت نسل جوان است - که مجله سخن خود را با آن علاقمند نشان میدهد - و از اینرو شرکت مجله سخن و مجلاتی از نوع آن در این مبارزه امری لازم است و از «جنت مکانی» آنها چیز زیادی نمیکاهد.

اعداد حرف میزنند

آقای مهندس تیزبین دريك مطالعه دقیق متکی بآمار و اسنادی که از پترولיום و یک مورخه ۲۰ فوریه ۱۹۵۹ برداشته‌اند يك سند قابل توجهی تهیه کرده‌اند که تبعیض شرکت‌های نفت را بشرایران و بسود کشورهای نفت خیز عربی بطور صریح و واضح نشان میدهد . چون این سند آماری دقیق ، دیر بدست ما رسید درنشریه آینده منتشر میشود دراینجا نکاتی از آن بنظر خوانندگان میرسد :

آقای مهندس تیزبین از روی اعداد و آمار که درمجله مذکور داده‌شده حساب کرده است که مصرف دنیای آزاد چند بشکه در روزاست وهمچنین حساب کرده‌است که چه مقدار ازاین مصرف را خاور میانه میدهد . سپس مجموع مصرف را به‌عده جمعیت کشورهای خاور میانه تقسیم کرده و حساب کرده‌است که اگر تبعیضی نباشد و قرار باشد که استخراج نفت در کلیه کشورهای خاورمیانه به‌نسبت جمعیت باشد بازاء هر فرد چند بشکه در روز باید از منابع نفت برداشت شود . مطابق این محاسبه برای هر فرد ایرانی و عراقی و کویتی و عربستان سعودی و قطر باید روزانه تقریباً ۱۶ بشکه از منابع نفت برداشت شود .

سهم ناحیه مورد بحث ما ازبازار نفت برای سال ۱۹۵۹ میشود ۴۸۰۰۰۰۰۰ بشکه در روز . حال این مقدار محصول را نسبت به جمعیت این ممالک نفت خیز سهم‌بندی کرده و سپس با آنچه عملاً ازاین ممالک صادر می‌شود مقایسه می‌کنیم تا معلوم شود کدام کشور نسبت به جمعیت خود بیشتر صادر میکند و کدام کشور کمتر .

کشور	جمعیت	سهم بکنفران مجموع کل نسبت به جمعیت (بشکه درروز)	محصولی که باید بر داشت شود (بشکه در روز)	محصولی که عملاً در سال ۱۹۵۹ بر داشت خواهد شد بشکه درروز
ایران	۲۰,۰۰۰,۰۰۰	۱,۶۱۷,۷۰۰	۳,۲۳۵,۴۰۰	۸۸۹,۱۰۰
عراق	۵,۰۰۰,۰۰۰	<	۸۰۸,۸۵۰	۷۸۴,۲۰۰
کویت	۱,۷۵۰,۰۰۰	<	۲۸۳,۱۰۰	۱,۵۱۷,۶۰۰
عربستان سعودی	۲,۵۰۰,۰۰۰	<	۴۰۴,۴۲۵	۱,۰۹۹,۲۰۰
قطر	۱۷۰,۰۰۰	<	۳۰۱۵	۱۸۹,۹۰۰
جمع	۲۷,۶۹۲,۰۰۰	۱,۶۱۷,۷۰۰	۴۴۸۰,۰۰۰	۴,۴۸۰,۰۰۰

اگر جمعیت ممالک مختلف فوق و در نتیجه احتیاجات آنها پایه برداشت محصول برای سال ۱۹۵۹ قرار بگیرد عدالت برقرار میشود والا مطابق جدول مقایسه زیر تنها حقوق ایران است که بطور کلی پایمال می‌شود .

اختلاف ستون اول و دوم — برداشت کمتر از ستون + دوم برداشت زیادتر از ستون دوم	برداشت محصول طبق میلویا اصول بازرگانی شرکتهای نفت	برداشت محصول برپایه جمعیت	مملکت
(۴)	(۳)	(۲)	(۱)
- ۲,۳۴۶,۳۰۰	۷۸۹,۱۰۰	۳,۲۳۵,۴۰۰	ایران
- ۲۶۶۵۰	۷۸۴,۲۰۰	۸۰۸,۸۵۰	عراق
+ ۱,۴۸۹,۲۹۰	۱,۵۱۷,۶۰۰	۲۸,۳۱۰	کویت
+ ۶۹۴۷۷۵	۱,۰۹۹,۲۰۰	۴۰,۴۴۲۵	عربستان سعودی
+ ۱۸۶۸۸۵	۱۸۹۹۰۰	۳۰۱۵	قطر

(ارقام بالا مقدار محصول نفت به میزان بشکه در روز است)

چنانچه ملاحظه میشود وضع عراق مختصری غیر عادلانه است اما مقدار خیلی کم و قابل صرف نظر کردن است. در صورتیکه ایران برپایه جمعیت باید تقریباً سه مقابل شود و در حقیقت روزانه در حدود ۲٫۴ میلیون بشکه کمتر صادر میشود و سهم ایران نصیب سایر کشورهای نفت خیز خاورمیانه می شود!

آقای مهندس تیزبین در جای دیگر بار دیگر توضیح داده اند که درآمد نفت هر نفر جمعیت در ممالک مختلف خاور میانه شرح زیر است:

عراق برای هر نفر	۴۱٫۴۵ دلار
کویت >	۱۹۸۱ دلار
ایران >	۵٫۰۱ دلار
قطر >	۱۵۷۶ دلار
عربستان سعودی >	۱۱۷ دلار

ملاحظه میفرمائید! با ایران اولین دژ جلوگیری از کمونیسیم در خاورمیانه و چه بسا در موقع یک جنگ احتمالی اولین قربانی دنیای آزاد، این رفتار می شود و بزرگترین تبعیض به ضرر ایران بعمل می آید.

آقای مهندس تیزبین فرضیه های مختلفی را که ممکن است موجب این تبعیض و عقب انداختن استخراج نفت ایران است مورد مطالعه قرار داده و تحقیق جالبی در این باره کرده اند که در تشریح آینده عیناً چاپ می شود. تنها باین نکته اشاره می شود که کنسرسیوم نفت ایران ۱۷ سهامدار مرکب از شرکتهای مختلف و نااهم آهنک دارد که اغلب باهم رقابت دارند. اما رهبری در دست شرکتهای بزرگ است و آنها هستند که برای تحصیل سود بیشتر استخراج نفت را در شرکتهای دیگری عملی می سازند که مختص یک یادو و یاسه شرکت بزرگ است. و از طرف دیگر متاسفانه مسئولین شرکت ملی نفت نیز توجهی بحقایق امور و پافشاری برای احقاق حق ایران ندارند.



انشتین در تجزیه و تحلیل آنچه که در قضاوت چند مجهول وجود دارد درك عمل بیننده بعنوان چکیده وضع ، عملاً نقطه نظر جدیدی که مفهوم فیزیک باید دارا باشد اختیار میکند .

منطق فیزیک مدرن -

پرسی بریجمن

منطق معماری

مقدمه

درک فعلی ما از دنیای خارج با وجود اینکه هنوز بمقدار زیادی محدود است، در نتیجه کارهای مینکوفسکی ، انشتین ، و واضعین تئوری کوانتوم (۱) که فرضیات آنها بطور عموم جانشین فرضیه های نیوتونی ، ارسطویی و اوقلیدسی (۲) شده بطور وسیعی گسترش یافته است: چنانچه بسیاری از مسائل ریشه دار از جمله مسئله اتم باروش جدید مطالعه و فرضیات جدید بطور

۱- انرژی باجدا شدن ازجسم تشعشع کننده ذرات کوچک جدا ازهم واحد های اساسی انرژی نموده میشود که مقدار آن بستگی دارد بیک عدد ثابت جهانی و فرکانس اتمی تشعشع مفروض .

۲- اوکلید مهندس آتی ۳۰۰ سال قبل از میلاد .

ناگهانی قابل حل شد .

واضح است که چنین روش مطالعه کاملاً تازه احتیاج به تجدید نظر در وضع زبان داشت چون زبان علمی کهنه اصطلاحات لازم را برای فرمولاسیون های جدید ندارد. (۳). برای مثال زبان ریاضی در جریان منطق شدن باطرز بیان جدید که برای نشان دادن تئوریهای نسبی و ترکیبی اختراع میشد و همچنین استفاده از آنها بالاچار تغییرات موثری را متحمل شد. فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، هیئت، شیمی حیاتی، باکتریولوژی و عملاً کلیه رشته‌های تحقیقات علمی که در آن ریاضیات مورد استفاده است بطور عمیقی منقلب شدند. بسیاری از معلومات دوباره جزء مجهولات درآمد و بسیاری از مسلمات جنبه وهم و افسانه بخود گرفت. سر بسیاری از مسائل اسرارآمیز فاش شد و غیرممکن‌ها در ظرف مدت کوتاهی بصورت حقایق علمی درآمد .

یکی از مشخصات این انقلابات که در تمام رشته های مختلف علوم یکسان بچشم میخورد اضافه شدن مطالعه‌کننده یا ملاحظه‌کننده بصورت یک جزء جدانشدنی به کلیه محاسبات و فرمولاسیون‌ها و نتایج نسبی و اساسی آنست .

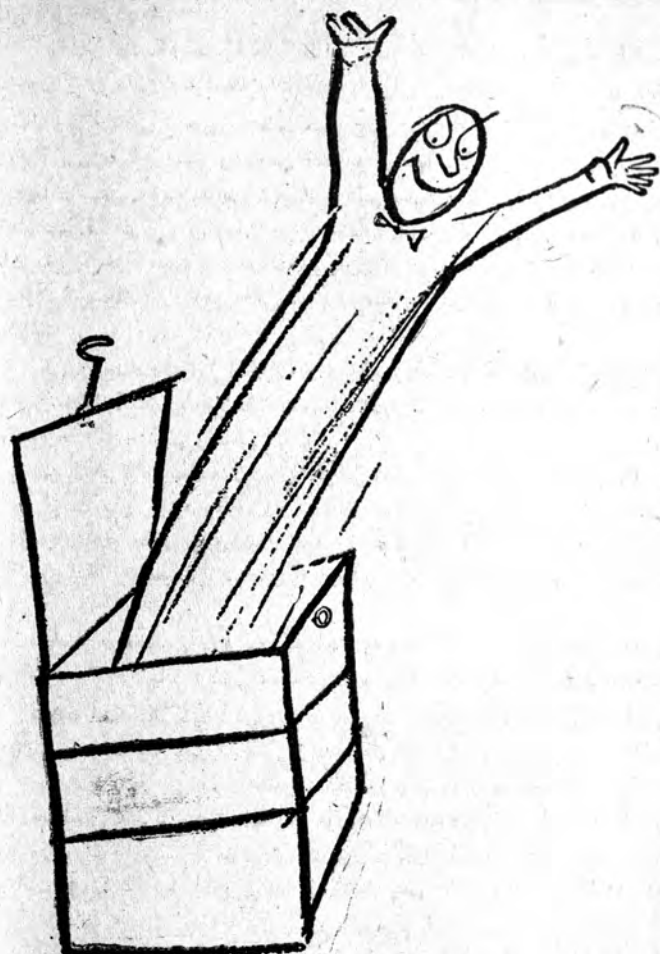
نظرباینکه لازمه عمل مثلاً اندازه گرفتن وجود اندازه گیرنده‌ایست و مقیاسی که مورد نظر خود اوست بکار میبرد و آنچه را که باید اندازه بگیرد انتخاب میکند بی‌معنی است اگر گفته شود فلان چیز بطور مطلق فلان ابعاد را دارد . ابعادیکه اظهار میشود فقط وقتی معنی میدهد که روش‌ها و منتخبات و هدفهای اندازه‌گیرنده را بصورت یک جزء اساسی مقدارشامل باشد .

محاسبه هم محاسبی لازم دارد که ناچار به دکتربین‌ها و نظریات و روش‌های مجهز است بدون دکتربین‌ها (فرضیات ریاضی)، نظریات و روش‌ها محاسبات اوبی‌معنی است .

خلاصه اینکه علم باتمام تئوری‌ها، تجربیات، محاسبات و نتایجش مثل نقاشی، شاعری عمل هاضمه و تولید مثل بصورت یکی از پدیده‌های حرکت بشری پذیرفته شده است . این قدم بظاهر بی‌اهمیت نتایج شگفت‌آوری داشته و خواهد داشت . صرف‌نظر از رشته‌های مطالعاتی که ذکر شد، طب (در مورد مطالعه عنصری علائم) و در سایه در نظر گرفتن وجود بشری بصورت یک ارگانسیم کامل جهش‌های بزرگی کرده است. ناخوشی هم پدیده‌ای از حرکت بشری است و نباید آنرا بطور ساده از جنبه شیمی، باکتریولوژی یا مثلاً نئورولوژی مورد مطالعه قرار داد .

باینکه ستاره‌ها و میکرب‌ها ساخت بشر نیستند (فقط درک ما از آنهاست که عمل ما است) ولی در مورد معماری بحثی نمی‌تواند وجود داشته باشد چون صد درصد پدیده‌ای از حرکت بشری است، بشر آنرا می‌سازد، مورد استفاده قرار میدهد و مورد علاقه بشر است اگرچه گاهی بدست بشر خراب میشود و مورد سوءاستفاده و نفرت اوقرار می‌گیرد . بهرحال

۳ - ساختمان جهان چنان است که ماده مکان و زمان را نمیتوان عملاز یکدیگر جدا کرد و باین جهت ما باید زبانی علمی که با چنین ساختمانی مناسب باشد داشته باشیم . این عمل توسط اشتین، مینکوفسکی با ایجاد زبان «مکان - زمان» انجام شده است که در آن موانع سختی که با آن مواجه هستیم بطور تحلیلی با انحنای زمان - مکان متصل شده‌اند (از کتاب علم و سلامت فکر آلفرد کرزیسکی)



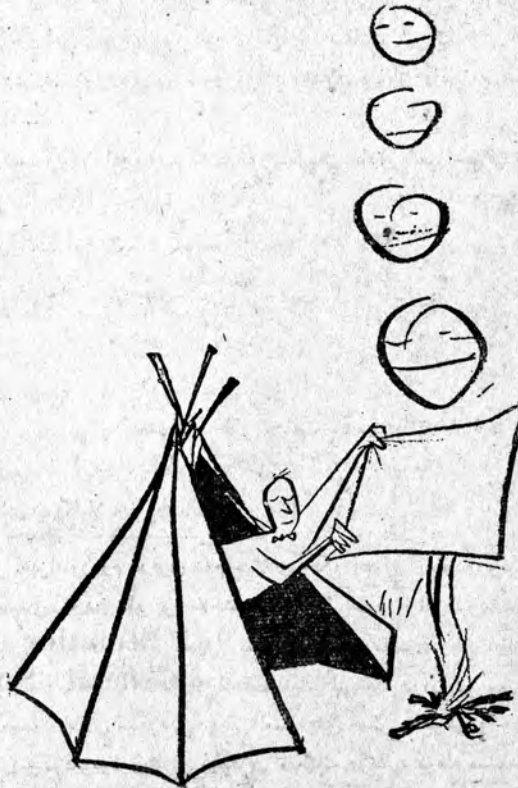
بحث راجع به معماری بدون در نظر گرفتن مشخصات روانی و فیزیولوژیکی مردمی که توسط آنها و برای آنها ساخته شده بیشتر از بحث گذاشتن فوک‌های باخ بین دو میمون که هیچکدام یکی از آنها را هم نشنیده‌اند معنی دار نخواهد بود.

با وجود این همانطور که علما قرن‌ها از مقادیر فیزیکی بصورت اینکه حقیقت مطلقی دارند بحث میکردند و بدترین‌ها و روش‌ها و ظرفیت بشر برای اندازه‌گیری کاری نداشتند معماران و منتقدین هم از معماری بصورت موضوعی جدا از بشر بحث کرده‌اند. آنها مقیاس ریتم و تناسب و غیره را چنان در نظر گرفته‌اند که گویا خود بخود وجود دارند و میتوانند بدون عطف به بشر و طبیعت روحی و فیزیولوژیکی او صحیح یا غلط باشند. تاثیر این طرز فکری

پیشرفت و تفهیم معماری مشابه است با اثر سرمای زیر صفر بر روغن ماشین و اثر قفس بر پرند
 و دستمالی که روی چشم بسته شود. وقتی مینکوفسکی، انشتین اصول فیزیک جدید را عنوان
 کردند روغن منجمد آب شد در قفس بازگردیده و دستمال از چشم افتاد.
 اگر چه طرح نسبتاً پیچیده است ولی تاحدی محصول عظیم کار نوایغ علمی راروشن
 میکند. امید میرود که بسط کامل این اصول بمسائل معماری آثار رهاکننده و نیرو دهنده
 مشابهی هم روی معماران و هم روی تمام مردم (که خواهی نخواهی) سوزه دائمی معماری
 هستند) داشته باشد.

۱- معماری

معماری مفاهیم صریح بسیاری مثل ابعاد، وزن، فشار و غیره را دربردارد که در مورد
 آنها کمتر اختلاف نظر موجود است. اگر احياناً تردیدی مثلاً در مورد طولیک راهرو و یا ارتفاع
 يك ساختمان پیش آید اندازه گرفتن آن یا خواندن اندازه نقشه کار ساده ایست.



درباره وزن يك مترمکعب بتن یا قدرت تحمل آجر روزهای متوالی جروبحث نمیکنیم بلکه آنها را اندازه میگیریم . بطور خلاصه روش عملی را بکار میبریم .

ولی معماری شامل مفاهیم مبهم متعددی نیز هست که وحدت ، وزن (ریتیم) مقیاس تعداد کمی از آنها هستند . در مورد اینها محل وسیعی برای اختلاف نظر وجود دارد بطوریکه سرهائی بخاطر آن از بدن جدا شده است . (۱) و با وجود این راهی وجود ندارد که توسط آن بتوانیم وحدت یا بهت را اندازه بگیریم . اختلاف نظرها کمتر حل میشود بلکه بیشتر از هر دو نظر عظمت و شدت توسعه می‌یابد تا به مرحله قابل احترام تشکیل مکاتب فکری منتهی میشود .

يك رشته دلچسب تجسّسات موسوم به «علم معانی» روشی برای یافتن اختلافاتی که در مورد اسامی مبهم و مفاهیم لمس ناپذیر وجود دارد ایجاد کرده است با این معنی که برای رفع ابهام باید مفهوم یا مفاهیم صریح تر و معین تری را که مجرد یا مبهم بآن عطف میشود پیدا کرد (۲) روشی که در این بازی بکار میرود «نردبان انتزاع» نام دارد . يك سری اسم بطور عمودی زیر هم نوشته میشوند که از موضوع مجرد یا انتزاعی شروع و بموضوع صریح ختم میشوند . با وجود اینکه این روش ختم کلیه نزاعها را ضمانت نمی‌کند ولی با احتمال قریب بیقین نتیجه بسیار خوبی در مورد روشن کردن موارد اختلاف و پایان دادن به مباحثات بی ترتیب و بی نتیجه خواهد داشت .

مثلا فرض کنیم آقایان الف و ب که در مورد طبیعت شادی باهم اختلاف نظر دارند بعد از بحث زیاد هر کدام نردبان انتزاع خود را بسازند .

نردبان آقای الف باین صورت خواهد بود .

شادی

عشق

زن

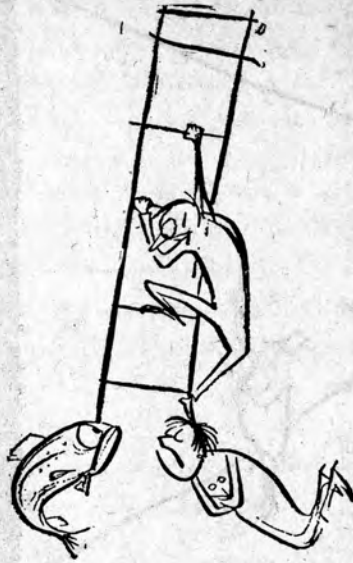
معمشوقه

اتل

و نردبان آقای ب کاملا متفاوت است .

(۱) آدرین امپراطور رم در قرن دوم میلادی حکم اعدام آپولو دوروس معمار دمشقی که در مورد زیبایی معبدی که در نظر بود ساخته شود با امپراطور موافق نبود صادر کرد .

(۲) علم معانی **Semantics** معمولا بمطالعه معانی و مقصود زبان اطلاق میشود ولی امروز **Genetal - Semantics** به يك مطالعه اسکلتی که در آن بشر بصورت يك دستگاه کامل در نظر گرفته میشود اطلاق میگردد . عکس العمل های حسی و هوشی و جسمی او بصورت يك ارکانیسم کامل پسکوفینیولوژیک و غیر قابل تفکیک در نظر گرفته میشود .



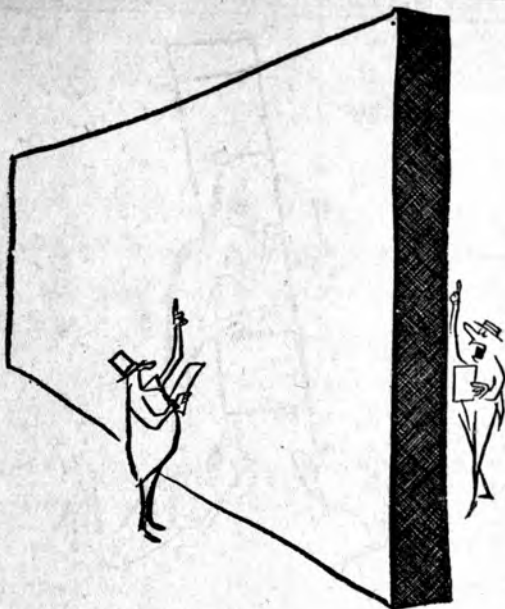
شادی
تفریح
ورزش
ماهی گیری
ماهی قزل آلا

روشن که آقای الف حق دارد از مقایسه محبوبه اش خانم اتل با ماهی قزل آلا ناراحت شود آقای ب هم نمیتواند درک کند چطور کسی میتواند وقت خود را در شکاری تلف کند که اینقدر کم زحمت است. آقای ج که در مجلس حضرات مردمانه ای است و عقیده ایشان در مورد شادی بهمرسر و ماهی هر دو عطف میشود و در نتیجه نردبان ابهام ایشان پیچیده تر است.

بهر حال برای آقایان الف و ب باید روشن شود که اگر چه میتوانند راجع یخویی های نسی خانم اتل و ماهی قزل آلا بحث کنند ولی بحث آنها راجع بشادی نتیجه ای ندارد. تا موقعیکه هریک از آنها شادی را بموضوع جدا گانه ای عطف میکنند صحبت آنها بهیچ وجه نمیتواند راجع بیک چیز باشد.

متأسفانه اغلب مردم هیچوقت برای پیدا کردن موضوع صریح تری که مقصد انتزاع و با تجرید آنها بآن عطف میشود بخود زحمتی نمیدهند. اگر از آنها بپرسیم منظورشان از فلان اسم مجرد یا انتزاعی چیست اغلب با اسم مبهم دیگری جواب میدهند. این طرز تجزیه و تحلیل اغلب بازبان فصیح ادامیشود ولی چیزی را روشن نمیکند.

خود موضوع معماری را در نظر بگیریم. حتی برای کسانی که تمام زندگی خود را



صرف آن کرده‌اند مشکل است بگویند منظورشان از لغت معماری چیست .

آقای الف میگوید «معماری هنر و علم ساختمان است» . البته هنر و علم هر دو اسامی مجردی هستند که باعمال و پیشرفت‌هایی که در آن قوای ادراکی و منطقی بصورت کاملاً متغیر و با تناسبات غیر قابل اندازه‌گیری بکار میرود مربوط میشوند . میتوان راجع به اینکه هنر چیست و چقدر با علم (۱) فرق دارد یا اینکه از هر کدام چقدر در معماری وجود دارد سالها بحث کرد. آقای ب ممکن است عبارت «سره‌نری واتن» را که میگوید معماری عبارتست از «راحتی ، استحکام ، دلچسبی» ترجیح بدهد . با وجودیکه این تعریف همانقدر که برای ماریلین مونرو مناسب است شاید در مورد پارتنون (۲) . هم صدق کند کمکی برای رسیدن به نتیجه مشخصی از معنای معماری نمیکند . عبارت شاعرانه گوته (موسیقی منجمد) که آقای ج پیش میکشد انعکاس فریبنده‌ای دارد ولی بطرز یاس آوری غیر ملموس است چه موسیقی متوقف نهملودی میتواند داشته باشد نه وزن و نه هماهنگی تصور یک چنین موسیقی همانقدر مشکل است که تصور یک بنای بی‌موضوع و بی طرح . پس معماری چیست ؟ عبارت دیگر چه معطوف صریحی برای آن میتوانیم بیابیم ؟

بخاطرم هست زمانیکه طفل کوچکی بودم پدرم مرا بیک محل عمومی برد . در آنجا روی یکی از دیوارها تابلو بزرگی بود که دیو قوی هیکل نیمه برهنه‌ای را نشان میداد که در یک دست

(۱) ریاضی دانان دارای تمایل مشخص برای انتخاب روش‌ها و راه تحقیقات میان معانی ممکن دارند . آن‌ها حس که انتخاب مصالح جالب توجه و مهم را هدایت میکند بحس هنری هنرمند شبیه است متاسفانه پسیکولوژیست‌ها با آن توجه ندارند . الفرد کورزیسکی - علم و سلامت فکر (۲) پارتنون = معبدی در آتن (قرن چهارم قبل از میلاد .)

چندگشتی و دردست دیگر چند کامیون گرفته بود. هواپیماها دور سرش میچرخیدند و ترن طولی از میان پاهای عظیمش عبور میکرد.

از پدرم پرسیدم این کیست. جواب داد «حمل و نقل» حتی امروز هم موقعیکه در روزنامه میخوانم که حمل و نقل متوقف شده یا حمل و نقل پنجاه درصد توسعه یافته تصاویر عجیبی بر مغزم خطور میکند. این ترتیب تجسم (پرسونیفیکاسیون) فهم موضوع ساده حمل و نقل را مشکل میکند. حمل و نقل عطف میشود بماشین، راننده، بارو مسافر، همین دیو بالباس یابی لباسی وجود ندارد همینطور «معماری» عطف میشود بمعمار، ساختمان و مردم. خانم باوقاری که لباس کلاسیک پوشیده یک جفت پرگار و گونیا دردست داشته باشد وجود ندارد اگرچه این تصویر ممکن است خیلی خوش آیند باشد. و قطعاً معماری بغرابت یک تکه موسیقی منجمد نیست.

معماری، تا آنجا که مربوط به معمار است قبل از همه «عمل خلاقه» است. معماریک ایده یا عبارت دیگر یک هدف یک احساس در مغز دارد که میخواهد آنرا با وسائل ساختمانی بیان کند.

تمایل او که از موضوع مفید بودن پافرا تر مینهد تاجیزی را که معنی بشری بزرگتری دارد بیان کند برای او معماری است. خلاصه برای معمار. معماری یک موضوع ذهنی است که - ارتباط به هدف معماری دارد.

عصر هدف باید جای خود را در فهم معماری داشته باشد.

بیننده (مردم بطور عموم) نسبت بنظر معمار بی اطلاع است. او ساختمانی را نگاه میکند و اشکال آن با عملی که مثل عکاسی مکانیکی است روی شبکیه چشمش منعکس میشود. این اشکال برای او هیچ معنی نمیتواند داشته باشد مگر اینکه مغزش آنرا ترجمه کند. احساس بآن جواب دهد و البته چنین ترجمهها و جوابهای حسی عموماً و کاملاً به قابلیت احساس شخصی و درجه تربیت فکری او ارتباط دارد. بعبارت دیگر آگاهی بیننده نسبت بمعمار همانقدر ذهنی است که هدف معمار.

تا بحال راجع به موضوعهایی که در مغز معمار و بیننده وجود داشته صحبت کردیم: اما راجع بخود ساختمان. مسلم است یک ساختمان برای اینکه بتوان بآن نام معماری داد باید بغیر از ابعاد دارای مشخصاتی با حقیقت ملموس باشد. اینجاست که مطلب روشن تر میشود. باید گفت که بنا باید از آن فرمها و رنگها و سایه روشنها خلاصه آن عناصر فیزیکی ترکیب شده باشد که بتواند آگاهی حسی را که از آن با اسم جواب بیننده صحبت کردیم ایجاد کند هدف معمار را بیان نماید. باید همیشه به بیننده و معمار بعنوان معرف نوع بشری برگردیم برای اینکه معماری فقط برای بشر وجود دارد. در نتیجه روشن است موقعیکه میکوشیم مشخصات عینی اثر کتیف معماری را تعیین کنیم بغیر از نزدیک شدن ذهنی از راه دیگر به بشر کاری انجام نمیدهیم.

پس معماری از سه راه و یا بعبارت دیگر در سه سطح تفهیم میشود - ۱- تمایلات خلاق طراح - ۲- قدرت ایجاد اثر خود ساختمان - ۳- جواب بیننده.

معمولاً موقعیکه مردم راجع باینکه فلان بنا اثر خوب معماری است یا نه اختلاف نظر

پیدا میکنند این اختلاف اغلب از این ناشی است که هر کدام یکی از سه جنبه ممکن موضوع را در نظر میگیرند. ممکن است یکی به هدف معمار حمله کند یا از آن دفاع نماید. دیگری احساس خود را از بنا بیان کند یا عدم احساس خود را نسبت بآن توضیح دهد در حالیکه تازه نفروم سعی میکند بنا را بر طبق یک فرمول پیچیده تناسبات تجزیه و تحلیل کند.

معماری که به معطوف هایش کشیده شد یک «تریو» از احساس میشود. احساس منظور احساس ذاتی و احساس ایجاد شده. عنصر عمومی احساس است و اگر کسی بخواهد یک اصطلاح برای تعریف معماری بگوید همین است. معماری احساس است. اگر احساس لطیف باشد معماری لطیف است اگر احساس باشکوه باشد معماری باشکوه است. اگر احساسی وجود نداشته باشد معماری هم نیست فقط ساختمان است.

لفت احساس بصورتی بکار رفته است مثل اینکه معنی واحدی که مورد قبول همه است دارد. چون اینطور نیست باید آنرا معنی کنیم. البته مقصود ارائه معنی صحیح آن نیست چون چنین چیزی اصلا وجود ندارد بلکه مقصود از معنی، آنست که در این بحث منظور بوده است.

علا دیگر نمیتوان عملها و عکس العملهای پیچیده عصبی که در ما بوجود میآید بقسمت های موسوم به «عقل» و «احساس» تجزیه کرد و گرنه مکان را از زمان و بدن را از فکر میشد جدا کرد.

این شکافتن ها که فقط در ساختمانهای ارسطویی زبان امکان دارد حالا دیگر توسط فیزیک و طب جدید بدور انداخته شده است.

اما بتضمین اینکه احساس و عقل جداشدنی نیستند باز هم آن دسته از فعالیت های مغزی وجود دارند که بیشتر درونی هستند تا خارجی. آنها بیشتر در قسمت اتوماتیکی پائین مغز قرار دارند تا در قسمت بالائی که در آن فکر و استدلال بوجود میآید و منظور از احساس اینست و با در نظر گرفتن نکات بسیاری که در فصول آینده بحث خواهند شد روشن میشود که این ادراکات بطور مطلق به رابطه فر دودنیای خودش مربوط است.

در مقابل بناهای مشخصی که نمونه های معماری هستند ممکن است خود را کوچک حس کنیم (حس ترس آمیخته با احترام) یا دلگرمی و راحتی پیدا کنیم (حس تعلق به چیزی بزرگ تر از خودمان) یا خود را در پناه بیابیم (احساس محفوظ بودن) یا شاید حس کنیم قدرتی مثل خدا ما را جذب میکند. در تمام این حالات و خیلی از حالات دیگر از خود میپرسیم «این بنا بر من چه اثری دارد» یا بهتر در این بنا چه حالتی دارم، بزرگم؟ کوچکم؟ ضعیف؟ قوی؟ محفوظ هستم یا ناراحت و بدون امنیت شاد هستم یا دلگیر؟

میل و اکرام بیننده که توسط معماری لمس میشود و بحرکت میآید همان احساس است که منظور این بحث است. اینها چکیده معماری و عمق معنی معماری هستند، چه در بدوی ترین و پائین ترین وجه در عالی ترین سطح الهامات منزه که ظرفیتش را داریم.

کارگری بخلاف مقررات ناحیه‌ای

را اباد می‌کند و زندانی میشود

دانیلودولچی Danilo Dolie که شش سال است در سیسیل بافقر و نادانی و بیکای مبارزه می‌کند اخیراً ۲۶ نوامبر گذشته طبق رأی محاکم شهر پالرم محکوم شد به ۹ ماه و بیست روز زندان. بیست و دونفر از همکاران او یعنی شرکاء جرم! نیز هر یک بزندانهای از بیست روز تا دوازده ماه محکوم شده‌اند. تقصیر آنها این بود که بابتکار خود تصمیم گرفته بودند جاده‌ای را که منتهی بمحل کار آنها در شهر میشد تاده محل سکونت خود تسطیح کنند. بودن این جاده موجب میشد که کارگران باسانی بشهر بروند و برگردند و این عمل بضرر کارخانه‌دار و یاسرماهداری بود که از دست مزد ارزان استفاده می‌کرد این بود که نخبه‌ها بحرکت درآمد و کشف کردند که این کارگران قوانین و وجدان عمومی را جریحه‌دار کرده‌اند.

سابقه قضیه از این قرار بوده است که در دوم فوریه سال ۱۹۵۶ دانیلودولچی وعده‌ای از همکاران او و بسیاری از مدیران اتحادیه‌های کارگری شهر کوچک «پارتی‌نیکو» در سیسیل با اتهام اینکه چرا طبق میل خود و مجاناً به مرمت جاده خرابه‌ای پرداخته‌اند و باین علت که «دریک معبر عمومی دست به ایجاد جلسه عمومی غیر قانونی زده‌اند و از پراکنده شدن خودداری کرده‌اند» بازداشت شدند.

از این گذشته این عده متهم نیز بودند که بمامور دولت در حین انجام وظیفه بی‌احترامی کرده‌اند و قصد تصرف عدوانی در اراضی عمومی داشته‌اند.

اولین محاکمه مربوط باین قضیه از ۲۴ تا ۳۰ مارس ۱۹۵۶ در پالرم (مرکز اداری - جزیره سیسیل) ادامه یافت و متهمین بجرم تصرف عدوانی در اراضی عمومی و ترتیب‌اندادن به اوامر مجریان قانون محکوم به ۵۲ روز حبس شدند که پیش‌از تشکیل جلسات دادگاه بسر آمده بود. و ناچار آزاد شدند. بمحض آزادی دانیلودولچی و دوستانش بر علیه محاکم و مقامات قضائی پالرم اقامه دعوی کردند و شکایت به وزیر فواید عامه بردند که فایده‌ای نکرد و محکومیت تأیید که شد هیچ - بلکه تشدید هم یافت و تشدید همان محکومیت قبلی است که اینک بصورت ۹ ماه و بیست‌روز زندان برای این عده اعلام شده است.

دانیلودولچی و یارانش اکنون بمحکمه عالی استیناف ایتالیا مراجعه کرده‌اند و در همین مدت بوده است که شخصیت‌ها فراوانی از اتمام ملل عالم درین مورد به رئیس جمهور ایتالیا مراجعه کرده‌اند و خواستار تجدید نظر جدی در این محاکمه غیر عادلانه گشته‌اند. در فرانسه این اعتراض‌ها متمرکز شده است در کمیته‌ای در پاریس بنام «کمیته فرانسوی دوستداران - دانیلودولچی» که باین همدردی بین‌المللی سرپرستی می‌کند.

و اما خود دانیلودولچی در انتظار نتیجه این همدردی بین‌المللی در زندان بیکار نشسته است و از مطبوعات فرانسوی خواسته است که استمداد زیرین را در صفحات خود منعکس کنند که مانیز آنرا باضافه توضیحات بالا از یکی از همین مطبوعات فرانسه (مجله تان مدرن -

شماره ۱۵۵ - ژانویه ۱۹۵۹) نقل می‌کنیم. و در عین حال که عالم و عامدیم که کمیانیهای فرنگی از فرانسوی گرفته تا امریکائی و از هلندی تا ایتالیائی از فقر عمومی مملکت ما چه بهره برداریها که نمی‌کنند - بعنوان سرمشقی و درسی از برادری جهانی بنشر این اعلامیه استمداد می‌پردازیم و آرزو مندیم چنین افکار فعالی سرمشق خوبی باشند برای ما که از درد فقر و نادانی می‌ترسیم و اصلا صدایمان در نمی‌آید. نه هیچکس میدانند که بر ما چه میگذرد و نه اگر بخواید بدانند ما کمکی باو خواهیم کرد.

اعلامیه استمداد از داوطلبان

هم‌اکنون پنج «مرکز تحقیقات ابتکاری ایجادکار» در نواحی مختلف غربی جزیره سیسیل مشغول بکار است. چون درست در همین قسمت جزیره سیسیل است که فقر و نادانی و بیسودی و جنایات ناشی از آنها شایع است. ما می‌خواهیم بوسیله این مراکز تحقیقاتی مقدماتی را فراهم بیاوریم که اهالی آن قسمت جزیره بادرک موقعیت فعلی خود بتوانند از تمام امکانات تا آنجا استفاده کنند که ارزش واقعی انسانی خود را دریابند. در هر یک از این مراکز صرف نظر از کارهای صنعتی و اقتصادی که موجب آبادی اراضی خواهد شد کار مهمتری لازم است که عبارت باشد از کارهای اخلاقی و اجتماعی و تربیتی. مراکز نواحی «پارتی نیکو» - «روکامنا» «منفی» - «کورتونو» و «کاماراتا» هم اکنون بوسیله رفقای ایتالیائی - سوئدی - انگلیسی سویی و نروژی تأسیس شده و اداره می‌شوند. در بسیاری از دهات این قسمت جزیره سیسیل که هر کدام حصارهای در بسته‌ای هستند بروی خرافات و نزاع‌های قدیمی و پدر کشتگی‌های کهنه برای تجدید حیات اقتصادی و اخلاقی و اجتماعی احتیاج به اداره هائی نو و مصمم و غیر محلی است و باین مناسبت است که از تمام نقاط عالم هر کس چنین اراده‌ای را در خود سراغ دارد می‌تواند بکمک این دسته از مردم سیسیل بشتابد.

شرایط کار :

۱) کار داوطلبانه مورد احتیاج این مراکز تحقیقاتی دونهوع است :
الف - همکاری مستقیم از طرفی باتکسین‌های مراکز تحقیقات و از طرف دیگر بامهندس‌های کشاورزی باشهرسازها با اجتماع‌شناس‌ها و با اقتصاددان‌ها و نقشه‌کش‌ها و غیره...
ب - همکاری تردید و بسیار صمیمی با اهالی.
این نوع دوم کار بیشتر از معلم‌ها و کمک‌یاران اجتماعی و پزشکان و پرستاران و هر کسی که قدرت چنین خدماتی را در خود می‌بیند برآمده است. و باین مناسبت برای این نوع اشخاص دانستن زبان ایتالیائی لازم است.

۲) حداقل هر داوطلبی باید ۱۸ سال سن داشته باشد.

۳) ترجیح می‌دهیم که داوطلبان یکسال در محل اقامت کنند و حداقل دو ماه.

۴) مخارج سفر و اقامت در محل (در حدود روزی ۴۰۰ لیر ایتالیائی) بعهده خود داوطلب است یا کمیته‌ای که او را می‌فرستد. با اینهمه اگر کسانی از داوطلبان مورد احتیاج باشند که منبع درآمدی نداشته باشند، مهمان نوازی خودمان را نشان خواهیم داد. و برای اینکه هر داوطلبی بتواند توانائی را که دارد بحد کامل درین نواحی عملی کند خواهشمندیم داوطلبان این سؤالنامه را پر کرده و بشانی ما بفرستند که این است : دانیلودلچی - پارتی نیکو (پالرم) ایتالیا.

سؤالنامه

اسم و رسم .. جنس .. وضع خانوادگی .. محل و تاریخ تولد .. ملیت .. شغل .. مشغله فعلی .. مشغله قبلی .. نشانی کامل .. چه کتابی درباره سبیل غربی خوانده‌ای .. پیش از همه بچه‌چیز علاقمندی ! .. چه نوع کاری دلت می‌خواهد بکنی ؟ .. بچه زبانی حرف می‌زنی ؟ .. تحصیلات توجه‌اندازه‌است ؟ .. کاملاً سالم هستی ؟ .. خرج سفر و اقامت بعهده کیست ؟ .. آیا قادر هستی کار بدنی سخت بکنی ؟ .. می‌توانی دونفر از دوستان مارا اسم‌ببری که ترمی‌شناسند ؟ .. درچه تاریخی می‌توانی کارت را شروع کنی ؟ .. چند وقت خواهی ماند ؟ ..

غلط‌های چاپی

عده‌ای از خوانندگان بما تذکر داده‌اند که مجله دارای اغلاط چاپی است با اینکه کوشیده‌ام باین نقص فائق‌آنیم و تاثیر این کوشش در شماره‌های اخیر محسوس است معذرا خواهشند است چند غلط راکه از سیاق عبارت تشخیص آن ممکن نیست اصلاح نمایند . در شماره سوم صفحه ۵۸ سطر ۱۷ (غیر مذهبی) غلط و صحیح آن (شد مذهبی) است . در همان شماره صفحه ۹۳ سطر ۲۸ (کوتائر) غلط و صحیح آن (گوتا) است . و نیز در شماره دوم صفحه ۳۰ ستون دوم سطر ۱۰ تماماً غلط و صحیح آن اینست : (آورده‌است . ولی خود او ارزش زیادی) .

بحث مندرس فرانس و پیترو و ذنی

درباره تجربه تشکیل جبهه واحد با کمونیسم

مجله معروف اکسپرس از پیترو و ذنی رهبر حزب سوسیالیست ایتالیا دعوت کرد که در پاریس ملاقاتی با مندرس فرانس بکنند و پس از بحث با او هر دو به لندن به ملاقات انورین یوان از رهبران حزب کارگر انگلیس رفتند تا مسائل مربوط به نهضت چپ اروپا را مورد بحث قرار داده و علل عدم موفقیت‌ها و مشکلات نهضت چپ را مورد بحث و مطالعه قرار دهند، زیرا با وجود اینکه اغلب دست راستی‌ها مانند پتن و شرکاء در موقع جنگ با باهیترل همکاری کردند و یا خیانت کرده شکست کامل خوردند و نهضت چپ بالعکس قهرمان نهضت مقاومت و نهضت آزاد بخش اروپا بود معذک پس از مدتی از حکومت کنار رفتند و در اغلب موارد یعنی در کشورهای مهمی مانند آلمان ایتالیا و فرانسه و انگلستان دست راستی‌ها بحکومت رسیدند. این مسئله مهم زمان در پاریس بین دور رهبر و در انگلستان بین سر رهبر مورد بحث قرار گرفتند. روزنامه اطلاعات در صفحه مخصوص خود قسمت‌هایی از بحث این سه شخصیت را در لندن نقل از جرائد لندن ترجمه کرد (متأسفانه ترجمه‌های خیلی مفید اطلاعات اخیراً خیلی خلاصه شده و علاوه بر اعلانات ستونهای غیر مهم دیگری نیز از مقدار این ترجمه‌ها کاسته و تأثیر بی‌اندازه مفید این صفحه را بمقدار زیاد پائین آورده است) ما در نظر داریم نقل از مجله اکسپرس نکاتی را که در اطلاعات منتشر شده و دانستن آن برای روشنفکران ایران بعنوان مسائل بزرگ زمان لازم و ضروری است ترجمه و منتشر کنیم بمناسبت ضیق صفحات در این شماره فقط یک سؤال از سؤالاتی را که نماینده روزنامه اکسپرس طرح کرده است منتشر می‌سازیم. اهمیت این بحث بخصوص از این لحاظ است که آقای ننی رهبر حزب سوسیالیست ایتالیا پس از اختتام کنگره حزب در ناپل با این مسافرت اقدام کرده. در کنگره ناپل حزب سوسیالیست ایتالیا خط مشی‌های تازه‌ای گرفته شده که نقطه تحولی برای این حزب است. میدانیم که در مدت ده پانزده سال اخیر سوسیالیست ایتالیا بارهبری ننی «وحدت عمل» با حزب کمونیست ایتالیا داشته است. «وحدت عمل» اصطلاح ایتالیائی همان «جبهه واحد» است که کمونیست‌ها به آن وسیله در همه جای دنیا می‌خواهند رهبری و ابتکار را در دست گیرند. اولین پیروزی این روش آنان در فرانسه بنام «جبهه توده» آزمایش‌هایی را بوجود آورد. اینک سؤال و جواب و بحث نماینده روزنامه اکسپرس و مندرس فرانس و پیترو و ذنی.

هوادر وحدت با کمونیسم یا نه؟

نماینده روزنامه اکسپرس: حزب سوسیالیست ایتالیا، پس از پانزده سال آزمایش درباره «وحدت عمل» با کمونیست‌ها، بمناسبت کنگره ناپل یک خط سیر نوین را اتخاذ کرده است این تصمیم جدید برای نهضت چپ ایتالیا چه اهمیت و معنایی دارد؟ افکار کلاسیک که مدت ده سال حاکی از امکان همکاری

با کمونیست‌ها بود آیا بمناسبات آزمایشهای پانزده سال اخیر در معرض شك و تردید قرار داده شده ؟

آقای ننی - آنچه‌را که آزمایش ایتالیا ، بعقیده من ، در معرض سؤال و باشك و تردید قرار داده‌است ، عبارت از صحت و اعتبار سیاسی آزمایشهایی از نوع جبهه توده (در فرانسه) و «وحدت عمل» سیاسی بین سوسیالیست‌ها و کمونیست‌هاست . وحدت عمل در ایتالیا و وحدت سازمانها در مجارستان و چکسلواکی (موضوع لهستان اختلاف با این موارد دارد) نتوانست تجربه سوسیالیستها و تجربه کمونیست‌ها را که از ۱۹۲۰ به بعد در حال تکامل بود با هم ترکیب سازد . جبهه توده و وحدت عمل سیاسی برای رقابتهای کمونیست‌ها ، در جاهایی که آنها بحکومت میرسیدند تنها عبارت از يك روش تاریخی موقتی در راه رسیدن به دیکتاتوری حزب خودشان بود که فقط موقعیتهای گذرنده آن روش را دیکته کرد . با وجود این شرایط یا اوضاع و احوال فورمول جبهه توده و یا عمل کردن به وحدت عمل سیاسی مشی سیاسی خود را از دست دادند . در ایتالیا این روشها تبدیل به عواملی شده‌اند که موجب جدا گردیدن مجموعه نیروهای کارگری از جامعه شده . این روشها موجب رکود و جمود روابط نیروها گردیده و تبدیل به عامل عقب‌ماندگی گردیده . مفهوم استقلال سوسیالیستی آنطوریکه در کنگره ناپل ، جدیداً فورموله شد نتیجه این مطالعات و واقعیات بوده‌است .

مبارزه کمونیست‌ها بر علیه «تجدید نظر طلبی» در حقیقت مبارزه بر علیه پیشرفت همان دکتترین (مکتب) و روشهاست که هدف واقعی وحدت عمل (کمونیست‌ها یا سوسیالیست‌ها) بود . ما از این آزمایشها این نتیجه را میگیریم که در کشور ما و در کشورهاییکه ساختمان اجتماعی و تاریخی مشابه ما دارند ، در مبارزه دموکراتیک برای در دست گرفتن قدرت اگر این مبارزه بوسیله حزب سوسیالیست مستقل (از اتحاد با کمونیستها) بعمل آید ، که آن حزب مظهر نیروهای کارگری و توده‌ایست و بانیهوای دموکراتیک نیز بستگی دارد ، شانس موفقیت بیشتری خواهد داشت

حزب ما در کنگره ناپل مسئولیتهای دقیقی درباره پیروی از اصول دموکراسی بعهده گرفته‌است . حزب ما به طبقه کارگر و طبقات متوسط (تکنیسین‌ها و روشنفکران) ضمانتهایی سپرد هاست که مبارزه برای در دست گرفتن قدرت و ساختن سوسیالیسم را باروشهای دموکراتیک و با احترام باصول آزادی فردی را و اجتماعی ادامه خواهد داد .

البته این موضوع ها تاحدودی که مربوط به سوسیالیسم ایتالیا - و سوسیالیسم بین‌المللی - است تازگی ندارد ، زیرا ما همواره وابستگی و تبعیت خودمان را نسبت باصول و روش های دموکراسی اعلام داشته‌ایم . تنها چیز که تازگی دارد اینست که اتحاد ما با کمونیست‌ها شك و تردید و یا ابهاماتی را بوجود آورده بود که با این وضع از بین می‌رود .

این موقعیت دقیق و روشن که ما پیش گرفته‌ایم این وضع را بوجود می‌آورد که امکان بدست گرفتن قدرت از انحصار دموکرات مسیحی - بیرون آمده و امکان دیگری که بدست گرفتن قدرت بوسیله سوسیالیستها باشد بوجود می‌آید ، وجود اختلاف در حزب دموکرات مسیحی و همچنین مواجه شدن آن حزب که ده سال است بطور انحصاری در راس قدرت است با مسائل مهمی که به تنهایی نمیتواند آن مسائل را حل کند ، شانس موفقیت ما را زیادتیر می‌کند .

کاندید بودن مسیو ننی برای نخست وزیری

آقای مندس فرانس - برای يك مشاهده کننده خارجی ، مانند اینجانب ، تغییر اساسی

که در روش حزب سوسیالیست ایتالیا پیش آمده شرح زیر است : آقای ننی حزب شما خود را کاندید برای حکومت کرده است . این کاندید شدن ، شانس موفقیتش در مدت قلیل هر چه باشد ، اما از زمان عرضه شدن این کاندیدا در حقیقت امکان جدیدی در جنب امکان انحصاری قدیم (به حکومت رسیدن دموکراتهای مسیحی) بوجود آورده . زیرا تا حالا این امکان جا-نشینی (جانشینی حکومت سوسیالیست به حکومت دموکرات مسیحی) وجود نداشت آنچه تازگی دارد اینست که امروز دو امکان حکومت وجود دارد از طرفی برای دموکرات مسیحی و از طرف دیگر کاندیدا بودن شما . از طرف دیگر این مسئله کاملاً تازگی دارد . نیرو های اجتماعی که شما نمایندگی آن نیروها را دارید تا حالا متحد کمونیستها تلقی میشد ، اما حالا بطور واضح و دقیق در چارچوب موارد دموکراسی مشاهده میشود .

آقای ننی - واقعیت نوین در حقیقت اینست که حزب سوسیالیست کاندید بودن خود را برای اداره کردن کشور عرضه می‌دارد بدون اینکه ارتباط سازمانی زنده نه با کمونیستها و نه با بورژوازی مرکزی مخصوصاً دموکرات مسیحی داشته باشد .

در اطراف این کاندید شدن حزب سوسیالیست از هم اکنون يك نهضت فکری بوجود آمده است که باید ترجمان يك نهضت سازمانی گردد و در غیر این صورت بيك وضع آباد کننده منتهی نمیکرد . تجزیه شدن حزب سوسیال دموکرات آقای سارا کات یکی از علامات نشوونما و تکامل است و حتی بین کاتولیکها نیز تمایلاتی بوجود آمده است .

نماینده روزنامه اکسپرس - آنچه بنظر ما زنده و روشن است شباهت وضع شما در يك نقطه اساسی به وضع آقای منس فرانس در فرانسه است . آنچه آقای منس فرانس در کشور شما علامت و نشانه آن معرفی شده اینست که می‌توان نهضت چه و یا حکومت چه (غیر کمونیست) بوجود آورد که در چارچوب دموکراسی باقی بماند . آنطوریکه شما تا حالا خود را در نظر مامعرفی کرده بودید این بود که این مسئله درباره شما صادق نیست زیرا شما خود را به حزب کمونیست و مکتب انقلابی آن وابسته ساخته بودید . اما تصمیمات کنگره اخیر شما نشان می‌دهد که بالاخره شما هم اعتقاد پیدا کرده‌اید که این امکان وجود دارد نوعی از نهضت چه به حکومت برسد و کشور را اداره کند و در عین حال اشکال دموکراتیک را مراعات کند معذک حوادث ده سال اخیر ما را در این مورد مشکوک می‌سازد . باین معنی بنظر می‌رسد که هر وقت نهضت چه به حکومت میرسد چارچوب ساختمان سیاسی حاکمه حکومت چه را ضایع می‌سازد . آقای منس فرانس : طرز کار جمهوری چهارم هرگز شکل دموکراتیک قابل در چارچوب حکومت دموکراسی پارلمانی می‌توان وضع کاملاً نوینی را بوجود آورد .

آقای منس فرانس : طرز کار جمهوری چهارم هرگز شکل دموکراتیک قبول برای ما نبوده است . ما نواقص مخوف آنرا پیوسته اعلام کرده‌ایم ... هرگز ما درصدد احیاء آن نیستیم ارزش سیستم انگلیس در اینست که بدولت امکان میدهد که نه تنها امور عمومی کشور را اداره کند بلکه در عین حال پارلمان را نیز اداره کند و در صورت لزوم باتوسل به آراء عمومی ترکیب مجلس را استحکام بخشد و یا در آن تجدید نظر کند .

بقیه ولادت مکتب سوسیالیسم

انشاعیون بمناسبت نداشتن تکیه‌گاه و درعین حال بمناسبت اتهامی که هنوز دچار آن بودند ناچار برای مدتی خانه نشین شدند و ضربات تهمت‌ها و حملات ناجوانمردانه رادیو مسکو و بلندگویان ایرانی آنها را تحمل میکردند، پس از حادثه ۱۵ بهمن حزب توده زیر زمین رفت و بمناسبت خالی بودن زمینه جبهه ملی بوجود آمد و متدرجا هدفی مشخص و در عین حال مبهم یعنی استیفای حقوق ملی از نفت و مبارزه با شرکت نفت که علامت و نشانه امپریالیسم بود تعیین گردید. در شور و شوق اولیه ناشی از پیدایش جبهه ملی انشاعیون خانه نشین متوجه شدند که تکیه‌گاه طبیعی آنان همین جبهه ملی و توده مردمی است که از آن پشتیبانی می‌کند. در بجهت این احوال رزم‌آرا برای مبارزه با جبهه ملی دست‌حزب توده را که در دوران زندگی زیرزمینی بوسیله سازمان دهنده های روسی خوب متشکل شده بود، بازگذاشت. در آترمان حزب توده جدی‌ترین مبارزه را با جبهه ملی آغاز کرده بود و میخواست با جلب کردن توده مردم و لجن‌مال کردن رهبران جبهه ملی رهبری نهضت را در دست گیرد و صرف نظر کردن از مبارزه با شرکت نفت انگلیسی را قیمتی برای تحصیل نفت شمال قرار دهد و بهمین مناسبت تا آخرین لحظه که امکان داشت با شعار ملی کردن نفت «سراسر» ایران مخالفت کرد.

حزب توده بی‌میل نبود وضعی مشابه آنچه امروز در عراق پیش آمده پیش بیاورد و در حال رهبری جنبش را با استفاده از عدم توجه رهبران نهضت و فقر فکری بعضی‌ها بدست آورد. رسالت روشنفکران انشاعی که نسبت به سوسیالیسم وفادار ولی نسبت به آنچه مصداق خارجی آن در شوروی معرفی میشد سوعظن داشتند روشن بود. آنها در صفوف جنبش وارد شدند و سعی کردند آنچه را که جنبش فاقد آنست یعنی یک ایدئولوژی متمایل به سوسیالیسم را بآن بدهند و از ابهام و سوء استفاده‌ای که کمونیسم می‌خواهد بعمل آورد جلوگیری کنند. این هدف پس از مدتها سعی و کوشش گرچه توأم با نواقصی در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۰ به نتیجه رسید و مکتب زحمتکشان ملت ایران که منطبق با سوسیالیسم دموکراتیک است بوجود آمد. مکتب ۲۶ اردیبهشت وظیفه خود را از لحاظ ایدئولوژیک کم‌وبیش آنطوریکه باید و شاید انجام داد. در دوره اول مبارزه حزب توده با نهضت این مکتب صفوف را جدا ساخت و ابهام را از بین برد و مخصوصا به دانشجویان دانشگاه و به روشنفکران و زحمتکشان آنطوریکه باید و شاید حالی کرد که هدف حزب توده خرابکاری است نه مبارزه برای هدف مثبت. آنها از قطع شدن جریان نفت خوشحال بودند و بهیچ قیمت نمیخواستند جریان نفت بدست اشخاص صلاحیتدار دوباره بچریان افتد. در دوره دوم که حمله «جبهه اتلافی» حزب توده آغاز شد باز هم ما توانستیم که از ایجاد این جبهه که وضعی مشابه عراق امروز بوجود می‌آورد جلوگیری کنیم و نهایت مفتخریم که این خدمت را بایران انجام دادیم. اگر خلاف این عمل میشد با حوادثی که در سایر کشورهای خاور میانه اتفاق افتاد معلوم نیست وضع آسیا و آفریقا امروز چه بود. متاسفانه هدفهای سیاسی و سازمانی ما بمناسبتی که فعلا فرصت تشریح آنها نیست نتوانست به هدف خود برسد. در این دوران سکونت و رکود و نومیدی و بی‌ایمانی ما باز کار تربیت‌کادر را بعهده گرفتیم تا در موقع مناسب باز بمناسبت فقدان رهبری صحیح فرصت تاریخی دیگری از دست نرود. در اینجا هم برای توجه مسئولینی که متوجه مسئولیت بزرگ تاریخی خود نیستند و هم برای توجه آنهایکه یاس و نومیدی را پخود راه داده‌اند و در پی یک زندگی آسوده و مرفه از وظایف اجتماعی خود غفلت می‌ورزند سطوری از شماره اول نبرد زندگی نقل می‌کنیم:

عصر معاصر اقدامات نیمه‌کاره نیست. بود و نبود ملتها در مرض برد و باخت است جریانهای نیرومند که در تاریخ نسل بشر بی‌سابقه است بامؤثرترین وسائل درصدد تسخیر فکر و ایمان هیلیونها انسان هستند. زندگی عادی بمنابله مسابقه‌های ورزش و اسب‌دوانی شده است. باید دائما بیدار و هشیار بود. کوچکترین غفلت و مسامحه و عدم توجه با از دست دادن استقلال و موجودیت

توأم است. آری بگفته شکسپیر بودن و نبودن اینست مسئله‌ای که امروز مطرح است. بار دیگر تکرار می‌کنیم که نباید مانند هاملت مردود و دو دل و فراری از تصمیم بوده نه تنها نباید از مشکلات ترسید بلکه باید از شکست هم ترسید. یاس و نومیدی را باید باجرات و شهامت از بین برد. اعتراف بشکست جرئت می‌خواهد. از سرگرفتن راه سربالاشجاعت و شهامت بیشتری لازم دارد. در میدان نبرد باید اسلحه متناسب با زمان و مکان انتخاب کرد نه مانند صوفی مشان قرن بیست پناه بردن به مخدرات و نه مانند هاملت‌های سیاسی تردید و تذبذب و دودلی! اینک از درام معروف شکسپیر جملات زیر را نقل می‌کنیم. «بودن یا نبودن کدام را باید اختیار کرد؟ در مقابل مظالم باید مقاومت پیشه کرد یا تحمل؟ مسئله اینست! آیا شریفتر آنست که ضربات و لطمات روزگار ناساعدی را متحمل شویم یا اینکه، سلاح نبرد بدست گرفته با انبوه مشکلات بجنگیم تا آن ناگواری‌ها را از میان برداریم؟ مردن ...، خفتن ...، همین و بس؟ کیست که در مقابل خفت‌های زمانه، ظلم ظالم، تفرعن مرد متکبر، آلام عشق مردود، نیرنگ‌های دیوانی، وقاحت منصب داران و تحقیرهایی که لایقان صبور از دست نالایقان می‌بینند تن به تحمل دردها؟ کیست که حاضر به بردن این بارها باشد و بخواهد در زیر بار یک‌زندگی پر ملال لاینقطع ناله و شکایت کند و غرق بریزد.

همانا بیم از ما و اعرامگ آن‌سرزمین نامکشوفی که از سرحدش هیچ مسافری بر نمی‌گردد شخص را حیران و اراده‌او را سست می‌کند و ما را و امیدارد تا همه رنج‌هایی را که در حال حاضر داریم تحمل نمایم و خود را بمیان مشقاتی که از حدنوع آن بی‌خبریم پرتاب نکنیم. آری تفکر و تعقل همه‌ما را ترسو و جبان میکند و عزم و اراده هر زمان که با افکار احتیاط‌آمیز توأم گردد رنگ باخته و صلابت خود را از دست میدهد و خیالات بسیار بلند به‌ملاحظه همین مراتب از سیر و جریان طبیعی خود بازمانده به مرحله عمل نمیرسند و از میان می‌روند ...»

زمان شکسپیر با زمان ما زیاد فرق دارد و شاید افکار او فیز با افکار ما. در عین حال که نظریه او را برای توجه نکردن به «بیم از ما و اعرامگ» که شخص را حیران و اراده او را سست می‌کند، ما نیز به نسل جوان و روشنفکران توصیه می‌کنیم اما خلاف «تعقل و تفکر» را توصیه نمی‌کنیم. دنیای امروز ادنیای علم و فکر و نقشه است. عدم تفکر و تعقل و بی‌احتیاطی ممکن است کشوری را بهمان ورطه هولناک سوق دهد که هواداران جمال عبدالناصر عراق را با نظرف سوق دادند.

متأسفانه به‌مناسبت ضیق صفحات باز در این شماره موفق شدیم به انتقادات و ایراداتی که بعمل آمده مشروحا جواب بدهیم و ناچار به نشریات آینده موکول می‌کنیم. برای حسن ختام و توجه نومیندان و آنهاثیکه از میدان نبرد زندگی خود را در نگاه‌میدارند بار دیگر سطور از پردون سوسیالیست فرانسوی را که در شماره مخصوص ۲۶ اردیبهشت می‌روم سوم درج شده از نومی آوریم: در زیر اشمه آفتاب نوینی رخساره زمین‌زندگی از سر می‌گیرد. بگذارید یک نسل از بین برود و بگذارید جنایتکاران فرتوت در صحاری بمیرند. زمین مقدس هرگز استخوان‌های آنها را نخواهد پذیرفت. ای‌مرد جوانیکه فساد زمانه تو را بی‌ارزش و سنگینی عدالت تو را خرد می‌نماید، اگر وطن در تردت عزیز است و اگر منافع انسانیت را حس می‌کنی جرات داشته باش و آزادی‌ها در آغوش بگیر. خود خواهی کهنه و فرسوده خود را در امواج مردم مساوات جوی نوظهور بیفتن، آنجا روح تو قدرت و غذای نامعلومی را خواهد گرفت و نبوغ تو انرژی شکست‌ناپذیری را بدست خواهد آورد. ملت تو جوان خواهد شد، صورت هر چیز در چشمان پاک‌شده‌ات تغییر شکل خواهد یافت. احساسات جدید افکار و عقاید تازه بوجود خواهد آورد. مذهب، اخلاق، شعر، هنر و زبان در نظرت باشکلی بزرگتر و زیباتر جلوه خواهد کرد و با صورتات و تحلیلات الهام شده شفق دنیای از نو زنده شده را سلام خواهی داد. هیئت تحریریه

(اکسیستانسیالیسم)

سارتر در ابتدا بعنوان پرفسور اونیورسیتته تربیت شده بود و تا ۱۹۴۲ این وظیفه را انجام میداد در تاریخ مذکور از این پست کناره گیری کرد تا بتواند تمام وقت خود را وقف نویسندگی کند. او مولف نول‌های برجسته و درخشان و مطالعات انتقادی است، درباره نظریات او بحث‌های زنده و مفصل و شرح و بسط زیاد داده شده.

سارتر علاوه بر این بطور عمیق سیاست نیز مانند فلسفه و ادبیات علاقه نشان میدهد. او یکی از اسیران جنگ در آلمان بوده و بعد ها در نهضت مقاومت فرانسه فعالیت داشته. مطالب زیر را از پیامی نقل میکنیم که سارتر در ضمن آن به بعضی از سؤالات منقدین جواب داده است که عنوان آن تالیف بقرار زیر است: «اکسیستانسیالیسم انسان دوستی است» اینک مطالب زیر از اثر مذکور نقل میشود:

[آنچه، اکسیستانسیالیسم مینامیم چیست؟ اغلب اشخاصی که این اصطلاح را زیاد بکار میبرند، اگر معنی این اصطلاح از آن‌ها سؤال شود در جواب درمانده و دست پاچه خواهند شد. از مدتی باین طرف مد شده است که عده ای با بشاشت اعلام میدارند که مثلا این موسیقی دان و یا این نقاش «اکسیستانسیالیست» است.

در حقیقت این کلمه در موارد مختلف بطوری بی تناسب بکار میرود که دیگر اصلا معنی صحیح و حسابی ندارد..... مهذا باسانی میتوان آنرا تعریف نمود.

مسئله از طرف دیگر باین مناسبت پیچیده تر شده است که دو نوع از اکسیستانسیالیست‌ها وجود دارد. اولاً از طرفی نوع مسیحی که یاسپرس و گابریل مارسل از آن جمله اند که نام میبرم و هردوی آن‌ها دارای عقیده کاتولیک میباشد. از طرف دیگر اکسیستانسیالیست‌های منکر خدا، که مابین آنها هایدگر و سایر اکسیستانسیالیست‌های فرانسوی و از جمله خود من هستم. آنچه که آنها وجه مشترک مابین خود دارند بطور ساده این واقعیت است که آن‌ها معتقدند

«وجود» مسبق به «جوهر» است (وجود پیش از جوهر بوده است) - بعبارت دیگر ما باید همواره با ذهنی **Subjective** شروع کنیم. منظور ما بطور دقیق از آنچه گفتیم چیست؟ اگر کسی يك چیز ساخته شده را در نظر بگیرد - مثلاً يك كتاب و یا كارد كاغذ بری -

هر کس متوجه است که این شیئی را يك پیشه‌ور با داشتن مفهوم قبلی از آن ساخته است، این پیشه‌ور هم به مفهوم كارد كاغذ بری و هم به فن تولید این شیئی که قبلاً از روی تجربه بدست آمده است آگاهی و دقت نظر داشته است. این آگاهی بفن تولید كارد كاغذ بری خود قسمتی از مفهومی است که بالاخره بمنزله فورمول كارد كاغذ بری و فن ساختن آنست. بنابراین كارد كاغذ بری عبارت از کالائی است که از طرفی مطابق روش فنی خاصی قابل تولید است و از طرف دیگر نمیتوان تصور کرد که کسی بدون اینکه بداند این محصول چیست و بچه دردی

میخورد آنرا بتواند بوجود آورد. پس میتوانیم بگوئیم که «جوهر» کاردکاغذبری یعنی مجموعه فورمول خواص آن که تولید و تعریف آن را امکان پذیر میسازد رویهمرفته مسبوق «بوجود» آست. بنابراین حضور این و یا آن کاردکاغذبری و یا کتاب در مقابل چشم انسان مجسم است. درحالیکه ما دنیا را از لحاظ فنی در نظر بگیریم باید بگوئیم که وجود مسبوق به تولید است و یا تولید پیش از وجود است.

وقتیکه ما درباره خدا بعنوان خلاق موجودات فکر میکنیم، در اغلب مواقع، ما او را بعنوان يك پیشهور یا صانع ماهر یا عالی فکر میکنیم. و هر مکتب را که ملاحظه کنیم اعم از اینکه مکتب مشابه دکارت باشد و یا مکتب خود لایب‌نیتس، همواره تلویحا تصور میکنیم که اراده کم و بیش در پشت سر و یا لااقل توأم با فهمیدن یا درک است، بنوعی که وقتی خدا چیزی را خلق میکند قبلا بطور دقیق میدانده که چه میکند. بنابراین مفهوم انسان در نظر خدا قابل مقایسه با مفهوم کاردکاغذبری در فکر پیشهور است. خلاق عالم انسان را مطابق مفهوم و روش تکاملی خاصی خلق میکند، عینا همانطور که پیشهور نیز کاردکاغذبری را درست میکند که مسبوق و تابعی از يك تعریف و فورمولی میباشد. بنابراین هر شخص انسانی محصول اجرا کردن و یا واقعیت بخشیدن بیک مفهومی است که قبلا در علم خدائی منزل داشته است. در فلسفه خداشناسی قرن ۱۸، مفهوم خدا حذف شده بود، اما این موضوع که جوهر ماقبل ویامسبوق به وجود است ابتدا حذف نشده بود، و آثاری از این فکر را در تردید و وولتر و حتی کانت پیدا میکنیم. بحث از يك «طبیعت انسانی» میکردند که آن عبارت از مفهوم قبلی يك انسان است، که در هر انسان آن مفهوم وجود دارد و وجود این «طبیعت انسانی» باین معنی است که هر انسانی يك نمونه مخصوص از مفهوم انسان کلی است. در تردکافت این کلیت تا آنجا پیش میرود که انسان وحشی جنگل‌ها، انسانی که در حال طبیعی و بدوی است یا انسان‌های متمدن دارای يك تعریف واحد هستند و دارای خواص اساسی مشابه میباشند. در این طرز تفکر نیز جوهر انسان مسبوق به وجود تاریخی اوست، یعنی پیش از وجود انسانی است که ما در تجربه روزانه با آن مواجه میباشیم.

اکسیتانسیالیسم خداشناس **Atheist** که خود من نیز یکی از نمایندگان آن میباشم با تکیه و اصرار زیاد اعلام میکنند، در صورتیکه خدائی وجود ندارد، اقلا موجودی هست که وجود او قبل از جوهر او است، موجودی هست که وجود او مسبوق به تعریف اوست، پیش از اینکه بتوان مفهومی از آن داشت وجود داشته است. این موجود انسان است، و یا آنطور که هایدگر اصطلاح کرده است واقعیت انسانی است. وقتی ما میگوئیم که وجود انسانی ماقبل جوهر اوست و یا مسبوق به جوهر است چه منظوری داریم؟ منظور ما اینست که اول بلاول انسان وجود دارد، انسان اول با خودش مواجه میشود، در دنیا ظاهر میشود - بعدها خود را تعریف می‌کند. اگر انسانی که اکسیتانسیالیست‌ها تصور می‌کنند، غیر قابل تعریف است، باین علت است که شروع کردن با آن عبارت از هیچ است. اول کار او هیچ نیست تا بالاخره اوهمانی خواهد شد که از خودش بسازد. بنابراین يك «طبیعت انسانی» وجود ندارد، زیرا خدائی نیست که مفهومی از انسان داشته باشد. بطور ساده خود انسان هست. نه اینکه بطور ساده انسان همانی که خودش خود را درک میکند میباشد، بلکه انسان آن چیزی است که خودش «میخواهد» یا اراده میکند که آن باشد، و یا آنکه پس از بوجود آمدن مفهومی از آنچه میخواهد باشد دارد - او پس از جهش به دنیای زندگی اراده میکند آنچه میخواهد بشود. انسان هیچ چیز غیر از آنکه خودش از خود میسازد نمیباشد. این اولین

اصل اکسیستانسیا لیسیم است. این همانست که مردم آنرا «ذهنی بودن» اکسیستانسیا لیسیم مینامند در حالیکه این اصطلاح را بعنوان مذمت درباره ما بکار میبرند. اما منظور ما از این ذهنی بودن چیست، و اینکه انسان، قبل از همه، خود را بطرف آینده خودش میراند و خود نیز آگاه از این پیشرفت است. انسان در حقیقت بمنزله طرحی است که دارای یک زندگی ذهنی است، عوض اینکه مانند یک خزّه و یا قارچ و یا مثلاً کلم باشد. پیش از وجود این طرح «خود» هیچ چیز وجود ندارد، حتی در آسمان هوش و ذکاوت هیچ وجود ندارد: انسان میخواهد تنها وجود را بدست آورد وقتیکه او همان چیزی است که میخواهد آن باشد. اما نه آن چیزی که آرزو دارد باشد. زیرا در اغلب موارد آنچه ما از آرزو کردن یا خواستن میفهمیم عبارت از یک تصمیم آگاهانه است، که پس از آنکه خودمان را آنچه هستیم ساخته ایم، تازه آن تصمیم را میگیریم. ممکن است بخواهیم که وارد یک حزب بشویم یا کتابی بنویسیم و یا زناشویی کنیم، - در این حالت، آنچه معمولاً اراده من نامیده میشود، احتمالاً تظاهر یک تصمیم خودی خود قبلی است. اگر واقعا اینطور است که وجود داشتن مسبوق به جوهر است در این صورت انسان آنچه که هست میباشد. اولین نتیجه اکسیستانسیا لیسیم اینست که انسان را طرف هر آنچه دارد سوق میدهد.

و تمام مسئولیت موجودیت خود او را در بست روی شانه خود او تحمیل میکند. وقتی ما میگوئیم انسان مسئول خودش میباشد، ما نمیگوئیم که انسان فقط مسئول شخص یا شخصیت خود می باشد، بلکه منظور اینست که او مسئول تمام انسانهاست. اصطلاح ذهنی بودن و یا ذهنیت باید بدو معنی تصور شود. در حالیکه مخالفین ما فقط یک معنی آنرا در نظر دارند. ذهنی بودن از طرفی باین معنی است که فرد انسانی از او است و از طرف دیگر باین معنی است که انسان میتواند از حدود ذهنیت بشری تجاوز کند. این معنی آخری است که برای اکسیستانسیا لیسیم اهمیت زیاد دارد. وقتیکه میگوئیم انسان خودش انتخاب می کند، منظورمان اینست که هر شخصی باید راه و رسم زندگی و پرورش خود را انتخاب کند و بخصوص منظور ما اینست که هر فرد انسانی با انتخاب راهی برای خود راه تمام انسانها را انتخاب کرده است. زیرا در حقیقت تمام اعمالی را که کسی برای ابداع یا ساختن خودش آنطوریکه میل دارد باشد انجام میدهد، حتی یکی نیز وجود ندارد که خلاق نباشد، و در حقیقت او تصویری از انسانی درست میکند که میخواهد هر انسان آنطور باشد. وقتیکه بین این و آن یکی انتخاب می شود، در عین حال ارزش آنچه انتخاب شده است تأیید می گردد، زیرا ما قادر نیستیم که بد را دانسته انتخاب کنیم. هر آنچه را انتخاب می کنیم همواره خوب میدانیم، و هیچ چیز برای مانعی تواند خوب باشد مگر اینکه برای همه خوب باشد. علاوه بر این اگر اینطور است که وجود مسبوق و یا مقدم بر جوهر است، و اگر ما می خواهیم در حالیکه تصویری از خودمان میسازیم موجود بمانیم، این تصویر برای تمام انسانهایی که در یک مرحله از تاریخ با ما زندگی می کنند خوب و یا صادق میباشد. بنابراین مسئولیت ما خیلی بزرگتر از آنست که در اول کار تصور می کنیم، زیرا این مسئولیت مربوط به تمام نوع بشر است. اگر مثلاً من یک کارگر هستم، من می توانم یک اتحادیه مسیحی را بجای یک سندیکای کمونیستی برای پیوستن انتخاب کنم. اگر بمناسبت این عضویت، انتخاب من این معنی را میدهد که رضا بداده می دهیم، بالاخره مثل اینکه من می دانم که رضا بداده دادن بهترین موقعیت است که هر انسان آنرا باید قبول کند، و قبول اینست که دوران سلطنت انسان در کره زمین نمیشد، بنابراین من تنها خودم

را تسلیم این نظریه نکرده یا تنها خودرا بآن نه سپرده‌ام. رضا بداده دادن اراده من برای همه است و در نتیجه عمل من یعنی لزوم تسلیم شدن تمام بشریت است. يك مثال دیگر از موضوع شخصی بر، من تصمیم بازدواج و داشتن فرزندان میگیرم، این تصمیم ناشی از موقعیت من و از هیجانات و از میل من است، بنابراین من نه تنها خود بلکه تمام بشریت را تسلیم عمل کردن به ازدواج با يك زن **Monogamy** می‌کنم. بنابراین مسئول خود و همه انسانها هستم. و من تصویری از انسان درست می‌کنم که میخواهم انسان آنچور باشد. لرحال شکل دادن بخودم به بشریت شکل میدهم.

این موضوع بما اجازه میدهد که بعضی اصطلاحاتی از نوع غم و اندوه، و بی پناه بودن و نومیدی را، گرچه کمی عبارت پردازند، درک کنیم. الان خواهیم دید که فهم آنها ساده است. اولاً مقصود شما از غم و اندوه چیست؟ اکیستانسایلیست از روی صداقت تایید میکند که انسان دچار غم و اندوه است. معنی این بشرح زیر است: وقتی که انسان خود را به چیزی میسپارد و کاملاً باین واقعیت متوجه است که نه تنها آنچه را که خود می‌خواهد بشود انتخاب کرده است، بلکه بنابراین و درعین حال يك قانونگذار برای تمام نوع بشر گردیده است - دراین حالت انسان نمیتواند از حس مسئولیت کامل و عمیق فرار کند. البته عده‌ای هستند که این اضطراب را نشان نمیدهند. اما ما اطمینان میدهم که اینگونه افراد یا غم و اندوه خود را پنهان میدارند و یا از آن فرار میکنند. بی‌شک مردمانی هستند که فکرمی‌کنند وقتی خود مرتکب کاری شده و یا بآن تسلیم می‌شوند فقط خودشان هستند و این کاری بکار دیگران ندارد: اگر شما از آنها سؤال کنید «در صورتیکه همه مثل شما عمل کنند چه حادثه پیش می‌آید» آنها شانه‌های خود را تکان داده و جواب میدهند «هرکس این کار را نمیکند». اما درحقیقت هرکس باید همواره از خود سؤال کند اگر هرکس آنچه را من عمل میکنم او هم بکند چه خواهد شد. هیچکس نمیتواند خود را از این سؤال مکدرکننده رها سازد، مگر اینکه نوعی خودش را گول زند. کسیکه با گفتن «هرکس مثل من رفتار نخواهد کرد» میخواهد بوسیله دروغ گفتن بخود خود را گول زده و توجیه کند باید در نزد وجدان خود ناراحت و ناخوش باشد، زیرا او باین عمل دروغ گفتن يك ارزش کلی را انکار میکند. اما بین کوشش او برای تغییر قیافه دروغین غم و اندوه او را آشکار میسازد این غم و اندوه همانست که کیر که گارد آنرا «غصه ابراهیم» نامیده است. حکایت ابراهیم معروف است. يك ملائکه (جبرائیل) باو نازل میشود و به ابراهیم فرمان میدهد که پسر خود را قربانی کند: اطاعت اجباری بود اگر او واقعا ملائکه بود که نازل شد و گفت: باید تو پسر خود را قربان کنی، دراین صورت البته قربانی کردن اجباری و واجب بود. اما هرکس در این موقعیت متعجب خواهد بود، اولاً اینکه آیا واقعا آنکه ظاهر شد ملائکه بود ثانیاً آیا من واقعا ابراهیم هستم. کدام دلایل اینها را اثبات میکند؟ يك زن دیوانه که دچار توهمات واهی بود میگفت که مردم باو تلفون می‌کنند و باو قوانینی صادر می‌کنند. دکتر از او پرسید «کیست که با شما صحبت میکند» او جواب داد «او میگوید که خداست» درحقیقت چه چیز می‌تواند باو ثابت کند که این خدا بوده است. اگر ملائکه‌ای بمن ظاهر شود، بچه دلیلی می‌توان گفت که او ملائکه است، یا اگر من صدائی بشنوم از کجا که این صدا از آسمان می‌آید و از جهنم نمی‌آید و یا اینکه از وجدان باطنی خود من و یا از بعضی شرائط و حالات مرضی ناشی نمیشد؟ که میتواند ثابت کند که آنها اصولاً خطاب بمن هستند.

که میتواند ثابت کند ، که من همان شخص صلاحیتدار هستم که بوسیله انتخاب راهی که بعمل می آورم مفهومی را که از انسان دارم بتمام بشریت تحمیل کنم . هرگز دلیلی (خارج از خودم) برای این نمیتوانم پیدا کنم ، هرگز علامتی که مرا از صحت آن متقاعد کند پیدا نخواهد شد. اگر صدائی بامن صحبت بکند بالاخره باز هم این خود من هستم که باید تصمیم بگیرم که صدا از يك ملك است یا نه . اگر من جریان عملی را خوب تشخیص میدهم ، بالاخره باز من هستم که انتخاب خودرا اینطور کرده ام که آنرا خوب بدانم و بد ندانم . ابتدا دلیلی وجود ندارد ثابت کند که من ابراهیم هستم . هرگز من مجبور نیستم هر لحظه اعمالی را انجام دهم که نمونه و سرمشق برای دیگران باشد . هر حادثه برای هر شخصی آنطور پیش می آید مثل اینکه تمام نوع بشر چشم خودشان را بوی دوخته اند که او چه میکند تا رفتار خودشان را بر حسب آن تنظیم کنند . باین ترتیب هر شخصی باید بخود بگوید : « آیا حقیقتاً من مردی هستم که حق دارم نوعی عمل کنم که بشریت خود را بر حسب اعمال من تنظیم کند » اگر کسی بخود اینطور نگوید او غم و اندوه خودرا پنهان میکند . واضحتر بگوئیم از غم و اندوهی که که ما بحث می کنیم کسی نمیتواند از آن خود را به آسایش طلبی و تنبلی هدایت کند . این يك غم و اندوه صاف و ساده است ، از نوعی که چگونگی آن بتمام آنهاست که مسئولیتی را بعهده دارند خوب شناخته شده است . مثلاً وقتی يك افسر نظامی مسئولیتی بمناسبت شروع حمله ای بعهده میگیرد ، و عده از مردم را باستقبال مرگ می فرستد ، او این عمل را انتخاب میکند و بالاخره او بتنهائی و شخصاً این انتخاب را عملی میسازد . البته او در زیر فرمان بالاتری اینکار را می کند ، اما احکام بالا که عمومی تر است ، احتیاج به تفسیر شدن از طرف این افسر مآدود دارد ، و زندگی ده یا دوازده یا بیست نفر و بیشتر بستگی باین تفسیر او دارد بنابراین او نمیتواند غم و اندوهی را حس نکند .

وقتی که ما از بی پناه **Abandonment** (کلمه ای که هایدگر زیاد پیکار می برد) یا بی پناهی صحبت میکنیم منظورمان اینست که خدا وجود ندارد ، و باید از نبودن خدا نتایج منطقی صحیح تا آخر گرفت . اکسیستانسیا لیست ها جداً مخالف بعضی از انواع اخلاقی عرفی (دنیائی) هستند که آنها می خواهند خدا را فقط بقیمت ارزان و سهل و ساده حذف کنند . (منظور اینست که باید بدون سابقه ذهنی اخلاقی عمیق ترین نتایج منطقی را از نبودن خدا گرفت) در سال ۱۸۸۰ وقتیکه يك پرفسور فرانسوی سعی و کوششی برای ابداع يك علم و اخلاق عرفی (منظور زمینی در مقابل آسمانی است) بعمل می آورد مفهومی شبیه عبارت زیر گفت: خدا يك فرضیه بی فائده است که گران تمام میشود ، بنابراین ما بدون این فرضیه میخواهیم کارمان را بانجام رسانیم. (یکی از امپراطور های مقتدر اروپا روزی بیک دانشمند بزرگ نجوم گفت شما در این تالیف تازه خود حتی در يك عبارت نیز اسمی از خلاق آسمانها نبرده اید دانشمند مذکور جواب داد : اعلیحضرتا باین فرضیه احتیاجی پیدا نکردم)

معدک اگر ما احتیاج باخلاق بودن داریم ، اگر بجایمانه و دنیائی که قانون آنرا حمایت کند محتاج هستیم ، لازم است که بعضی از ارزش ها را جدی گرفت ، بایستی وجود آن ارزشها را بطور اصول موضوعه قبول داشت . بطور اصول موضوعه باید شرافتمند بودن اجباری تلقی شود اینکه دروغ نگفت و به زن کسی آزار نرساند ، و اینکه فرزندان بوجود آورد ، و امثال اینها بعنوان اصول موضوعه قبول گردد ، بنابراین میخواهم در این باره کمی مطالعه کنیم و نشان دهیم که تمام این ارزشها وجود دارند و در لوح محفوظ آسمانی هوش و

ذکاوت نوشته شده است بدون اینکه احتیاجی بوجود خدا باشد. عبارت دیگر بفرض اینکه خدا وجود نداشته باشد عملاً هیچ چیز تغییر نمیکند - بنظر من معنی هر آنچه مادر فرانسه را دیکالیم می نامیم همین است - در ترد آنها که فرضیه وجود خدا را منکرند ما همان قابلهای شرافتمندی و انسان دوستی و ترقی خواهی را مشاهده میکنیم، و ما خدا را نیز بعنوان يك فرضیه گفته شده در دست داریم که خود بخود بکلی از بین میرود. بعکس تصور عده ای اکسیستانسیا لیست ها از اینکه خدائی وجود ندارد دچار آشفته گی می گردند، زیرا باین فقدان «او» هرگونه امکان پیدا شدن ارزش ها در دنیای هوش و ذکاوت از بین میرود. در اینصورت خوب، به این است اصول موضوعه، در حالیکه وجدان و آگاهی برای درک بی نهایت و کمال وجود ندارد، سو نخواهد داشت.

هیچ کجا ثبت و ضبط نشده است که «خیر» وجود دارد، یا اینکه هر انسانی باید شرافتمند باشد و دروغ نگوید، زیرا مادر سطحی قرار گرفته ایم که در آن فقط انسانها وجود دارند. دستویوسی روزی نوشت: «اگر خدائی وجود نداشته باشد هر عملی مجاز است» و این برای اکسیستانسیا لیس مبداء حرکت است. در حقیقت اگر خدا نیست هر چیز مجاز میباشد، و در این صورت انسان گمراه است، زیرا هیچ چیزی نه در داخل و نه در خارج از خودش پیدا نمیکند که بآن تکیه داشته باشد. او کشف میکند که او در این وضع بدون عذر موجه می باشد. زیرا اگر وجود مسیوق یا مقدم بر جوهر است کسی قادر نخواهد بود که عمل کسی را با مقایسه به يك طبیعت انسانی مخصوص توضیح بدهد، عبارت دیگر در اینصورت جبر (دترمینیسم) وجود نخواهد داشت، انسان «هست» آزادی.. از طرف دیگر اگر خدا وجود ندارد، ما هیچ نوع ارزش و یا فرمانی در ذخیره نداریم که بموجب آن رفتار و اخلاق خود را مشروع سازیم. بنابراین ما ندر پست تر و نه در پیشروی خود يك قلمرو درخشان ارزش ها را نداریم، هیچ وسیله برای موجه کردن و یا معذور بودن در دست نداریم. ماترک شده و تنها هستیم، بدون معذور بودن. این همان است که من نام آن را محکوم بودن انسان بآزادی گذارده ام. می گویم محکوم زیرا انسان خود را ابداع نکرده است، در آن زمان در آزادی نبوده است، درست از آن زمان به بعد که باین دنیا پرتاب شده است تازه مسئول برای هر کاری است که انجام میدهد. اکسیستانسیا لیست به قدرت هیجانان عقیده ندارد. او هرگز يك هیجان (یا شهوات) بزرگ را بعنوان يك جریان مخرب تلقی نمیکند که مانند تقدیر او را بطرف اعمالی رانده باشد، و بنابراین عذری برای او تلقی شود. او فکر می کند که انسان مسئول هیجانان (یا شهوت) خود می باشد. اینطور اکسیستانسیا لیست تصور نمیکند انسان بتواند از علامت (یا آیه ای) که برای راهنمایی او کرامت شده و بزمین فرستاده شده باشد کمکی دریافت کند: زیرا او تصور می کند که هر علامت (یا آیه) را خود انسان آنطوریکه انتخاب می کند تفسیر مینماید. او فکر می کند که هر انسان بدون هیچگونه کمک و یا پناهی در هر لحظه محکوم باین است که انسان را اختراع یا ابداع کند. پوتر در يك مقاله خیلی ظریف نوشته است: «انسان آینده انسان است» این کاملاً درست است. فقط اگر کسی آنرا اینطور معنی کند که آینده در آسمان مقدر شده است و خدا آن تقدیر را می داند، در اینصورت باین معنی غلط خواهد بود، زیرا در اینصورت آن اصلاً آینده نخواهد بود. اگر آن جمله اینطور معنی دهد، که انسان آنطوریکه حالا هست نمونه آینده ایست که مطابق آن شکل خواهد گرفت، آینده ای که بکراست و در انتظار است در اینصورت این گفته صحیح میباشد.

برای اینکه این حالت بی‌پناهی یا متروک بودن را بهتر فهمید مثالی را ذکر میکنیم: من موضوع را، مقایسه بامورد زیر می‌کنم: یکی از شاگردان من مرا برای مشورت در باره مسئله زیر جستجو و پیدا کرد: پدر او بامادرش در حال نزاع و قهر بود زیرا پدر تمایل به همکاری (با آلمانها) پیدا کرده بود، برادر بزرگتر او در حمله ۱۹۴۰ آلمانها در جنگ مقتول گردیده بود، این مرد جوان با احساسات کم‌وبیش بدوی اما بزرگ منشانه در آتش انتقام کشیدن مادر سوخت. مادرش تنها با او زندگی می‌کرد، از نیمه خیانت‌پدر سخت و بطور عمیق جریحه‌دار بود. ولو که پسر بزرگش نیز جای خود را داشت و تنها تسلیت او این‌پسر بود که برای مشورت در من آمده بود. این جوان حالا می‌بایست بین رفتن بانگلستان و پیوستن به قوای فرانسه آزاد و ماندن نزد مادرش و کمک کردن باینکه او زنده بماند یکی را انتخاب کند.

او باین واقعیت پی‌برده بود که این زن تنها برای وجود او و با او زنده است و در صورت غیبت او و یا شاید مرگ او، این مادر از غم و غصه هلاکت این‌فرد می‌رفت. او باین حقیقت پی برده بود، که فی‌الواقع و بطور مشخص، هر عملی که او نسبت به مادرش انجام میداد، در حالیکه به‌زنده ماندن او کمک می‌کرد، نتیجه و تاثیر مطمئن و مشخص داشت، در حالیکه او هر چه در مورد رفتن بجنگ انجام میداد یک عمل مبهم می‌بود و ممکن بود مانند آب در شن زار هدر رفته و بهیچ هدفی کمک نکند. مثلا برای اینکه بانگلستان برود، می‌بایست در یک اردوگاه اسپانیا، زمان بی‌نهایتی انتظار کشید تا از راه آنجا بانگلستان و یا الجزیره رسید و تازه ممکن بود آنجا انسان را در یک دفتر برای پر کردن فرمولها به‌تپانند. خلاصه او خود را مواجه با دو نوع خیلی مختلف اقدام و عمل میدید، یکی از آنها مشخص و مستقیم بود، اما فقط متوجه یک فرد انسانی بود، اما دومی در جهت یک هدف بی‌اندازه عالیترا بود، مربوط به یک جامعه بزرگ ملی بود، و به همین مناسبت مبهم بود، و ممکن بود در ضمن عمل اصلا خنثی و بی‌اثر گردد. در عین حال او مابین دو نوع از اخلاق مردد بود، اولاً اخلاق سمپاتی یا تمایل داشتن به فداکاری شخصی، و از طرف دیگر اخلاقی بامقیاس وسیع‌تر و عالیترا اما دارای اعتبار قابل بحث.

او می‌بایست مابین این دو انتخاب کند. چه چیز می‌توانست در این انتخاب با او کمک کند؟ آیا مکتب مسیحیت می‌توانست با او کمک کند؟ نه زیرا مکتب مسیحیت می‌گوید: بامهربانی یا خیر خواهی عمل کن، همسایه خود را دوست داشته باش، خودتان را برای خاطر دیگران فراموش کنید، راهی را انتخاب کن که سخت‌تر است، و همین‌طور. اما سخت‌ترین راه کدام است؟ انسان محبت دوستانه را به که بیشتر مقروض است، نسبت به مبهم‌ین یا به مادر؟ هدفی که بیشتر بدرد می‌خورد کدام است، آن هدف کلی‌تر که جنگیدن برای تمام جامعه مشترک است و یا برای هدف دقیق‌تر که فرد انسانی بتواند زنده بماند؟ کمی‌تواند باالبداهه و از روی اصول موضوعه باین سئوالات جواب دهد؟ هیچ‌کس. این جواب‌ها در هیچ علم اخلاقی ثبت و ضبط نشده. علم اخلاق کانت می‌گوید، هرگز کسی را بعنوان وسیله نگاه نکن، بلکه همواره او را مانند هدف در نظر بگیر. خیلی خوب اگر من بامادرم بمانم، من او را بناظر هدف بودن تلقی کرده‌ام، نه بعنوان وسیله، اما در همان عمل این خطر وجود دارد که من آنها را نیز مشغول جنگ برای خاطر من هستند بعنوان وسیله تلقی کرده باشم، عکس قضیه نیز صحیح است، اگر من بکمک جنگجویان بروم من با آنها رفتاری کرده‌ام که آنها هدف تلقی شده‌اند، اما باین خطر که مادرم را وسیله قرار داده باشم.

نا تمام

کتابها و نشریاتی که بدفتر علم و زندگی رسیده است

گفت و شنود با آقای نهر و از : تیورمند ، ترجمه محمود تفضلی است . این کتاب شامل گفتگوهائی است که آقای تیورمند که یکی از کارشناسان مسائل آسیائی و آفریقائیست در طی چند جلسه با آقای نهر و بعمل آورده است. آقای نهر و در این گفتگوها به تفصیل درباره نهضت مردم هند و گاندی و نیز درباره مسائل جهانی صحبت میکند . مطالب این کتاب بسیار قابل استفاده است .

مجله معلم امروز شماره ۶۵ (از انتشارات انجمن دبیران فلسفه و علوم تربیتی شهرستان تبریز) .

مطالب این شماره عبارت است از مقالاتی تحت عنوان تعلیم و تربیت . نکاتی از دستور زبان فارسی . آخرین روز درس (داستان) . شعر «سرگذشت» از دکتر هشترودی . آخرین نظریه درباره پیدایش سیارات . نامه‌ای از توماس کارلایل به برادرش . تفکر . درباره زندگی و اشعار شهریار . دنباله مقاله «دستور زبان و فرهنگهای پارسی برای درک زبان چغتائی» . تعلیم و تربیت آزاد چیست ؟ شب‌نشینی باشکوه (داستان) . دنباله مقاله «فلسفه و باره‌ای از نظریات فلسفی درباره عالم» . و مقالات و اشعار دیگر .

مجموعه حکمت . شماره دوم سال سوم (چاپ قم) .

مطالب این شماره عبارتست از مقاله‌ای درباره ماه رمضان . درانتظار ظهور . احتیاج روز . بحثی درباره پیشرفتهای علمی . نظام و اداره اجتماع .

هند امروز و فردا از جواهر لعل نهر و ترجمه محمود تفضلی (از انتشارات اداره اطلاعات سفارت کبرای هند) .

این کتاب عبارتست از متن سخنرانی نهر و که بمناسبت نخستین سال در گذشت مولانا ابوالکلام آزاد ایراد شده است . نهر و در این سخنرانی درباره هند و پیشرفتهای حال و آینده آن و نیز درباره حفظ صلح جهانی و مسائلی که کشورهای عقب مانده با آن روبرو هستند به تفصیل سخن رانده است .

مجله کانون اقتصاد شماره ۸

عناوین مقالات این شماره اینهاست : جهت درآمد مصرف و پس انداز گروه کشاورز . نامه سرکشاده کینز (اقتصاددان انگلیسی) به روزولت . دخالت دولت‌ها در امور اقتصادی و مشکل مسکن . سنجش قدرت بانکهای تجارتی امریکا در تبدیل سپرده‌های دیداری و مدت‌دار بوجه نقد . گزارش وضع اقتصادی خاورمیانه در سال ۱۹۵۷ . تعیین نرخ بیمه عمر ، استفاده از جدول مرگ و میر . قرارداد وام بین ایران و صندوق وامهای عمرانی . اصول بررسی‌های آماری . فرهنگ اقتصادی .

نامه علمی و فنی تشریح سازمان برنامه . شماره ششم سال دوم .

مقالات این شماره عبارتست از : کشف تدریجی جهان . طرح ساختمان سد گرگان و اهمیت اقتصادی آن . ضریب همبستگی . پیری و اثرات آن در کار انسانی . تاثیر زنبور عسل در

گرد افشانی گلها و ازدیاد محصول میوه و بذر . اصول علمی تهیه گل حفاری . تصفیه شربت بوسیله تغییر دادن یون . اتم و نیروی آن . آمار تولیدات صنعتی و کشاورزی ایران. تازه‌های فنی ایران. تازه‌های فنی جهان.

نشریه شورای عالی اقتصاد شماره ۳

عناوین مقالات این شماره عبارتند از : نمو اقتصادی در کشور های توسعه نیافته . ملاحظاتی درباره صنایع خصوصی و نحوه حمایت از آن . تاثیر تنزل فرانک در بازرگانی ایران و فرانسه . ملاحظاتی درباره تشکیل بورس اوراق بهادار در تهران . اتحادیه اقتصادی اروپا و بازار مشترک. تقاضا برای نفت در جهان. تامین اجتماعی. چگونه میتوان مشکل مسکن را حل کرد ؟ مطالعه درباره رهبری نهضت تعاونی کشور . بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه. متن قانون راجع به موافقت‌نامه تخصص واکتشاف و بهره‌برداری و فروش نفت.



یکی از نقائص مطبوعات در ایران همواره فقدان نشریات علمی و تخصصی بوده‌است خوشبختانه مدتی است نشریاتی از این نوع منتشر میشود . از این میان مخصوصاً نشریه شورای عالی اقتصاد که عنوان مقالات آن ذکر شد بسیاری از مسائل اقتصادی را با تکیه بآمار و تجزیه و تحلیل دقیق مورد بحث قرار میدهد و بنظر ما خواندنش برای مسئولین امور خاصه مسئولین اقتصادی کشور لازم است . امیدواریم اینگونه نشریات بتوانند بکار خود باموقعیت بیشتری ادامه دهند .



چهارمین کتاب از نشریات علم و زندگی

فهرست مندرجات

صفحه	نویسنده	موضوع
۸۹	هیئت تحریریه	ولادت مکتب سوسیالیسم ایران
۱	-	راه حل رژیم حاضر برای اصلاحات ارضی چیست و چه باید کرد
۲۷	هنرور	اول مه (شعر)
۲۸	لثا آلدن ترجمه کاترین سیمون	پیام بزنان جهان
۳۲	ترجمه هومان	نقش قدرت در تاریخ
۴۱	-	تولیدات ادبی
۴۳	هنرور	جادو (شعر)
۴۵	-	تفسیری درباره حوادث جهان
۵۲	ترجمه واقتباس هرایر خالائیان	تحلیل شخصیت فروید
۵۴	میشل فار کوپچ	درباره هدف و وسیله
۵۸	اقبال لاهوری	ار خواجگران خیز (شعر)
۶۰	-	سیاست سوسیالیستی برای مناطق کم رشد
۶۶	-	کتاب سوسیالیسم علمی از نظر معلمین انشاء
۶۸	-	انعکاس «تکامل و انحطاط» و «ورشکستگی» مطبوعات
۷۲	مهندس تیزبین	اعداد حرف می زنند
۷۴	مهندس هنرمند	منطق معماری
۸۳	-	کارگری بخلاف مقررات ناحیه ای را آباد میکند و زندانی میشود
۸۶	ترجمه ازا کسپرس	بحث مندرس فرانس وئی
۹۱	-	اکسیستانسالیسم (از پل سارتر)
۹۸	کتابها و نشریاتی که بدقت مجله رسیده است	علم و زندگی

در نشریه های آینده :

حق وظیفه و محرومیت های نسل جوان و دستگاه تربیتی
مشکل فیلم فارسی ازد کتر هوشنگ کاوسی .
اعداد حرف میزنند از مهندس تیزبین .
صلح و جنگ و اختلاف طبقاتی از برنارد شاو ترجمه هوشنگ صابر
هنر و هنرمند در خدمت اجتماع (معرفی یک هنرمند میهن پرست و مقاومت کننده)
باز هم مسجد جدید قم از مهندس هنرمند .